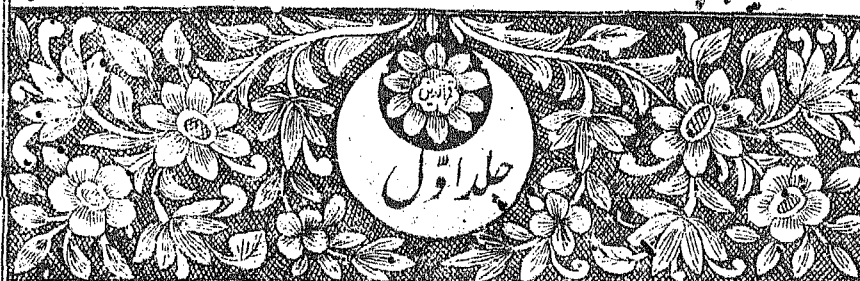




وَرَوَى إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعَالَمِ



سوره هود  
اَوَّلُهَا



وَرَوَى إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعَالَمِ

PE6223

[illegible]

قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق واغسلوا برؤوسكم  
ورجلكم الى الكعبين مسلمه فرض ووضوء چهار چیز است یکی شستن بر روی از موی پیشانی تا زیر دقن و از  
سر گرفته تا زیر گوش و یک غسل است که اگر میانه گوش و خضاره را بشوید و بر آن آب جاری ساخت گفتار  
اند بسیار رعایت ابو یوسف که متوجهی اگر تر کرد و خضاره و صور او بر آن آب و آن دستا و وضوء جایز است لیکن در بابی  
این گفته اند که وضوء وقتی جایز است که از هر عضوی یک قطره آید و قطره جاری شود اگر چه بر وجه تعاقب آن  
روان نشده باشد دوم شستن بر دست تا بر درون پنج ششم شستن بر دو پای تا بر درون تا انگشتان  
تمام زانو که نزدیک می شستن آنرا و شستن انگشتان وضوء چهار نیست چهارم مسح بر بخلاف امام شافعی که  
نزدیک می مسح یک موی یا سه موی فرض است تا بر آنکه خدا تعالی مطلق مسح بر حکم کرده است و قدر آنرا  
بمان نفور موده است پس متبرقی از غیر مسح باشد که آن یک موی یا سه موی تا میگویند قول ابو حنیفه مسح بر انگشتان



وحدیث مشهور بر روایت معتبره نقیصریست مرفوع منقول مجمل الصدوقی را که رجعل علیه الصلوة و السلام بر کلین  
قوی آمده بول کرده و وضو ساخت و بنوا صدیه مبارک خویش مسح کرد و کمتر از آن مروی نیست پس متبر در وضو  
همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر از آن جایز نیست بوجه سرور علیه السلام از بر او تعلیم حجام آنرا نیز بیان میفرمودند  
و نزد یک امام مالک مسح تمام سر و فن است چنانکه در تیمم بقول الصدوق فاصحوا بوجوهکم مسح تمام روی وضو  
ما یقوم مسح سر بر مسح رو قیاس نمی تواند کرد زیرا که در مسح سر غسل میفرمود علیه السلام است بواجب وضو  
دلیل است بر قدری که گذشت و نیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است این مقدار در حکم  
شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش و فن است نزدیک امام بقیاس مسح سر و نزدیک امام  
ابو یوسف مسح تمام ریش و فن است زیرا که چون مسح ریش شستن پوست که زیر ریش است ساقط  
مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش و فن شد بدانکه بروایت اصحاب مراد چهارم حصه از ریش است  
که متصل پوست روی است اما در شستن روایت از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است و فن است  
و هو الاصح بخارج کذا فی شرح جامع صغیر قاضی بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست بر شستن است چنانکه بر آن صحیح  
و فن است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب و یا تر مانده باشد دست بعد از شستن چنانکه وضو پس اگر دست  
از بعضی حصه تر کرده مسح کند باید در وضو بعد از مسح وضو تری مانده با آن مسح کند و این مسئله اگر بعد از مسح شستن  
واجب است که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی جامع کمالی اگر بعد از وضو ناخن ترشید واجب است که مسح  
ترش را بار دیگر بشوید مسئله است در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست این است  
نزدیک بعضی پیش از استنجا است و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجا است و هم بعد از استنجا  
و طریق شستن اینست که طرف آب را دست چپ گرفته اول دست راست را بشوید بعد از آن طرف راست  
دست گرفته دست چپ را بشوید و اگر لطف کلاست که بر شستن آن ممکن نیست بگشتاد و شش اجماع نموده  
از آن طرف با گشتاد آب بگیرد دست راست بشوید بعد از آن دست راست را بشوید که بخوابد در آب در آورده دست  
دست آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست شستن با گشتاد آب که دست را در آب آرد بگوید استنجا  
با که در آن بروی که آب و طرفی بخشود و فرض است دوم تنفیه آغاز وضو در گلی چلی است که منقول است

فرض لا تان بنی و فرض  
شبهه و دوی نوم من نضاله  
الحد و لاریه سبب نظام بیکر  
والاجلام بللا و لغوی غایده  
من اسی جی وان لم یکن علی  
نظام علی الفول بر الا تمام  
فرض فاس للاندی وودی  
و احکام بیاعل و ابلان  
فی کیمیه المینه بلا

۵

الانقرضوا في يومنا هذا  
وكم ياكلون ولا هم يحزنون  
فكسفت في اليوم  
بنباته الفصلا  
لكن مصحف الا  
ولا كثر الحديث  
على الابرار  
الحداثة وعلما انهم  
دورهم علينا  
والا اكلهم وعرفتم  
للجنة والابواب  
من الزمان واليوم  
في الامم

و صوفیست که نزدیک امام شافعی بر آمدن خیرین را نیز در راه ناقص منوط بود و نزدیک امام رضا ناقص منوط است اگر چه از امامی  
و آن شود یعقوبی که گفتن بود و بر براق باشد چنانکه براق سرخ شود پس اگر براق اندر شد و صوفی شکست چهارم می گوید  
تقیه یا امام یا آب یا خون بسته بود و بر پی این رسد چنانکه هیچ کس از سبزه نازل شود زیرا که آن اتفاق باقص صوفی باشد امام  
که در شکم بر آید نزدیک طرفین ناقص منوط بود و نزدیک امام ابو یوسف ناقص صوفی باشد و اینکه اگر اندک اندکی کرد چون کس  
به پی این رسد نزدیک امام ابو یوسف اگر کسی است که هیچ کس در شکم خود نزدیک امام محمد اگر کسی است که هیچ کس در شکم  
اگر چنانکه شورش هر دو متحد است هیچ کس در شکم خود نزدیک هر دو اگر در هر دو اختلاف است هیچ کس در شکم خود نزدیک هر دو  
چون که از بردن آن صوفی شکست پس ابو یوسف گفتن که از جای خود در آن نشسته است و قیاس به بر پی این برسد  
بجای نشاندن نزدیک امام محمد در غیر نزد اصول پنج دلیل آن با جواب مادر ترجمه مذکور است پنجم جواب کسی که بر پشت  
یا بر پهلوی خوابیده باشد شکم خواب کسی که سر خود را بر سر دراز و یا بر سر در دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از  
سین خود خواب کرده باشد چنانچه مقدار از زمین جدا مانده باشد معتم خواب کسی که شکست خیز خواب کرده باشد و اگر  
انچه را در کند وی صفت خلاف خواب استاده یا نشسته یا در یک سو مستون یا در سجده مستون که آن ناقص صوفی  
هشتم صوفی است و دوازدهم شخصی چنانچه در رفتار پای او لمحه و یا در دم خنده فیهقه صلی بالغ در نمازات  
که کس وجود خلاف فیهقه که در آن نماز یا فیهقه بالغ در نماز خانه یا سجده نماز که آن ناقص صوفی یکس ناقص  
آن عمل باشد و آنکه فیهقه در نماز ناقص صوفی است که در سجده باشد اما در خواب ناقص صوفی بود و نزدیک امام شافعی فیهقه  
ناقص صوفیست و خواب باشد یا بیداری بود و آنکه فیهقه است که او از آن همایان نشوند و چنانکه خود شنو و نیز  
و تبسم که خود نشوند و غیر او اول تبسم و صوفی شکست و هم نماز او ثانی نماز او شکست و تصور او ثالث نصوص او شکست  
و نماز او و در دم مباشرت فاحشه چنانچه مرد زن هر دو بر سر نهاده و بدن یکی یا بدن دیگری مسکن و ثالث  
سهتاده باشد و یا فرج زن مسکن بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقص صوفیست مسئله که مسکن از جهت  
برآمد ناقص صوفی باشد زیرا که در نماز هر دو مسکن بران از نجاست قلیل است و همچنین اگر برآید است از ذکر مرد زیرا که از جهت  
برآید است چنانکه ذکر اول کرد و اگر مسکن قلیل زن برآید در آن اختلاف قلیل است اما اگر کسی که از ذکر برآید ناقص صوفیست  
زیرا که برآید است چنانکه قلیل از ذکر ناقص صوفیست و آن که از نجاست قلیل غالی نبود مسئله اگر بر سر کوشش از جهت

الالهة ووقه ولا  
 قراءه الترتيب  
 دون آية الاله  
 وجهه الدعا  
 الشا وكونه  
 والذكر  
 والدعا  
 وانفكها  
 فصل

باب الحار والبارد  
والجيد والسيئ  
والعاجل والآخر  
الحار والبارد  
الجيد والسيئ  
العاجل والآخر

[illegible]

ای اسم سلمه اگر رسید آب به سجای موی تو و اگر مویهای زن بافته است و حجت آنکه در مویها نیز آب رسانند چنانچه  
و حجت بر در رسانیدن آب در پیش غیش زیرا که حرج نیست اما بر مردان اجتناب که گوییم بافته خود را در غسل چنان  
و هو الاصل طافضل در موجبات غسل موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن بینی که در مکان خود بدقی  
و شهوت جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است از سر عضو بدقی و شهوت پراکنده باشد پس اگر از یک  
خود که است مرد است شهوت جدا شده پس از آنکه بر آید گرفت سر عضو را با آنکه شهوت با کشیدن بعد از آن گذشت  
سر عضو را و بی شهوت منی را عضو بیرون آید نزدیک طرفین غسل موجب بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است  
نشود و اما پیش از بول غسل کرد بعد از آن نقیه منی ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب بخلاف امام ابو یوسف  
بدانکه بر آمدن منی بصفت مذکور موجب غسل است اگر چه در خواب باشد مرد و زن در این حکم برابر است لیکن اگر در خواب  
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام و تلهذ و انزال یا د باشد غسل واجب اگر چه اثر تری بر حلقه  
یابدن نیاید مردی است از شمس الایمیه که لایو خدی هیزه الروایه دوم غایبین سفر کرد در قیل یا در حوض و یا  
بر فاعل مفعول هر دو غسل واجب و سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگر چه حلام یا د نباشد بدانکه هر  
غسل در منی ظاهر است اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحدوث بدن منی رفیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف  
که نزدیک است در مذی غسل واجب چهارم نقطه حقیض نفاس پس اگر زن کافره بعد از نقطه حقیض مسلمان  
شده باشد غسل واجب زیرا که وقت نقطه نزدیک است و موطر اربع بنود اما اگر بعد از جنابت مسلمان باشد  
غسل واجب شود زیرا که جنابت او بر سر است پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله طمی کردن بهایم  
بنی انزال موجب غسل فی مسئله چهارم غسل سنت است یکی برای نماز جمعه و الاصحیح دوم برای هر دو  
سیوم بر اهرام چهارم نه عزمه مسئله ردا و خواب باران بآب چشمه و آب برف اگر متقاطعه باشد مسئله ردا و خواب  
بدین مانگی متغیر غده یا شای ظاهر چون خاک و پشته و صابون و زعفران یکی از وصفه او را که در رنگ و بوست تغییر داده  
ان از دیگران است ابو جریثی هر صابون و صابون را که از آنکه بر آید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
پس فی آنکه بر آید و صابون را که از آنکه بر آید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
غالب مسئله اگر در عارض نجاست افتاد و اثر آن که در کف دست و بوی در طلب بر نشود و بولان جایز باشد بدانکه علی از حد

این مسئله اگر رسید آب به سجای موی تو و اگر مویهای زن بافته است و حجت آنکه در مویها نیز آب رسانند چنانچه  
و حجت بر در رسانیدن آب در پیش غیش زیرا که حرج نیست اما بر مردان اجتناب که گوییم بافته خود را در غسل چنان  
و هو الاصل طافضل در موجبات غسل موجب غسل چهار چیز است یکی بر آمدن بینی که در مکان خود بدقی  
و شهوت جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است از سر عضو بدقی و شهوت پراکنده باشد پس اگر از یک  
خود که است مرد است شهوت جدا شده پس از آنکه بر آید گرفت سر عضو را با آنکه شهوت با کشیدن بعد از آن گذشت  
سر عضو را و بی شهوت منی را عضو بیرون آید نزدیک طرفین غسل موجب بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک است  
نشود و اما پیش از بول غسل کرد بعد از آن نقیه منی ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب بخلاف امام ابو یوسف  
بدانکه بر آمدن منی بصفت مذکور موجب غسل است اگر چه در خواب باشد مرد و زن در این حکم برابر است لیکن اگر در خواب  
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام و تلهذ و انزال یا د باشد غسل واجب اگر چه اثر تری بر حلقه  
یابدن نیاید مردی است از شمس الایمیه که لایو خدی هیزه الروایه دوم غایبین سفر کرد در قیل یا در حوض و یا  
بر فاعل مفعول هر دو غسل واجب و سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگر چه حلام یا د نباشد بدانکه هر  
غسل در منی ظاهر است اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحدوث بدن منی رفیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف  
که نزدیک است در مذی غسل واجب چهارم نقطه حقیض نفاس پس اگر زن کافره بعد از نقطه حقیض مسلمان  
شده باشد غسل واجب زیرا که وقت نقطه نزدیک است و موطر اربع بنود اما اگر بعد از جنابت مسلمان باشد  
غسل واجب شود زیرا که جنابت او بر سر است پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله طمی کردن بهایم  
بنی انزال موجب غسل فی مسئله چهارم غسل سنت است یکی برای نماز جمعه و الاصحیح دوم برای هر دو  
سیوم بر اهرام چهارم نه عزمه مسئله ردا و خواب باران بآب چشمه و آب برف اگر متقاطعه باشد مسئله ردا و خواب  
بدین مانگی متغیر غده یا شای ظاهر چون خاک و پشته و صابون و زعفران یکی از وصفه او را که در رنگ و بوست تغییر داده  
ان از دیگران است ابو جریثی هر صابون و صابون را که از آنکه بر آید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
پس فی آنکه بر آید و صابون را که از آنکه بر آید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
غالب مسئله اگر در عارض نجاست افتاد و اثر آن که در کف دست و بوی در طلب بر نشود و بولان جایز باشد بدانکه علی از حد

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا في دار الدنيا والآخرة  
أجمعين

در قول قدیم و نزدیک امام شافعی حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
بودی خوردن امیگویم است فصل در حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
نخاست از حرم اگر طهر باشد چون بر کسب و غیر آن این را حقیقت گویند بعد از این بافت سجده و رکعت و نماز و غیر آن  
یا باقی بافت کرده باشد این بافت حکمی مانند بعد از این بافت از امام ز عود و سجده است اما صحیح است که نیم نزدیک  
و نیم نزدیک است آن نیز اگر عود و نماز و غیر آن در جامع الرواس است بدکیم صحیح است که نافه مشک پاک است تر باشد یا خشک  
باشد از غیر لایح کذا فی حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
گشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بد پاک شود بر کت و پوست و گوشت آن بر دو پاک شود اگر طهر  
و سیمیه دانسته که نماید مسئله و پنج چیز از میه پاک است موسی و سجده و بی و نیم و مشک و پاک است موسی آدمی و سجده آن  
برین نیست نماز سیکه نماز شکسته خود را بخوابد و نهاده باشد اگر چه از قدر دم زیاد بود بخوابد امام محمد نزدیک است و در زیاد  
دم جایز بود فصل فی البیبر مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بر دهن آس کرد یا حیوانی از آن بخرج شد پیش از می  
در چاه تمام آب چاه برآورده شود و اگر ممکن نشد قدر آنکه در آن چاه نشست باید بر آورد امام محمد از آن نقد کرده است از حد و حد و حد  
و در وجه است که در قدر آن بقول و در که این از حد است باید بر آید یا حیوانی باشد و چاه کند مسئله اگر از آن کتور یا لایح چاه بر  
از چاه نجات یافت و بر آورده در زمانه نوش یا کتور یا لایح است و در کتور یا لایح است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
مرده بر آید که آس نکرده است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
نزدیک امام ز شهابه نزدیک است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
و نزدیک امام ز شهابه از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
مسئله بر آدمی سبب سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سوزنک و خاک و دوده نجاست و سوزنک  
و پاکیان که در دو طور شرکاسی و سوزنک بیوت کرده است و سوزنک بیوت کرده است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
کنندگی مشکوک است لیکن در پاک است آن مشکوک است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
کنندگی خلاف آب کرده که اگر آب دیگر نباشد و بان وضو کند همان کفایت نماید مسئله عرق بر خیزی در حکم سوران چیز

در قول قدیم و نزدیک امام شافعی حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
بودی خوردن امیگویم است فصل در حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
نخاست از حرم اگر طهر باشد چون بر کسب و غیر آن این را حقیقت گویند بعد از این بافت سجده و رکعت و نماز و غیر آن  
یا باقی بافت کرده باشد این بافت حکمی مانند بعد از این بافت از امام ز عود و سجده است اما صحیح است که نیم نزدیک  
و نیم نزدیک است آن نیز اگر عود و نماز و غیر آن در جامع الرواس است بدکیم صحیح است که نافه مشک پاک است تر باشد یا خشک  
باشد از غیر لایح کذا فی حاکم بر طهر است امیگویم اگر طهر بود باستی و غیر بان و غیر بان بودی بعد از آن  
گشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بد پاک شود بر کت و پوست و گوشت آن بر دو پاک شود اگر طهر  
و سیمیه دانسته که نماید مسئله و پنج چیز از میه پاک است موسی و سجده و بی و نیم و مشک و پاک است موسی آدمی و سجده آن  
برین نیست نماز سیکه نماز شکسته خود را بخوابد و نهاده باشد اگر چه از قدر دم زیاد بود بخوابد امام محمد نزدیک است و در زیاد  
دم جایز بود فصل فی البیبر مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بر دهن آس کرد یا حیوانی از آن بخرج شد پیش از می  
در چاه تمام آب چاه برآورده شود و اگر ممکن نشد قدر آنکه در آن چاه نشست باید بر آورد امام محمد از آن نقد کرده است از حد و حد و حد  
و در وجه است که در قدر آن بقول و در که این از حد است باید بر آید یا حیوانی باشد و چاه کند مسئله اگر از آن کتور یا لایح چاه بر  
از چاه نجات یافت و بر آورده در زمانه نوش یا کتور یا لایح است و در کتور یا لایح است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
مرده بر آید که آس نکرده است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
نزدیک امام ز شهابه نزدیک است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
و نزدیک امام ز شهابه از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
مسئله بر آدمی سبب سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سوزنک و خاک و دوده نجاست و سوزنک  
و پاکیان که در دو طور شرکاسی و سوزنک بیوت کرده است و سوزنک بیوت کرده است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
کنندگی مشکوک است لیکن در پاک است آن مشکوک است یا حیوانی از حد و حد است یا حیوانی از حد و حد است مسئله اگر از چاه نجات یافت یا حیوانی  
کنندگی خلاف آب کرده که اگر آب دیگر نباشد و بان وضو کند همان کفایت نماید مسئله عرق بر خیزی در حکم سوران چیز

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا في دار الدنيا والآخرة  
أجمعين





[illegible]

الفصل في معرفة



سید بن محمد بن علی بن ابی طالب

[illegible][illegible]

بخواند امید یقین باشد یا یظن بود چنانچه در حاشیه چپ می بینیم مسأله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک غلظت است آب آن  
 واجب و غلظت بر صید گوشتها واجب باشد و بقول امام ابو یوسف بعد از آنکه اگر برای آب بر دو قافله از نظر غایت اینست  
 تیم جایز بود بصورتی که چنانچه قول اختیار نموده است مسأله اگر مسافر در راه با آب بود و از فراموشی شد و تیم جایز  
 اعاده آن نکند اگر چه تیم جایز است آنکه اگر بقول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او نهاده  
 نهاده باشد اما اگر غیر او نهاده است با اتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف قیست اگر چه غیر او نهاده باشد که کافی  
 الیه امید مسأله چون در آنجا وضو واجب است تیم جایز بود چنانکه کفار مسلمان را که در بند این است باشد از وضو منع کند چنانچه  
 در سبب آنجا بنامان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی نگفتند که اگر وضو را می تراقتل خواهیم کرد اما چون مانع بر طرف خود مانع از آن  
 تیم جایز باشد اعاده کند کافی اندی و با آب المسح علی الشخصین مسأله مسح خضین ثابت شده است بعد از شستن شوه  
 و از کتاب ثابت میشود که شستن بای پس بادی بر کتاب لازم آمد و حدیث مشهوره زیاده بر کتاب جایز باشد مسأله  
 محدث را نه بوسی حدیثی مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بعد وضو آن نزدیکی جنین باشد که جنب تیمم کرد بعد از آن  
 او را حدیث وضو بر سر او بگذارد وضو آب بود آن وضو که موزه پوشید بعد از آن بگذرد غسل آب فیت غسل نکرد چون آب حله دوم  
 و از حدیث وضو بر سر او بگذارد تیمم کرد و بر سر او حدیث مذکور اگر بگذرد آن آب را وضو کند و موزه لازمی بکشد زیرا که در او آب  
 مسح کند مسأله دست مسح موزه است که آب انگشتان داده از سر انگشتان بای تا ساق است خط موزه بکشد اما اگر در دست  
 مسح بکشد دست را نکند اما بگذرد انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که هیچ مقدار انگشت دست است و تا حاصل شد  
 و اگر انگشتان را بر سر او بگذارد و هر بار بوسه بگذارد از موزه مسح نمود تیمم جایز بود بنا بر دلیل مذکور اگر هر بار جامی بگیرد مسح کرد و بنا  
 زیرا که اگر واجب بآن حاصل نشود اگر انگشت نزد انگشت شهادت مسح کرد تیمم جایز باشد زیرا که این دو انگشت مقدار یک  
 انگشت دیگر بود بلکه چون صفت مسح موزه لازم امام محمد پرسیدند وضو انگشتان بر دست بپوشد یا با کف دست  
 دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بر انگشتان مسح کرد جایز بود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر نشود کافی محیط  
 و در ذریه نیگوید اگر آب تقاطع باشد بر انگشتان مسح جایز بود مسأله اگر پشت کف دست مسح کرد جایز بود که انگشت  
 بر روی کف دست چنانچه جایز است تیمم مسح از جانب ساق دست خلاف اینست مسأله اگر شخصی مسح موزه را  
 فراموش کرد و موزه او آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود همین حکم است مسح بر مسأله اگر در گیاه مسح موزه

در حاشیه چپ  
 مسأله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک غلظت است آب آن واجب و غلظت بر صید گوشتها واجب باشد و بقول امام ابو یوسف بعد از آنکه اگر برای آب بر دو قافله از نظر غایت اینست تیم جایز بود بصورتی که چنانچه قول اختیار نموده است مسأله اگر مسافر در راه با آب بود و از فراموشی شد و تیم جایز اعاده آن نکند اگر چه تیم جایز است آنکه اگر بقول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او نهاده باشد اما اگر غیر او نهاده است با اتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف قیست اگر چه غیر او نهاده باشد که کافی الیه امید مسأله چون در آنجا وضو واجب است تیم جایز بود چنانکه کفار مسلمان را که در بند این است باشد از وضو منع کند چنانچه در سبب آنجا بنامان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی نگفتند که اگر وضو را می تراقتل خواهیم کرد اما چون مانع بر طرف خود مانع از آن تیم جایز باشد اعاده کند کافی اندی و با آب المسح علی الشخصین مسأله مسح خضین ثابت شده است بعد از شستن شوه و از کتاب ثابت میشود که شستن بای پس بادی بر کتاب لازم آمد و حدیث مشهوره زیاده بر کتاب جایز باشد مسأله محدث را نه بوسی حدیثی مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بعد وضو آن نزدیکی جنین باشد که جنب تیمم کرد بعد از آن او را حدیث وضو بر سر او بگذارد وضو آب بود آن وضو که موزه پوشید بعد از آن بگذرد غسل آب فیت غسل نکرد چون آب حله دوم و از حدیث وضو بر سر او بگذارد تیمم کرد و بر سر او حدیث مذکور اگر بگذرد آن آب را وضو کند و موزه لازمی بکشد زیرا که در او آب مسح کند مسأله دست مسح موزه است که آب انگشتان داده از سر انگشتان بای تا ساق است خط موزه بکشد اما اگر در دست مسح بکشد دست را نکند اما بگذرد انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که هیچ مقدار انگشت دست است و تا حاصل شد و اگر انگشتان را بر سر او بگذارد و هر بار بوسه بگذارد از موزه مسح نمود تیمم جایز بود بنا بر دلیل مذکور اگر هر بار جامی بگیرد مسح کرد و بنا زیرا که اگر واجب بآن حاصل نشود اگر انگشت نزد انگشت شهادت مسح کرد تیمم جایز باشد زیرا که این دو انگشت مقدار یک انگشت دیگر بود بلکه چون صفت مسح موزه لازم امام محمد پرسیدند وضو انگشتان بر دست بپوشد یا با کف دست دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بر انگشتان مسح کرد جایز بود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر نشود کافی محیط و در ذریه نیگوید اگر آب تقاطع باشد بر انگشتان مسح جایز بود مسأله اگر پشت کف دست مسح کرد جایز بود که انگشت بر روی کف دست چنانچه جایز است تیمم مسح از جانب ساق دست خلاف اینست مسأله اگر شخصی مسح موزه را فراموش کرد و موزه او آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود همین حکم است مسح بر مسأله اگر در گیاه مسح موزه

۱۴  
 س از قافیه  
 سیم یوم  
 و بسند  
 و الا تنسیب  
 و المذوران  
 بس علی الانقطاع  
 و بیجو کالمصیحه  
 انوقت لا یبید  
 و یجوز  
 خ

حدث احتیاج به نیست شروع مدت مذکور از وقت حدث مغیر باشد بمسئله چه چنان نقص ضوابط باشد ناقص صحیح موزون  
 و نیز بر آوردن یک موزنه قهین مسج موزنه باشد زیرا که چون کبشیدین است نه ششون یک پای فرض ششون است  
 نیز فرض باشد بنا بر آنکه هیچ در میان غسل و سج جایز نیست نیز قهین مسج باشد در آنکه آب در یک موزنه اتمام پای  
 شسته باشد و نزدیک ابو جعفر اگر اکثر پای آب روان شد نیز قهین مسج بود مسئله چون بدت یقیم و بافر تمام شود  
 شستن با پای بر روی گردن اگر شخصی صندوق در دست مسج اتمام شد یا موزنه از پای کشید و حیث که هر دو پا نشوید  
 و میگوید که در دو یک است شستن و دیگر نیز بر روی فرض باشد زیرا که نزدیک ای سوالات در وضو فرض است مسئله  
 بر روی آمدن اکثر باشد بجا بساق نزدیک امام خروج پای از موزنه متحقق گردد پس مسج منتقض شود و شستن بر روی  
 و همچنین در دو پا به قدری بر روی آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و در جامع الموزنی آر این وقتی است که بعد بر آوردن  
 موزنه پا جدا نموده باشد اما اگر بر سر نخ می موزنه یا بر آن اینقدر زائل شد بالا جماع قهین مسج نباشد که از این نهایت و غیر مسئله  
 اگر موزنه پا در مقدار نگشت خرد و از پای از بر بواق ظاهر گشت مسج بر آن جایز نباشد و دیگر از آن جایز بود اما اگر پای  
 طویل است که انگشت بر آن نمیدارند پس قدره انگشت ظاهر می شود مسج جایز نباشد و اگر پای در انگشت متصل است و فتن مقدار  
 انگشت ظاهر می شود مسج جایز نباشد و بچه ساخته میشود از رسیدن آن که از زیر انگشت متعلق باشد اگر بعد از بستن شستن  
 مقدار انگشت از کعبه بر می شود مسج بر آن جایز باشد و اگر مقدار کعبه ظاهر می شود مسج جایز نباشد مسئله اگر یک موزنه از  
 پا در شده است و از هر جا اندکی پای ظاهر شود و با چون حجم گرفته شود مقدار انگشت بر سر مسج جایز نباشد و اگر مقدار انگشت  
 نیز پیدا یا بریدی در دو موزنه باشد و هیچ کردن مقدار انگشت بر سر جایز بود مسئله اگر یقیم بر موزنه مسج کرد و در  
 گذشتن یکشنبه روز سافز شد مدت سفر اتمام کند و اگر سافزیش یکشنبه باشد و در یقیم گشت مدت اقامت را تمام  
 نماید و اگر سافز بود از یکشنبه روز یقیم شده است یقیم سافز گشته است موزنه از پای بر آورد **فصل در سج**  
**جسیره** مسئله مسج بر جسیره جایز بود اگر چه در وقت باشد بجا باشد و آن غیر مسج را بطل نمیکند مگر آنکه  
 بوجوه باشد یا بداند مسج اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند ماخوذ است که ترک مسج  
 بخود و بدانکه مسج بر جسیره وقتی جایز بود که بر مسج مخصوص قدرت نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت ندارد و  
 چنانکه در سید آید مسج بر عضوی مضر باشد یا کتدن جسیره ضرر میکند اما اگر بر مسج مخصوص قدرت باشد

[illegible]



جایز نیست که بر جیره مسج کند مسئله اگر در عهدهای وضو نگذرد باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود و در حقیقت  
که بر شقاق آب جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسج کند و اگر از شستن نیز عاجز شود گردن شقاق  
را بشوید شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص در دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است  
که از غیر خود دستبخت کند و اگر از غیر دستبخت نکند و به تیم نماز خواند جایز بود بوجاهه آنکه خود یا ایشان جایز باشد  
مسئله اگر بر شقاق دارد و بنا بر آن دار آید آن کرد و وضو جایز بود اگر چه در آن شقاق چفتد مگر آنکه وضو  
شقاق به شدت باشد پس واجب است که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر خربت فرقه نهاد و بالا آن  
بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسج کند پس اگر عصابه مسج کرد و او نباشد و نزدیک بعضی اگر عصبه  
بی اعانت غیر ممکن باشد مسج بر عصابه جایز نبود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشاد عصابه  
و شستن زیر آن بمراحت ضرر میکند مسج بر عصابه جایز نباشد و اگر ضرر میکند جایز نباشد عصبه پاک است و زیر  
آن را تا موضع جرحت بشوید بعد از آن عصابه بپزند و بر موضع جرحت مسج کند و همین حکم است در خرقه که از موضع  
جرحت زیاده باشد لیکن عامه شایع بر آنند که بر عصابه قصد مسج روا بود و اگر در عصبه یا در عصبه دیگری  
ظاهر باشد مسج بر آن جایز بود بهر حال صحیح است که اگر آنرا بشوید پاک است که عصبه تر شود و ترشی آن بمرحت نفوذ کند مسئله  
مسج جیره و عصابه بر وایت مسج بقیه شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسج کرد و کفایت کند  
تمام مسج کرد آن مسئله اگر عصابه یا جیره مسج کرد بعد از آن آنرا دور کرده باز بست اگر بخوابد مسج زیر اعاده  
و اگر اعاده نکردیم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسج را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جیره  
مسج کرد کافی بود زیرا که شرط نیست که مسج با مسج کند بهر حال صحیح است که بعضی ملحق است بر مسج خاصه آنانی که مسج  
دوم تم تحاجت به مسج حیض فنی است که از رحم دختره سال یا زیاده از آن پیش از آن یا من حیض  
ظاهر شود پس فرقی که از رحم نباشد یا از رحم بر من باشد یا غیر من پیش از نه سال یا در سن ایام ظاهر شود  
پس من بود و اگر خون دختره سال همیشه جاری شود و بعضی آن نه حیض باشد و بعضی دیگر از حیض نبود زیرا که  
بعضی مقتضای طبیعت خواهد بود و بعضی بسبب من مسئله صحیح است که وقت حیض بیمن ایمن باشد و کمتر  
مثنی سن ایمن بیست سال تقدیر کرده اند و شایع بخار و غار زم بجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

پس خونیکه بعد از این وقت ظاهر شود با اعتبار ظاهر مذکور حیض نبود و با احتیاط نهست که اگر خون سیاه چمت سر باشد حیض  
 بود پس اگر سرش از تمام افتد و یا بشهر ظاهر شود عدت باشد و اگر اهل کند و اگر بعد از عتد او شهر ظاهر شد اهل کند اگر  
 رنگه نزد یا سبزه را یا خاک برگ و دینچه دید و یا خفته باشد مسکه اهل مدت حیض سه شبانه روز است و اگر زن چشما  
 و نزد یک امام ابو یوسف اهل حیض روز و اگر سه روز است و نزد یک امام شافعی اهل آن یک شبانه روز است و اگر  
 چشما نه روز و دلیل با قول غیر است علیه السلام اهل حیض جاریه البکر و شیب ثلاثه ایام و لیا لیا و اکثره حشر ایام  
 نزدیکه شروع حیض از وقت بر آمدن خون است در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کسوف نهاده باشد و  
 نیکه کسوف از بر آمدن خون فرج مانع بود حیض تحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج بر آید یا کسوف را از فرج داخل بر آید  
 و اگر آن منج شده باشد و من حکم است در خون مستحاضه و نفاس و بل زن در انقاص وضو و من حکم است در  
 مرد که منبه در حلی خود نهاده باشد و قفله در حکم فرج خارج است مسکه کرد و اما حیض کسوف نهادن مستحب باشد و  
 در بر حال مستحب بود و موضع نهادن کسوف محل بخار است و اگر در فرج داخل نهاده کرده باشد مسکه اگر زنی پیش از  
 حیض در اول شب کسوف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت عید من حکم حیض او کرده شود و اگر زن حلی  
 در اول شب کسوف نهاد و بعد از صبح از سفید قی حکم کرده شود و بطبارة اواز وقتیکه نهاده است مسکه چون در میان  
 دو خون طهر تحلل واقع شود و اگر در حیض بود داخل حیض باشد و من حکم است اگر در آن مدت در کسوف یا وضو  
 و دیگر ظاهر شود بلکه اگر آن طهر یکم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه  
 باشد نزد یک امام ابو یوسف و در آخر قول امام عظیم نیز در حکم خون متوالی باشد اگر چه زیاده از سه روز بود و پس  
 شروع حیض ختم آن طهر جایز نباشد و گفته اند که قوی بر من قیاس است از بر سهولت بر منی و مستغنی در  
 روایه امام محمد از امام عظیم اگر چه روز است در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام عظیم ما آنکه  
 در سه روز بود شرط است در متوالی بودن که خون مضای باشد و نزد یک امام محمد آنکه در سه روز بود و خون  
 باشد شرط است که هر دو روز که هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در این سه روز طهر دیگر کسوف باشد بر من  
 خون که خطا می اندکین با اعتبار خون حکم مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر غیر  
 حیض شود مگر بقول ابو یوسف خواهد قدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از آن و نزد یک من بن زیاد اگر طهر تحلل

و با احتیاط نهست  
 اگر سرش از تمام  
 افتد و یا بشهر  
 ظاهر شود عدت  
 باشد و اگر اهل  
 کند اگر بعد از  
 عتد او شهر  
 ظاهر شد اهل  
 کند اگر رنگه  
 نزد یا سبزه  
 را یا خاک برگ  
 و دینچه دید  
 و یا خفته  
 باشد مسکه  
 اهل مدت  
 حیض سه  
 شبانه روز  
 است و اگر  
 زن چشما  
 و نزد یک  
 امام ابو  
 یوسف اهل  
 حیض روز  
 و اگر سه  
 روز است  
 و نزد یک  
 امام شافعی  
 اهل آن یک  
 شبانه  
 روز است  
 و اگر  
 چشما  
 نه روز  
 و دلیل  
 با قول  
 غیر است  
 علیه  
 السلام  
 اهل  
 حیض  
 جاریه  
 البکر  
 و شیب  
 ثلاثه  
 ایام  
 و لیا  
 لیا و  
 اکثره  
 حشر  
 ایام  
 نزدیکه  
 شروع  
 حیض  
 از وقت  
 بر آمدن  
 خون  
 است  
 در فرج  
 خارج  
 زن  
 پس  
 اگر  
 زنی  
 در  
 فرج  
 داخل  
 کسوف  
 نهاده  
 باشد  
 و  
 نیکه  
 کسوف  
 از  
 بر  
 آمدن  
 خون  
 فرج  
 مانع  
 بود  
 حیض  
 تحقق  
 نشود  
 مگر  
 آنکه  
 خون  
 در  
 فرج  
 خارج  
 بر  
 آید  
 یا  
 کسوف  
 را  
 از  
 فرج  
 داخل  
 بر  
 آید  
 و  
 اگر  
 آن  
 منج  
 شده  
 باشد  
 و  
 من  
 حکم  
 است  
 در  
 خون  
 مستحاضه  
 و  
 نفاس  
 و  
 بل  
 زن  
 در  
 انقاص  
 وضو  
 و  
 من  
 حکم  
 است  
 در  
 مرد  
 که  
 منبه  
 در  
 حلی  
 خود  
 نهاده  
 باشد  
 و  
 قفله  
 در  
 حکم  
 فرج  
 خارج  
 است  
 مسکه  
 کرد  
 و  
 اما  
 حیض  
 کسوف  
 نهادن  
 مستحب  
 باشد  
 و  
 در  
 بر  
 حال  
 مستحب  
 بود  
 و  
 موضع  
 نهادن  
 کسوف  
 محل  
 بخار  
 است  
 و  
 اگر  
 در  
 فرج  
 داخل  
 نهاده  
 کرده  
 باشد  
 مسکه  
 اگر  
 زنی  
 پیش  
 از  
 حیض  
 در  
 اول  
 شب  
 کسوف  
 نهاد  
 و  
 بعد  
 از  
 صبح  
 بر  
 آن  
 اثر  
 خون  
 دید  
 از  
 وقت  
 عید  
 من  
 حکم  
 حیض  
 او  
 کرده  
 شود  
 و  
 اگر  
 زن  
 حلی  
 در  
 اول  
 شب  
 کسوف  
 نهاد  
 و  
 بعد  
 از  
 صبح  
 از  
 سفید  
 قی  
 حکم  
 کرده  
 شود  
 و  
 بطبارة  
 اواز  
 وقتیکه  
 نهاده  
 است  
 مسکه  
 چون  
 در  
 میان  
 دو  
 خون  
 طهر  
 تحلل  
 واقع  
 شود  
 و  
 اگر  
 در  
 حیض  
 بود  
 داخل  
 حیض  
 باشد  
 و  
 من  
 حکم  
 است  
 اگر  
 در  
 آن  
 مدت  
 در  
 کسوف  
 یا  
 وضو  
 و  
 دیگر  
 ظاهر  
 شود  
 بلکه  
 اگر  
 آن  
 طهر  
 یکم  
 از  
 سه  
 روز  
 باشد  
 بالاتفاق  
 در  
 حکم  
 خون  
 متوالی  
 بود  
 و  
 اگر  
 سه  
 روز  
 یا  
 زیاده  
 از  
 سه  
 باشد  
 نزد  
 یک  
 امام  
 ابو  
 یوسف  
 و  
 در  
 آخر  
 قول  
 امام  
 عظیم  
 نیز  
 در  
 حکم  
 خون  
 متوالی  
 باشد  
 اگر  
 چه  
 زیاده  
 از  
 سه  
 روز  
 بود  
 و  
 پس  
 شروع  
 حیض  
 ختم  
 آن  
 طهر  
 جایز  
 نباشد  
 و  
 گفته  
 اند  
 که  
 قوی  
 بر  
 من  
 قیاس  
 است  
 از  
 بر  
 سهولت  
 بر  
 منی  
 و  
 مستغنی  
 در  
 روایه  
 امام  
 محمد  
 از  
 امام  
 عظیم  
 اگر  
 چه  
 روز  
 است  
 در  
 حکم  
 خون  
 متوالی  
 بود  
 و  
 در  
 روایت  
 ابن  
 مبارک  
 از  
 امام  
 عظیم  
 ما  
 آنکه  
 در  
 سه  
 روز  
 بود  
 شرط  
 است  
 در  
 متوالی  
 بودن  
 که  
 خون  
 مضای  
 باشد  
 و  
 نزد  
 یک  
 امام  
 محمد  
 آنکه  
 در  
 سه  
 روز  
 بود  
 و  
 خون  
 باشد  
 شرط  
 است  
 که  
 هر  
 دو  
 روز  
 که  
 هر  
 دو  
 خون  
 بود  
 یا  
 کمتر  
 از  
 آن  
 پس  
 اگر  
 یافته  
 شود  
 در  
 این  
 سه  
 روز  
 طهر  
 دیگر  
 کسوف  
 باشد  
 بر  
 من  
 خون  
 که  
 خطا  
 می  
 اندکین  
 با  
 اعتبار  
 خون  
 حکم  
 مغلوب  
 بود  
 پس  
 خون  
 حکمی  
 را  
 خون  
 اعتبار  
 باید  
 نمود  
 تا  
 این  
 طهر  
 غیر  
 حیض  
 شود  
 مگر  
 بقول  
 ابو  
 یوسف  
 خواهد  
 قدم  
 باشد  
 بر  
 خون  
 حکمی  
 خواه  
 موخر  
 از  
 آن  
 و  
 نزد  
 یک  
 من  
 بن  
 زیاد  
 اگر  
 طهر  
 تحلل

[illegible]

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در سجده باشد و با وجود آن هر طواف فرض را از احوال هم ببردن آید و نیز جایز است  
 ملاست افوازیات تا زانوئی او در وانیت نغیذا و اما قبله او مشایا ای شاد و زیر زانو او را بود و کذا فی جامع الزکوة  
 و نزدیک امام محمد تمام بدن او مدعی موضع فرج روا باشد مسئله نیست که حالضی که قرآن بخواند چنانچه روست  
 جنب و دف بر اگر چه کم از یک آیت باشد و هر چند این نزدیکی نمی هست و مردیک طحاوی اگر کم از یکت بخواند  
 رواید اما اگر کسی قصد قرائه لذت برای شکر نعمت محمد صلی الله علیه و آله گفت لا بأس به مسئله نه طایفه ای بتجی قرآن  
 جایز بود وزن معلوم اگر چنین آمدند و یکس برخی یگان یگان مکتب تعلیم کنند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزو طحاوی نصف  
 آیه تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حالضی واجب و دف را نزدیکی بعض خواندن دعا فوت کرده بود  
 و تبر و یا محیط کرده نبود و خواندن دیگر و غیره از کذا یا کرده نباشد اما خواندن توبت و نجیل کرده باشد مسئله حد  
 جایز است که بقصد قرائه قرآن بخواند اما سابق قرآن مرتبه یکی را از حالضی جنب نفساء و محدث جایز نباشد مگر  
 بغدا فی کما ذوق آن جدا باشد اما کتابت و مصحف اگر مکتوب یا مساس نشود و نزدیکی نام ابو یوسف جایز باشد و نزدیکی امام محمد  
 جایز نباشد مسئله بنی طهارت منصف بهترین کرده باشد مسئله در سوره بها که در آن آیتی از قرآن بود و بیجا  
 گرفته باشد و بصبر روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض لبیده از اکثر نقان پاک شد پیش از آنکه غسل کند و طی بادی  
 جایز باشد اما اگر در کم از اکثر حیض یا نقاس پاک شده است و طی آن جایز نبود بلکه اگر از آخر وقت نماز مقدار غسل متعذر میگردد  
 اگر غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بروی فوض شود و چون نماز بروی فوض شد و حق حلال شدن و طی و  
 مقدار غسل بهتر عمل اعتبار کند که کافی الهیاده در بران است که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند تا زمانه  
 مدت عادت او تمام نشود و طی بادی کرده باشد زیرا که در عادت خاکش که خون خود کند مسئله اگر زنی حالضی در  
 کمتر از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل نماید و اگر خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز نگذارد  
 مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد تا پاک گشت یا اول مرتبه او را حیض آمده است  
 همه بر ضرورت تا آخر وقت مستحب است که غسل بکند و اگر زنی خون دید و در کم از سه روز پاک شد  
 تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگیرد اما اگر در حضور تمهید رسیده روز خونین  
 نمود و پاک شود و طی حاصل شود مبتدا باشد یا متاخره بود مسئله اگر زنی ده روز یا زیاده از آن پاک شد از دم رسد



بخون الوهه شد و بهمان نماز خواند اگر کمال باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود و با هر چه که بپوشد  
 که نمیشود و اگر نه جایز نیست جز بپوشد و غیر در آن است که یک و دو و سه و چهار و بعضی می شست و بعضی نه  
 چیزی را می شود وضو کند زیرا که این حد جدیداً و غیر در آن کسی که می شست چشم شک رویان باشد و برهنه و غایب  
 جدید است بر آب و وقت او را بوضو کردن آنکه مسئله خروج وقت ناقص است و وضو بخورد و راجعاً امام ابو یوسف  
 و امام زفری که فرمود یک امام زفری و دو خال وقت قصیر است خروج آن نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقص است  
 اگر کسی پیش از زوال وضو کند یا تا آخر وقت ظهر نمازی بمان وضو را باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفری که دخول  
 شفت یافته شده است خروج آن مسئله اگر بعد از زوال وقت نماز فجر وضو کند جایز نیست که آن وضو بعد از طلوع آفتاب نماز  
 نباید یافتن خروج وقت که آن اقصی مضرت قبول شیخین بخلاف امام زفری که می جایز است باینکه قصیر وضو قبول  
 به دخول وقت است خروج فصل نفاس مسئله نفاس خونت که بعد از اول ظاهر شود اقل از واحد حصین نیست اگر  
 چند روز است و قبول امام شافعی اکثر نفاس صحت نه روز است مسئله اگر زنی در یکم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس  
 از ولد اول باشد و قبول امام محمد و ولد دوم بود و نفاس بعد از ابلحاح از آن خراب باشد و آن هر دو ولد را توأم گویند  
 مسئله چون نیمه در کم از اقل می حمل از شکم مادر یافته اند آنرا سقط گویند اگر بعضی خلقت او چون موی اخضر جز آن  
 شده است مادر او نفاس باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او ملحق بولد است واقع شود و اگر مادر او کثیر است  
 ام ولد گردد و باب الاستحسان مسئله اگر بدن مضطرب یا جامه یا مکان او بخت مری ناپاک شود چون آب یا  
 که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آنرا زائل کنند پاک شود اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله  
 آنچه خمس غیر مری ناپاک شود بحد بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سبوم یا بر بقعه در وقت  
 مسالحه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد سه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن  
 که آب آن از نقاط ماند و تری بر طرف شود که آنی بطبع الرمد و غیره در آن است که اگر بدن راسه باشد و اگر شست  
 زیرا که توالی در بدن بهتر از افشردن باشد مسئله اگر بوزنه نجاست تدار ناپاک شد چون خشک شود یا باید بر زمین  
 پاک کرد و قبول امام ابو یوسف اگر در آید بباله که چنانکه از نجاست نماند در آن تیر پاک شود و بقی مسئله اگر بوزنه  
 نجاست تیر تدار ناپاک شود چون جل آدمی بی شستن پاک نگردد و مسئله اگر چیزی بمی ناپاک شد شستن آن

اگر از آنکه در آنجا باشد چنانکه بول از پنج تخم که در آنجا باشد یا بعد از بول استیجا آید کرده باشد چون منی خشک شود  
 ببالیدن نیز پاک گردد جامه باشد یا بدین بود و هوا نظاهر الروایه و بر وایتیه حرق بن بالیدن پاک نشود مسئله اگر شیرین  
 در پیش آنست تا پاک شد شستن پاک شود و نیز بالیدن بر زمین یا بخرق پاک گردد و کذا فی جلع الزمزمه مسئله اگر طای  
 تا پاک شود و شستن پاک بکشد یا دشوار بود چون یکشب در طایری بماند پاک گردد چنانکه در حایطی مسئله  
 چون زمین پاک خشک شود و اثر سجا نماند ناز بر آن جایز نبود لیکن تخم پران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروض  
 صبری دخت و گیاه که آنرا قطع کرده اند تا پاک شد چون خشک شود و اثر سجا نماند پاک گردد و مؤخر بخار و آنچه از زمین  
 است بر شستن پاک گردد فضل تقسیم نجاست بیان قدر عفو آن مسئله بیان آدمی  
 و خون مردان و ستر پیش فلکند هاکیان و بول چهار و گربه و موش و سرگین سحر چون سپید و تیره و گریز  
 نجاست غلیظ است قدر یکدم از آن عفو باشد مسئله بول است بول و آب که خوردن آن حلال است پس فلکند نه بزد  
 که خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آنکو که بآن کم از ربع جاعفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر دم نجاست  
 غلیظ و بقدر ربع جاعفو است نجاست خفیفه تا پاک شود پاک کردن آن تو حرم بود و بقول بعضی مردان ربع جاعفو ربع ادنی جاعفو  
 که ناز در آن جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجاست چون دامن و نیزه و دام و البوسف ربع جاعفو و حقیقت بگوید  
 مسئله در سجا نند از غیر وزن دست و در غیر نند از دست آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل انگشتا  
 دست مسئله خون های نجاست زیر پاک بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگرد و کذا فی حایطی بکلی  
 مسئله کتاب ستر و خمار شکو است پس شی پاک بآن نجاست و زیر پاک طهارت آن به شکال نمی شود و  
 مسئله اگر از یاد یا جز آن رشاشهای بول چون سر سوزن بر خاست و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن آن  
 واجب نشود زیرا که اکثر از آن دشوار باشد چنانکه در حایطی مسئله و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها  
 نموده میشود و بجمع کردن از قدر دم نماند میگرد و شستن آن در شستن و نیز در آن اگر این در غیر نیست اما اگر در  
 بقدر سر سوزن رشه بول افتاد آب نجاست گرداید و الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گدشت بخشود و اگر سجا  
 بر آب گدشته آب نجاست از مسئله خاکستر نجاست نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیکی نجاست مسئله  
 اگر در از گوش یا دندان در دندان افتاد نمک پاک شود و حلال گردد مسئله اگر ستر جامه نجاست شود

[illegible]



و مضروب باشد بر آن جایز بود اگر چه اطراف از او خسته باشد و قبول معلومی اگر طایفه از او خسته باشد و در کلام  
 ابو یوسف نماز جایز باشد کذا فی جاشع الزمزم مسئله اگر کجایان باشد بر خفا دیگر نماز و قبول بعضی از اطراف  
 باشد چنانکه بر دشمن کجایان بر خفا جایز بود و در خلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک را در جامه نجس بر بپوشند  
 طویلت در جامه پاک باشد بر دشمن در آن جایز بود و اگر طویلت آن نجس باشد که بشود آن آب متقاطر شود یعنی قطرات  
 از جامه نجس بر جامه پاک نهد و بپوشد آن نجس شود کذا فی الزمزم مسئله اگر جامه را بر زمین خشک  
 آزار بگیرد گنیمت اگر چه بشود آزار خسته بر آن نماز خواند جایز باشد مسئله اگر طریقی از جامه پاک پدید شود و در طرف دیگر  
 از آن بی تجربی شست نماز بر آن جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تجری شرط نیست مسئله اگر قیاس مالیدن خرمن  
 یا گلدان و گندم باشد چون آزار اقامت کند یا چیزی از آن کمی بپاشد تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که بجا کردیم  
 جانب باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف باشد بر ضرورت این احتمال اعتبار باشد مسئله استنجاء کردن با پنجه نجس یا  
 پس آید یا بکلی نجس یا بماند آن هر قدر که پاک شود مستحب است در آن دستنویس است نجاسات شامی که نزدیک می رسد و دست  
 مسئله در ایام کمال بنگارل سویم اوجا کند و بنگارل دوم اقبال نماید و ایام سر تاب بنگارل سویم اقبال کند و بنگارل  
 اوجا نماید زیرا که مبالغه در پاک نیست و ایست که بنگارل اقبال کند و آنکه در گراما در گرفت بباران که در ایام ما  
 خصیتین آویزان می آید پس اقبال احتمال تلویث آن خواهد بود وزن همیشه بنگارل اوجا کند تا فرج او ملوث نشود  
 چه در حق او گراما برابر باشد مسئله استنجاء آب بعد از استنجاء بنگارل مانند آن آب بود چون خواهد که استنجاء بکند  
 اول هر دو دست بشوید بعد از آن بخرج ارمیانه شست نماید و باطن یک انگشت پا در انگشت یا سه انگشت آراش بپوشد  
 آن انگشت را در آن بپوشد و دست بپوشد اگر بخرج خود قدر درم تجاوز کند باشد شستن آن  
 فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر بخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله استنجاء بکین  
 و دست استنجاء را بر آب مسئله روی نعل را آوردن پشت بجانب آن کردن قدم جا کرده بود در صحرا بود یا در آباد  
 باشد بخلاف آن شاکه نزدیک در آبادانی را بود کتایب الصلوة مسئله اول وقت نماز چهار صبح عریض بود یا طویع  
 تا قیام اول وقت ظهر از قیام آفتاب باشد تا برسد سایه هر چیزی در چند آن بجز سوای سایه که در وقت اول  
 بود و بقول صفاء و امام شافعی و بیک روایت از امام تار سیدن سایه چیزی یک جنبه آن چیز

و مضروب باشد بر آن جایز بود اگر چه اطراف از او خسته باشد و قبول معلومی اگر طایفه از او خسته باشد و در کلام  
 ابو یوسف نماز جایز باشد کذا فی جاشع الزمزم مسئله اگر کجایان باشد بر خفا دیگر نماز و قبول بعضی از اطراف  
 باشد چنانکه بر دشمن کجایان بر خفا جایز بود و در خلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک را در جامه نجس بر بپوشند  
 طویلت در جامه پاک باشد بر دشمن در آن جایز بود و اگر طویلت آن نجس باشد که بشود آن آب متقاطر شود یعنی قطرات  
 از جامه نجس بر جامه پاک نهد و بپوشد آن نجس شود کذا فی الزمزم مسئله اگر جامه را بر زمین خشک  
 آزار بگیرد گنیمت اگر چه بشود آزار خسته بر آن نماز خواند جایز باشد مسئله اگر طریقی از جامه پاک پدید شود و در طرف دیگر  
 از آن بی تجربی شست نماز بر آن جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تجری شرط نیست مسئله اگر قیاس مالیدن خرمن  
 یا گلدان و گندم باشد چون آزار اقامت کند یا چیزی از آن کمی بپاشد تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که بجا کردیم  
 جانب باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف باشد بر ضرورت این احتمال اعتبار باشد مسئله استنجاء کردن با پنجه نجس یا  
 پس آید یا بکلی نجس یا بماند آن هر قدر که پاک شود مستحب است در آن دستنویس است نجاسات شامی که نزدیک می رسد و دست  
 مسئله در ایام کمال بنگارل سویم اوجا کند و بنگارل دوم اقبال نماید و ایام سر تاب بنگارل سویم اقبال کند و بنگارل  
 اوجا نماید زیرا که مبالغه در پاک نیست و ایست که بنگارل اقبال کند و آنکه در گراما در گرفت بباران که در ایام ما  
 خصیتین آویزان می آید پس اقبال احتمال تلویث آن خواهد بود وزن همیشه بنگارل اوجا کند تا فرج او ملوث نشود  
 چه در حق او گراما برابر باشد مسئله استنجاء آب بعد از استنجاء بنگارل مانند آن آب بود چون خواهد که استنجاء بکند  
 اول هر دو دست بشوید بعد از آن بخرج ارمیانه شست نماید و باطن یک انگشت پا در انگشت یا سه انگشت آراش بپوشد  
 آن انگشت را در آن بپوشد و دست بپوشد اگر بخرج خود قدر درم تجاوز کند باشد شستن آن  
 فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر بخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله استنجاء بکین  
 و دست استنجاء را بر آب مسئله روی نعل را آوردن پشت بجانب آن کردن قدم جا کرده بود در صحرا بود یا در آباد  
 باشد بخلاف آن شاکه نزدیک در آبادانی را بود کتایب الصلوة مسئله اول وقت نماز چهار صبح عریض بود یا طویع  
 تا قیام اول وقت ظهر از قیام آفتاب باشد تا برسد سایه هر چیزی در چند آن بجز سوای سایه که در وقت اول  
 بود و بقول صفاء و امام شافعی و بیک روایت از امام تار سیدن سایه چیزی یک جنبه آن چیز

در وقت نماز که در وقت زوال باشد و طریق بر شتابن سایه زوال است که زمین را بر یک جنبه بکشد و جاف کند  
 و شیب نباشد تا اگر بر آن آب ریزد بر جانب یک جا جاری شود و بعد از آن بر آن زمین دایره کشد و از او دایره منتهی نمایند  
 زیرا که علمای هند از وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دایره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار بر و با یک نباشد تمام کنند  
 چنانچه سترق با هر نقطه از محیط دایره مساوی باشد و آن چوبی بمقیاس گویند و شک نیست که در اهل دوز سایه قضا  
 بیرون دایره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالاتر و دوسایه بمقیاس کمتر گردد تا آنکه در دایره داخل شود و پس به موضع دخول  
 نماند و در وقت که در نصف النهار یک حدی رسیده بعد از زوال زیاد شود و دایره بیرون آید به موضع خروج و چون  
 علامتی بماند و از وسط قوس دایره که در میان هر دو جهت خطی تر است تا مرکز دایره باید کشید همین خط خط نصف النهار است  
 هرگاه که سایه بمقیاس برین خط رسد نصف النهار معلوم شود و سایه بیوقت سایه نصف النهار باشد و همین سایه اصلی  
 گویند و این سایه هر ماه متفاوت باشد چون سایه بمقیاس از این خط زایل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن  
 است چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از غروب ظهر باشد بر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب  
 از غروب آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صبح سرخی است و بقول امام سید که بعد از سرخی باشد و وقت  
 بر دو قول است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت و ترا از بعد از عشا بود و آخر هر دو صبح و وقت  
 مسئله وقت تحب دنیا و فجر سهار است یعنی در وقت صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاد از آن  
 تواند و باز اگر شایسته باشد و اعاده القدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گراما یا غیره تحب و در ایام غیره  
 مسئله نماز عصر در گراما یا آنکه تفریق باشد و تا غیر تحب و در عشا تا ثلث شب و در وقت آخر شب اگر آنکه تفریق  
 بیداری شدن نهفته باشد و در غیر تحب مسئله در روز و از بر نماز عصر و تحب و در غیر آن  
 تا غیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن در وقت غروب سجده کردن و نماز خانه خواندن جایز نباشد  
 ادای عصر که آن در وقت غروب بود چنانکه تحقیق این در هر جهت کور است مسئله چون امام بر خطبه مجبه باین فعل نماز  
 فوقی و نماز خانه و مسجد تلاوت در آن وقت مکروه باشد مسئله بعد از طلوع صبح و در سنت فخر نقل مکروه باشد و در  
 عصر و مغرب نقل مکروه بود بخلاف فوقی و نماز خانه و مسجد تلاوت که در آن هر دو وقت مکروه باشد مسئله و نماز اول وقت  
 جمع نبود و را بنود و اگر حاجت از در وقت عصر در وقت ظهر و مغرب وقت عشا را و باشد چنانچه در باب جمع بیان کرده

در وقت نماز که در وقت زوال باشد و طریق بر شتابن سایه زوال است که زمین را بر یک جنبه بکشد و جاف کند  
 و شیب نباشد تا اگر بر آن آب ریزد بر جانب یک جا جاری شود و بعد از آن بر آن زمین دایره کشد و از او دایره منتهی نمایند  
 زیرا که علمای هند از وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دایره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار بر و با یک نباشد تمام کنند  
 چنانچه سترق با هر نقطه از محیط دایره مساوی باشد و آن چوبی بمقیاس گویند و شک نیست که در اهل دوز سایه قضا  
 بیرون دایره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالاتر و دوسایه بمقیاس کمتر گردد تا آنکه در دایره داخل شود و پس به موضع دخول  
 نماند و در وقت که در نصف النهار یک حدی رسیده بعد از زوال زیاد شود و دایره بیرون آید به موضع خروج و چون  
 علامتی بماند و از وسط قوس دایره که در میان هر دو جهت خطی تر است تا مرکز دایره باید کشید همین خط خط نصف النهار است  
 هرگاه که سایه بمقیاس برین خط رسد نصف النهار معلوم شود و سایه بیوقت سایه نصف النهار باشد و همین سایه اصلی  
 گویند و این سایه هر ماه متفاوت باشد چون سایه بمقیاس از این خط زایل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن  
 است چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از غروب ظهر باشد بر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب  
 از غروب آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صبح سرخی است و بقول امام سید که بعد از سرخی باشد و وقت  
 بر دو قول است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت و ترا از بعد از عشا بود و آخر هر دو صبح و وقت  
 مسئله وقت تحب دنیا و فجر سهار است یعنی در وقت صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاد از آن  
 تواند و باز اگر شایسته باشد و اعاده القدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گراما یا غیره تحب و در ایام غیره  
 مسئله نماز عصر در گراما یا آنکه تفریق باشد و تا غیر تحب و در عشا تا ثلث شب و در وقت آخر شب اگر آنکه تفریق  
 بیداری شدن نهفته باشد و در غیر تحب مسئله در روز و از بر نماز عصر و تحب و در غیر آن  
 تا غیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن در وقت غروب سجده کردن و نماز خانه خواندن جایز نباشد  
 ادای عصر که آن در وقت غروب بود چنانکه تحقیق این در هر جهت کور است مسئله چون امام بر خطبه مجبه باین فعل نماز  
 فوقی و نماز خانه و مسجد تلاوت در آن وقت مکروه باشد مسئله بعد از طلوع صبح و در سنت فخر نقل مکروه باشد و در  
 عصر و مغرب نقل مکروه بود بخلاف فوقی و نماز خانه و مسجد تلاوت که در آن هر دو وقت مکروه باشد مسئله و نماز اول وقت  
 جمع نبود و را بنود و اگر حاجت از در وقت عصر در وقت ظهر و مغرب وقت عشا را و باشد چنانچه در باب جمع بیان کرده

فصل در بیان وقت نماز  
 و در بیان وقت نماز  
 و در بیان وقت نماز

مسئله اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود و غیر آن محصر یا عشا بر روی لازم شود و بخلاف آن شافعی گفته اند  
عصر یا عشا یا مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را یا عصر می گویند و مغرب یا عشا وقت دیگر از آن است که در سفر جمع  
نویسند و جایز بود مسئله اگر از وقت مقدار تحریریه بگذرد که بود که تاریخ گشت یا که از مسلمان قضا آن وقت بود  
لازم شود و بخلاف امام زعفران زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بروی قضا آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی و امام مالک و امام احمد  
مسئله اذان از برای فراغ صبح و عصر است و از برای نوافل و پیشین و وقت نیست پس اگر پیش از وقت یا بعد از وقت  
در وقت اعاده کند تا سبقت آید و شود مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک این اوصاف آخر  
از پیش باشد و غیر سبقت نیست بعد از وقت هر که آید اما اذان که گفته شود بعد از وقت بر آن قضا آن ممکن است  
مسئله مؤذن باید که عالم اوقات باشد تا اوقات بعد از نماز را بداند و اذان را در وقت آن گوید کذا فی البرهان  
و غیر سبقت که مشرب است که مؤذن صحیح باشد و موقی بود و عالم سبقت باشد بقول الهی صلعم کتبون حکم حیا که الحدیث مسئله مؤذن  
در وقت اذان گفتن مستقبل قیامت بود و هر گشت سبقت را در هر دو گوشت کند و تبریل اذان گوید یعنی کلمات اذان  
از یکدیگر قطع کند با هم متصل در اذان چون نگوید یعنی در حرف آن و در حرکات و مکانات آن بر جای  
که در یاد نگذرد اما هر چند صحت که در آن تغییر و تبدیل نباشد تحسین بود مسئله در اذان ترجیح نگوید بخلاف امام شافعی  
که نزدیک وی ترجیح کند و ترجیح است که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار سبقت بعد از آن هر دو را  
دو بار بلند کند و فی جلیح امروز مسئله چون مؤذن بچشمین برسد و خود را در چهار اربعه چنانکه جهوت بگرداند و اگر در  
که با مقدار اعلام حال نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از روی برآورده حی علی الصلوة بگوید و باز در حجاب  
سر را از روی برآورده حی علی الصلاة بخواند چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از اذان مجز و با صلوة خیر  
من انوم بگوید مسئله اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر یک را یکجا بخواند چنانکه بگوید و بگوید  
الصلوة را مسئله اقامت را بصره بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جلیح امروز و بعد از اذان  
تقدیم اقامت صلوة زیاد کند مسئله در وقت گفتن اذان اقامت سخن دیگر بگوید و غیر آن حکم کند مسئله اگر بعد از اذان نشأ  
کرد یا که نباشد و متاخر آن نویسد ترجیح شده است و آن علام بعد از اقامت مسئله پس از اذان اقامت بنشیند و توقف کند  
در وقت مغرب که اینجا متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضا فایده اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر نوبت بسیار باشد

[illegible]



[illegible]





[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

رسول صلی الله علیه وسلم صحاب او در اخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاکم علی بن ابی شیبہ مسلم احمد بن حنبل و غیره  
مقتضی بمقتضی بر او بود و مقتضی بر او بود که جایز نباشد زیرا که اخیر زمان نفس ثابت شده است و کوهی مقتضی است  
مسئله اقتضای هر چند و قاری با می و سائر با برین و غیره با می و مقتضی بمقتضی بر او بود و مقتضی بر او بود که  
قوی با ضعیف جایز نباشد مسئله مقتضی بمقتضی بر او بود و مقتضی بر او بود که  
یکدیگر باشد مسئله نام قرآن در آن خوانده می باشد که در قسم اهل حجاز و شام و غیره قرآن را در آن  
قسم در آن نکرده اند و نماز هر مسئله اگر مقتضی یکی باشد امام او را در جانب راست بر او دستاده کند و اگر زیاده بود  
خود پیش بر او دستاده شود مسئله اگر نماز امام فاطمه باشد مقتضی این نماز نیز عاده کنند زیرا که نماز امام  
تضمین بنا بر مقتضی بود پس نماز امام متسلم فاطمه مقتضی باشد مسئله در عقب امام اول مردان ایستاده شوند  
بعد از آن که در آن بعد از آن خوانان بعد از آن زمان مسئله اگر زن در جلو بی و بی حجاب با امام اقتضی در آن  
مصلحت نبوت باشد و در نماز هر دو شرکت بوز امام نیست اما زن کرده باشد نماز و فاطمه و اگر امامیت امامت زن  
نکرده است نماز زن چنانچه اگر در او در پیش روی مقتضی باشد مسئله اگر زن در جلو بی و بی حجاب با امام اقتضی در آن  
و یک روایت از آن موقوف بریت امام باشد مسئله اگر قاری با می اقتضی در آن با می اخلیفه گفت نماز نمی باشد  
اگر چه در در رکعت اخیر خلیفه گفته باشد زیرا که هر رکعت از نماز و فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقرآن  
قوله تحقیق باشد یا تقدیری بود و در در رکعت اخیر اگر تحقیق نیست تقدیری نیست لقوله علیه السلام قراهه لا یجوز  
قوله الاخرین و از می هر دو قسم قراهه مقتضی بر آن نوی از برای قدرت هر قراهه بجمع قاری فاسد باشد  
و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتضی این نیز فاسد گردد و چنانکه تحقیق این هر چه چلیبی است باب الحاشی فی الصلوة  
اگر مصلی ربنی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنیان بکشد لیکن مستثنای مقتضی بود اگر چه جاز  
تشبه حدث رسید بخلاف صاحبیه نزدیک ایشان بجز از تشبه نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث رسید  
نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسید خلیفه گیر و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز تمام کند  
مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد از آن زمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتضی باشد حدث رسید عین حکم  
یعنی پیش از فراغ امام عقب در سجود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چنان منفرد و یا رخا باشد

[illegible]



این اگر گشت زیر و کانیکه بالای آن شخصی نماز میگذارد و بعضی حصای این نماز بعضی قنوی بعضی مصلی را  
 مقابل گشت بر و آثانی بزه کار شود مگر آنکه در موضع سجود نکند ثقه باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد  
 مستحب است که نزدیک موضع سجود تعابیه یکی از دو چشم خود ستره بپوشد تا طول آن نیک باشد و بطری آن  
 چون بطری انگشت میانه بود جایز نیست که ستره را پیش خود بغلط انداخته یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله  
 اگر ستره در پیش نباشد شخصی خواهد که در پیش می شده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی بر و آن شود جایز است  
 که مصلی او را بشیخ یا باشارت منع کند و بهر دو روا باشد مسئله ستره امام مقتدی الکفایت کند اگر چه  
 مقتدی حقوق باشد چنانکه جامع الرموز است مسئله چون بین مصلی راه نبود وطن عدم مرور باشد  
 رواست که ستره را ترک کند فصل در مکعب و مسئله یکی از مکعبات بدل ثوب است و مصلی در چادر است  
 چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر طرف آید فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه هر دو  
 دست را در دستین درآورد یا هر دو جانب انداخته کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بجاک یا باند آن آلود نشود  
 سیوم بدن یا جامه یا بی کردن چهارم جمع کردن موسی ابلایی سر یا بچند آنرا در آوردن اطراف آنرا در صول  
 پنجم بچیدن یا کشیدن انگشتها را که از بر آید ششم دیدن بجانب راست و چپ با میله اگر بگویند ششم دیدن  
 هفتم در کردن سکر زده مگر یکبار بر موی بچند ششم دست بر تکیه نهادن پنجم اندام شکستن دهم مانند گشت ستر  
 چنانکه بر سر و درین نشیند و هر روز آنرا بپوشد کند یا از دهم در سجده بازگشتن آنرا دهم بچند چهارزانو نشستن  
 سیزدهم بپوشان امام تنها در محراب سجده یا با حصه کال یا بر زمین چهار دهم بپوشان مصلی عقب صفی که در آن فرجه باشد  
 بودن صورت حیوان بالا مصلی یا در پیش او یا در برابر او اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه بود زیرا که در  
 امانت صورت است شانزدهم بر کسسته و کاپلی بر سر نماز خواندن و اگر برای تضرع و قنوی خواند مکروه بود  
 هفتم در جامه بپوشیدن نماز خواندن که بآن جامه یا در مجالس سرگازن زودتر دهم بر آوردن خاک بر پیشانی کردن  
 نوزدهم جانب آسمان دیدن بیستم بر پنج دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسمیه را در دست ششم دران مسئله  
 نوزدهمین جا که دران صورت صحیح باشد مکروه نبود مسئله مکروه است طلی کردن بالائی مسجد لول کردن و درین

[illegible]

لا تقبلوا من الصلاة ما كان منكم فيه عيب ولا تقبلوا من الصلاة ما كان منكم فيه عيب ولا تقبلوا من الصلاة ما كان منكم فيه عيب

بر آن و مکرده سبب است در سجده نشستن در سجده نشستن کردن یک یا چوب یا آب طلا مکرده بود مسئله است  
امام در سجده و سجده کردن در محراب آن مکرده نباشد مسئله نماز گذاردن حقیقت نیست شخصیکه شستن میکند مکرده بود  
مسئله نماز گذاردن بر آب یکبار در آن صورت حیوان بود مکرده نباشد مگر آنکه سجده بر صورت اقد و صورت غیر که نماز گذارد  
ظاهر شود مکرده باشد و غیر صورتیکه سر از محراب در سجده صورت غیر جائز مکرده بود مسئله کشتن بار و کزوم کرد نماز گذارد  
نباشد مسئله بول کردن بر خانه که در آن یک نماز جای شستن اند و از محراب نمودن مکرده بود زیرا که آنجا حکم مسجد  
بناب صلیوة التوراة و نفل مسئله نزدیک امام و نزدیک صاحبیه امام شافعی است مسئله  
در سه رکعت است یک سلام و نزدیک امام شافعی بعد سلام در یک رکعت اول یک رکعت است یک سلام مسئله در سه رکعت  
در سجده را بعد از تسبیح کند و همیشه در رکعت سیم پیش از رکوع بگوید دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر تر بخواند  
و بخواند امام شافعی که نزدیک بعد از رکوع در نصف آخر از راه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وقت بخواند  
و در غیر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه بخواند مسئله در قنوت و تر با امام شافعی متابعت کند و در غیر با وی متابعت نکند  
و هیچ است که آنکه امام از نفل نفل قنوت قطع شود نه ستاده ماند و قبول بعضی منقطع بود بنشیند مسئله  
پیش از غیر و بعد از ظهر و بعد از غروب و بعد از عشاء در رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از عصر و بعد از عصر چهار رکعت  
بیش است یک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشاء و بعد از عشاء چهار رکعت است مسئله نفل روز زیاده از چهار  
رکعت یک سلام مکرده است و نفل شب زیاده از سه رکعت یک سلام و چهار رکعت یک سلام در روز و شب مسئله  
مسئله در دو رکعت فسخ در جمیع رکعات و تر و نفل و قنوت و فضیلت مسئله لازم است تمام نفل و غیر  
در آن کرده است بقصد اگر چه در وقت طلوع آفتاب غروب آن باشد نه آنکه در آن شروع کرده است بطریق دیگر که آن  
نماز ظهر گذارد است پس شروع کرده در آن بعد از آن یاد آورده ظهر کرده است پس این نماز که در آن شروع کرده است  
که تمام آن در غایت آن نفل است مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فسخ  
کند زیرا که اگر در شفعه اول فسخ شده است شفعه ثانی بی شروع و شیب و اگر در شفعه ثانی فسخ شده است قضا  
شفعه اول آنرا از او منوّه است لازم نیاید زیرا که هر شفعه از نفل سجده و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند  
زیرا که معتبر نزدیک است که آنی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر در غایت تعیین رکعات مکرده است

بر آن و مکرده سبب است در سجده نشستن در سجده نشستن کردن یک یا چوب یا آب طلا مکرده بود مسئله است  
امام در سجده و سجده کردن در محراب آن مکرده نباشد مسئله نماز گذاردن حقیقت نیست شخصیکه شستن میکند مکرده بود  
مسئله نماز گذاردن بر آب یکبار در آن صورت حیوان بود مکرده نباشد مگر آنکه سجده بر صورت اقد و صورت غیر که نماز گذارد  
ظاهر شود مکرده باشد و غیر صورتیکه سر از محراب در سجده صورت غیر جائز مکرده بود مسئله کشتن بار و کزوم کرد نماز گذارد  
نباشد مسئله بول کردن بر خانه که در آن یک نماز جای شستن اند و از محراب نمودن مکرده بود زیرا که آنجا حکم مسجد  
بناب صلیوة التوراة و نفل مسئله نزدیک امام و نزدیک صاحبیه امام شافعی است مسئله  
در سه رکعت است یک سلام و نزدیک امام شافعی بعد سلام در یک رکعت اول یک رکعت است یک سلام مسئله در سه رکعت  
در سجده را بعد از تسبیح کند و همیشه در رکعت سیم پیش از رکوع بگوید دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر تر بخواند  
و بخواند امام شافعی که نزدیک بعد از رکوع در نصف آخر از راه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وقت بخواند  
و در غیر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه بخواند مسئله در قنوت و تر با امام شافعی متابعت کند و در غیر با وی متابعت نکند  
و هیچ است که آنکه امام از نفل نفل قنوت قطع شود نه ستاده ماند و قبول بعضی منقطع بود بنشیند مسئله

پیش از غیر و بعد از ظهر و بعد از غروب و بعد از عشاء در رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از عصر و بعد از عصر چهار رکعت  
بیش است یک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشاء و بعد از عشاء چهار رکعت است مسئله نفل روز زیاده از چهار  
رکعت یک سلام مکرده است و نفل شب زیاده از سه رکعت یک سلام و چهار رکعت یک سلام در روز و شب مسئله  
مسئله در دو رکعت فسخ در جمیع رکعات و تر و نفل و قنوت و فضیلت مسئله لازم است تمام نفل و غیر  
در آن کرده است بقصد اگر چه در وقت طلوع آفتاب غروب آن باشد نه آنکه در آن شروع کرده است بطریق دیگر که آن  
نماز ظهر گذارد است پس شروع کرده در آن بعد از آن یاد آورده ظهر کرده است پس این نماز که در آن شروع کرده است  
که تمام آن در غایت آن نفل است مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فسخ  
کند زیرا که اگر در شفعه اول فسخ شده است شفعه ثانی بی شروع و شیب و اگر در شفعه ثانی فسخ شده است قضا  
شفعه اول آنرا از او منوّه است لازم نیاید زیرا که هر شفعه از نفل سجده و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند  
زیرا که معتبر نزدیک است که آنی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر در غایت تعیین رکعات مکرده است

بر آن و مکرده سبب است در سجده نشستن در سجده نشستن کردن یک یا چوب یا آب طلا مکرده بود مسئله است  
امام در سجده و سجده کردن در محراب آن مکرده نباشد مسئله نماز گذاردن حقیقت نیست شخصیکه شستن میکند مکرده بود  
مسئله نماز گذاردن بر آب یکبار در آن صورت حیوان بود مکرده نباشد مگر آنکه سجده بر صورت اقد و صورت غیر که نماز گذارد  
ظاهر شود مکرده باشد و غیر صورتیکه سر از محراب در سجده صورت غیر جائز مکرده بود مسئله کشتن بار و کزوم کرد نماز گذارد  
نباشد مسئله بول کردن بر خانه که در آن یک نماز جای شستن اند و از محراب نمودن مکرده بود زیرا که آنجا حکم مسجد  
بناب صلیوة التوراة و نفل مسئله نزدیک امام و نزدیک صاحبیه امام شافعی است مسئله  
در سه رکعت است یک سلام و نزدیک امام شافعی بعد سلام در یک رکعت اول یک رکعت است یک سلام مسئله در سه رکعت  
در سجده را بعد از تسبیح کند و همیشه در رکعت سیم پیش از رکوع بگوید دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر تر بخواند  
و بخواند امام شافعی که نزدیک بعد از رکوع در نصف آخر از راه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وقت بخواند  
و در غیر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه بخواند مسئله در قنوت و تر با امام شافعی متابعت کند و در غیر با وی متابعت نکند  
و هیچ است که آنکه امام از نفل نفل قنوت قطع شود نه ستاده ماند و قبول بعضی منقطع بود بنشیند مسئله

[illegible]

[illegible]



[illegible][illegible]



[illegible]

الاولى من بعد  
والاخرى من بعد  
والاولى من بعد



بدانکه هرگاه در قرآن رکوع یا مجزئ متصل است و از اذان سجده صلواتیه باشد و بعد از آن سوره فاتحه باشد و در سوره کحل آنهم  
سوره بجزه دهم در سوره من نزد کلام شافعین در سوره بجزه دهم و سبک است باز دهم در سوره بجزه دهم لیکن نزد کاتب شافعی  
بقول ائمتهم آیه بعد از سوره بجزه دهم منقول از حضرت علی رضی الله عنه و امام اضیاء کرده است قول ابن مسعود ان  
قول الله تعالی و هم یسألون است زیرا که تاخیر در سجده جایز است تا تقدیم دوازدهم در سوره و پنجم سیزدهم در سوره  
و اشدت چهاردهم در سوره او مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او بجزه تلاوت و سبک اگر مقتدیها  
نشسته باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر پیش یکی از قاری و غیر او که در نماز دست امام باشد یا قوم یا عجم  
و جب نباید در نماز و نه در خارج آن اگر آنکه برین نماز او نشسته باشد خواه در نماز بود خواه خارج از نماز مسئله  
اگر مصلی در میان نماز خود از کسیکه در نماز او نشسته نیست آیت سجده شنیده بجزه تلاوت و سبک چون از نماز خارج شود  
او کند و اگر در نمازی نماز او را عاده نماید و آن نماز را عاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید  
و با وی اقتدا نمود باید رکعت دیگر با وی اقتدا کرد و واجب است که در خارج نماز سجده تلاوت کند و اگر پیشین سجده امام در نماز  
رکعت با امام اقتدا کرد چهار امام سجده بکند و اگر بعد از بجزه امام اقتدا نموده است بجزه تلاوت با قاطب شود مسئله  
سجده تلاوت که محل آن نماز است برین نماز جایز نباشد بخلاف سجده که در حقیقت است در نماز و محل آن خارج نماز است  
چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل بآن بی فصل در نماز شروع نمود باز همان  
آیت را در نماز خواند یک سجده بکند و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجده دیگر واجب زیرا که در صورت  
اول غیر صلواتیه تابع صلواتیه میشود اگر چه سجده بجا نیست بود صورت ثانی جایز نیست که سجده صلواتیه در خارج نماز  
باشد و شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را کرد و خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان دو خواندن سجده کند  
خواه در آن مجلس در یک کعبه همین حکم است و نزدیک امام ابو یوسف اگر در دو رکعت نماز کرد و نیز همین حکم است بخلاف  
امام مجتهد مسئله اگر در آیت در یک مجلس نماز یک آیت در دو مجلس تکرار نمود و بجزه دهم مسئله اگر با نیکو  
حالت تین ریسما آیت سجده را کرد و خواند چنانچه بالا است در تمام نماز مختلف آیت سجده را نکرد بر خواندن سجده  
تلاوت و جب آید زیرا که تین ریسما و اختلاف در تمام نماز مختلف میشود مسئله اگر شخصی آیت سجده را در یک  
مجلس تکرار خواند و سبب هر خواندن او مختلف شنید بر شنیدن بر سبب سجده تلاوت و جب شود

[illegible]

ابو الفضل بن محمد بن عبد الوهاب



[illegible]

عوف خطبه گویند فرمود که امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مثل سجده و صلوة و دعوت یا تقوی باشد واجب  
مستقل بود بر ذراتی از قرآن و ثانی بر دعاء و کافیه منان چنانکه سهو دست و این نزدیک است به پنج  
که ولای امام سه مرد باشد پس اگر پیش از آنکه امام بخند کند متعهدیان گویند که امام در هر سجده کند مگر آنکه بعد از آن  
که سجده بپوشد یا سه مرد باقی مانده باشد ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج و نماز  
نخواند و امیر موسم طایفه نیز بخواند و در عرفات هیچ کی را جایز نباشد مسئله اگر سافر یا در بعضی باشد در حج و نماز  
بخلاف امام فریاد نزدیک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمیع فرض نیست مایه گویم بعد از آنکه حاضر شدند و گذارند و  
ما قول ما شود مسئله اگر حضور یا مجوس در شب ظهر یا جماعت گذارند و بود زیرا که جمیع جامع است جماعت پس  
یک جماعت دون جایز نبود از آنست که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر دو جامع جایز نیست مگر آنکه شهر دو جامع باشد که هر  
آن قبل شهر بود چون بخاند و نزدیک امام محمد در یک شهر دو جامع یا سه جامع جایز بود اگر چه آن شهر را دو جامع  
و گفته است منعی تعلیل کن قول صحیح از امام عظیم و امام محمد است که در یک شهر دو موضع کثیر جایز بود که از آنی جایزه بماند  
چون در موضع غیر مسجد و غیر مسجد باشد نماز هر مسجد بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر مسجد روز جمعه نماز هر مسجد  
گذارد و پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود کسی که در مسجد برسد نزدیک امام طهر باطل شود اگر چه مسجد یا نماز نزدیک مسجد  
باطل شود مگر آنکه مسجد یا مسجد هر کس بر وی جمیع فرض باشد و چنانکه بشنیدن اذان اول میعاد و بخارج حرام  
از رسیدن نماز طایفه باشد ترک کند و بر یک جمعی نماید که از آنی جامع الامور مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گذارد  
بعضی کردن بر مردم حرام شود که از آنی شایسته بپای در جامع الامور میگوید چون امام از مکان خود بر نی خطبه بر روی آید مردم  
نماز و کلام حرام گردد و در وقتیکه خطبه تمام کند مسئله چون امام بر نی خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طهر را بپوشد و در وقتیکه  
و قدام امام روازد و جامع الامور میگوید که چنانکه قبله روازد و در وقتیکه مقابل امام ستماده اذان دوم گوید  
بعد از آن امام بلا کسر ستماده و خطبه بخواند در میان خطبه خطبه سرق کند چون امام از خطبه فارغ شود مؤذن اذان  
بگوید بعد از آن امام با قیوم دو رکعت فرض جمعه و آنکه باب الحیجین مسئله در روز فطر است که پیش  
چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبو بکشد و خوبترین جامه های خود بپوشد و صدقه فطر را بگذارد  
بجانب مصلی بر آید و در راه بگیرد بگیرد و اگر سه تگفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز فصل بخواند



مسئله نماز عید روایت امام شریع الطاهر علیه السلام واجب شود و الا صح که آنکه خطبه نماز عید شرط باشد و اما که امام شریع  
است که چون دو عید و یک روز صبح شود اول سنت باشد و ثانی واجب بنا بر اینست که دو عید آن سنت ثابت شده  
مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن نماز و الی آفتاب دو مسئله نماز عید دو رکعت است  
چون امام تحریریه است در رکعت اول بعد از شناسایی گوید بعد از آن فاتحه و سوره و چهار بخواند و یکم گوید بر کوع  
رود و باز دو رکعت دوم ابتدا التبرکة کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز یکم گوید بر کوع رود و در تکبیرت رواست  
برود و ارسال کند کلماتی خلفه صلاه و میان دو تکبیر تقدیر تسبیح فصل نماید چنانکه در کلمات است و دوم در تکبیر  
با امام متابعت کند مسئله چون امام از نماز عید نظر قانع شود و در خطبه بخواند و در دو رکعت فطم نظریا کند مسئله  
اگر کسی نماز عید با امام رسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر غلب نماز نکند از روز دوم گذارند و اگر در روز دوم  
غلب نماز کند روز سوم جایز نباشد مسئله عید صحنی در حکم چوین عید فطر است لیکن در عید صحنی نگذارند نمازها را حتی یک  
اگر چه عزون کرده بودند و نماز در روز عید صحنی تکبیر بلند گوید و اما خطبه آن تکبیرات تشریق را در حکم ضمیمه ای که کند و گذاردن  
عید صحنی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه در بعضی مردم در روز عید شایسته و افتخار عوفات  
شود هیچ نیست یعنی از جنس نه خبر یک بیان ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عوفات عبادت در غیر آن محکوم نیست  
که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق نماز عید صحنی فرض که بجا است تکبیرات تشریق در عید صحنی فرض که بجا است تکبیرات تشریق  
بر اوقات کرده باشد و مساوی که بمقیم اقامه کرده باشد و چپ شود و بقول خطبه از عید صحنی عید صحنی فرض که بجا است تکبیرات تشریق  
و بعد از آن مسئله متوهم تکبیرات تشریق نگذارند اگر چه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات نیست بعد از آن که لا اله الا الله  
و بعد از آن که بعد از آن مسئله چوین خوف دشمن یاد رنده سخت شود باید که امام موم  
و خطبه کند خطبه ای که در میان دشمن استاده کند و با طایفه دوم اگر سافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد  
دو رکعت ادا کند بعد از آن خطبه ای که بجانب دشمن رود و آن خطبه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام  
سلام دهد خطبه دوم مقابل دشمن شود و خطبه اول آمده باقی نماز خود را بی قناعت تمام کند بعد از آن خطبه اول بخواند  
دشمن رود و خطبه دوم بپاید و نماز خود را با قناعت تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه  
دوم یک رکعت و حکم نماز فجر چوین حکم نماز صلاه باشد و چوین خوف دشمن تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند



[illegible]



و قال ابو طهروم نیست اگر در جای است که بر اهل آن دیت و قناعت لازم شود و او را غسل دهند بنی و نیز شسته باشد یا  
سایر آن و اگر در جای است که بر اهل آن قناعت لازم نیاید چون شارع عام و مسجد و جامع و او را غسل دهند زیرا که شهید است مگر آنکه  
بخیجری نیز از آن کشته شده اند چه در آن نزد یک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگر چه یکجا گیرشسته باشند و نزدیک  
اگر معلوم شود که بعد از کشته شدن شهید باشد پس نزد یک ایشان او را غسل دهند و اگر معلوم شود که کعبه صغیر  
کشته شده باشد شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است و دیت و بعد دم و جوت دیت  
و یا در حدیث قتل مقتول شهید دیگر اند و اگر هیچ معلوم نشود که چه چیز کشته اند و چیست که او را غسل دهند  
زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بغض و حبست دیت پس این حقیر باشد  
مسئله سیم که در معرکه مجروح شده بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج کردند یا نه و اگر  
زنده را بخیجری بدین تمام یک دیت نماز با قنوت ادای نماز با شارت قاتل ماند چنانکه در حاشیه طبری است  
یا بخیجری و حدیث کرده در هر صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام مجتهد و حدیث غسل دهند مسئله اگر باغی از  
طریق کشته باشد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند بایست معلومه فی الکعبه مسئله درون کعبه نگذارند  
از فرض نفی هر جایست و نیز در آن جا حرمه و اگر چه پشت مقدسی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت مقتول  
بجانب روی امام باشد و نبود زیرا که امام مقدم خواهد شد و آن جایست مسئله از برای تعظیم کعبه نماز بر آن  
آن مکره بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه بر امام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی را از دیوار کعبه بگذرانند  
پسین بالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدار دارند چنانکه در کعبه را حلقه نمودند هر که  
در جانب امام از امام کعبه نزدیکتر باشد نمازی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر هر چند از  
امام کعبه نزدیکتر باشد نمازی روا نبود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوة مسئله در طلا و نقره  
در سواحم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بگذشتن زکوة و اگر چه  
مالک آنکه بقدر رضای او باشد یا از حاجت مصلی نبود زیرا که هیچ بآن حاجت مصلی است در آن زکوة واجب نشود  
چون غله برای خوردن و جامه پوشیدن درخت خانه و دواب سواری و بنندگان خدمت و سلام است  
و آلات صرف و کتب مراب و کتب مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که ملکی مکاتب



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

به قیمت آن انصاف ثابت شود چنانکه در حاشیه جلیم است مسئله در سپان نکره آن مادیان بود زکوة لازم  
 و نیز مادیان که بآن نرسیده بود یک اوقیت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل سپان نکره مادیان با هم مختلط شدند و هم  
 بودند هر یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از سپان نکره قیمت آن قریب  
 هیکه یک باشد که از آن قریب شصت اوقیت زکوة مذکور در سپان مختلط نزدیک امام است و نزدیک صاحبیه  
 زکوة و شصت مختلط شدند یا سنفرد بودند و فتوی بر قول صاحبیه است و بقول بعضی نزدیک امام را سپان انصاف است  
 و بقول بعضی انصاف است اما اربعین عدد انصاف با اختلاف است و بقول ابو جعفر طحاوی انصاف آن پنج است  
 پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب شود و بقول بعضی سه است و بقول یحیی و مختلط مسئله اینجا زکوة و کفایت  
 و عشر و غیر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدد و او باشد مسئله بر مصدق و حجت که وسط گیر  
 چنانکه نیک فریب باشد و نیک تر از او و اگر وسط نیاید بگیرد ادنی را یا زیادتی یا علی را و دیگر زیادتی را  
 مسئله آنچه در میان سال زیاده شود باصل انصاف ملحق گردد چنانکه شخصی را که در اول سال دو صدوم  
 باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگر صد باقی مانده است از زکوة لازم آید اگر چه  
 صد نام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله و وجوب زکوة بمصاب ملحق شود  
 و آنچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود و برباد رفت مخاض است که  
 در میت و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از آن بعد از یک هلاک شود و برباد رفت خود مانده مسئله اگر بعد از  
 یک سال تمام انصاف هلاک شود آنچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعضی انصاف هلاک شود هفتاد و زکوة  
 ساقط گردد مسئله اینجا بعضی انصاف هلاک شود اول آنرا بعفو صرف کنند بعد از آن بقضا که متصل عفو است  
 بعد از آن بقضا متصل آن انصاف است همین طریقی تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت ثلثه هلاک شود  
 یا از شصت شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند همچنان  
 اگر باز ده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را بعفو صرف کنند و باقی مانده را سی شوش که متصل است  
 باقی ماند میت و پنج که در آن وقت مختلط است و اگر از چهل شتر میت شتر هلاک شود و چهار را بعفو صرف کنند  
 و باز زیاده را سی شوش و پنج را به میت و پنج باقی میماند میت شتر که در چهل چار شاة است و همچنین اگر هلاک



[illegible]

[illegible][illegible]

این که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...

از آن که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...  
بیشتر از آن که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...  
نمودم ده دینار باشد زوکی نام زکوة و شصت و شش و اگر ده دینار و صد و شصت باشد با اتفاق زکوة و شصت و شش باشد...  
صاحبیه چون نیمه نصاب زر را بنیمه نصاب نفقه ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة و شصت و شش با نام چون...  
صدوم ده دینار بود یا زیاد از آن نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر زده دینار بود قیمت ده دینار یا زیاد از صد...  
خواهد بود پس نصاب نفقه موجود گردد پس بهر تقدیر زوکی نام نیز زکوة و شصت و شش باب العاشر عاشر است که حکم...  
ویر برای گرفتن صدقه تجار بر برگه گذر تجارت اند مسئله اگر تاجری بخواهد گفت که تمام سال بر من نگذشته...  
یگفت از قرض خارج نیستیم یا زکوة غیر سوامم دعوی کرد که در شهر فقره ادا کرده ام عاشر قول را بر این سواد...  
قبول نکند و زکوة سوامم بگویند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوامم را بقبولند و بلکه بر سواست که اگر...  
زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بجا نداد و اگر ده ام اگر آن عاشر در آن سال...  
عاشر بوده است نیز قبول را به بگویند قبول نکند بی آنکه از آن عاشر زوی بر ابرار طلب نماید مسئله هر چه قبول...  
مسلم را در آن بگویند قبول نکند قولی نمی پذیرد از آن بگویند قبول نمایند اما قول جری را قبول نکند مگر در کثیر که می...  
گفت این کثیر کم و لدین است پس اگر در جری در کثیر کی که بادی همراه است دعوی کرد که این کثیر کم و لدین نمی...  
عاشر قول را قبول دارد و زوی از زکوة آن کثیر که چیزی نگیرد مسئله اگر تاجر مسلم است عاشر از مال می گیرد...  
بگیرد و اگر زوی است نصف عشر و اگر جری است دمانی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حریان از تاجر...  
ماچ میگردد عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حریان معلوم باشد عاشر مانده از جری همانقدر بگیرد که ایشان از...  
تاجر ماچ میگردد مگر آنکه حریان از تاجر تمام مال بگیرد شصت و شش عاشر مانده از تاجر ایشان تمام بگیرد...  
بلکه بگیرد عشر مال او را و اگر حریان از تاجر ماچ بگیرد عاشر مانده از تاجر ایشان هیچ بگیرد مسئله اگر...  
که با حریست بقدر نصاب نباشد از وی چیزی بگیرد مگر چه اقرار کند که در خانه من قدر نصاب است...  
مسئله چون از جری عشر گرفته و پیش نگذشتن سطل باز بر عاشر گذرد اگر از دار حرب آمده است باز عشر...  
بگیرند و اگر از دار سلام به دار حرب رجوع کرده است هیچ بگیرد مسئله در جری زوکی نام عاشر است و در...

این که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...  
بیشتر از آن که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...  
نمودم ده دینار باشد زوکی نام زکوة و شصت و شش و اگر ده دینار و صد و شصت باشد با اتفاق زکوة و شصت و شش باشد...  
صاحبیه چون نیمه نصاب زر را بنیمه نصاب نفقه ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة و شصت و شش با نام چون...  
صدوم ده دینار بود یا زیاد از آن نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر زده دینار بود قیمت ده دینار یا زیاد از صد...  
خواهد بود پس نصاب نفقه موجود گردد پس بهر تقدیر زوکی نام نیز زکوة و شصت و شش باب العاشر عاشر است که حکم...  
ویر برای گرفتن صدقه تجار بر برگه گذر تجارت اند مسئله اگر تاجری بخواهد گفت که تمام سال بر من نگذشته...  
یگفت از قرض خارج نیستیم یا زکوة غیر سوامم دعوی کرد که در شهر فقره ادا کرده ام عاشر قول را بر این سواد...  
قبول نکند و زکوة سوامم بگویند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوامم را بقبولند و بلکه بر سواست که اگر...  
زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال را بجا نداد و اگر ده ام اگر آن عاشر در آن سال...  
عاشر بوده است نیز قبول را به بگویند قبول نکند بی آنکه از آن عاشر زوی بر ابرار طلب نماید مسئله هر چه قبول...  
مسلم را در آن بگویند قبول نکند قولی نمی پذیرد از آن بگویند قبول نمایند اما قول جری را قبول نکند مگر در کثیر که می...  
گفت این کثیر کم و لدین است پس اگر در جری در کثیر کی که بادی همراه است دعوی کرد که این کثیر کم و لدین نمی...  
عاشر قول را قبول دارد و زوی از زکوة آن کثیر که چیزی نگیرد مسئله اگر تاجر مسلم است عاشر از مال می گیرد...  
بگیرد و اگر زوی است نصف عشر و اگر جری است دمانی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حریان از تاجر...  
ماچ میگردد عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حریان معلوم باشد عاشر مانده از جری همانقدر بگیرد که ایشان از...  
تاجر ماچ میگردد مگر آنکه حریان از تاجر تمام مال بگیرد شصت و شش عاشر مانده از تاجر ایشان تمام بگیرد...  
بلکه بگیرد عشر مال او را و اگر حریان از تاجر ماچ بگیرد عاشر مانده از تاجر ایشان هیچ بگیرد مسئله اگر...  
که با حریست بقدر نصاب نباشد از وی چیزی بگیرد مگر چه اقرار کند که در خانه من قدر نصاب است...  
مسئله چون از جری عشر گرفته و پیش نگذشتن سطل باز بر عاشر گذرد اگر از دار حرب آمده است باز عشر...  
بگیرند و اگر از دار سلام به دار حرب رجوع کرده است هیچ بگیرد مسئله در جری زوکی نام عاشر است و در...

این که در این کتاب مذکور است که اگر کسی در این کتاب...

[illegible]

۴۰  
 اگر چه غنای مسلمان شود یا آن زمین را زنی یا سلم خریدم باشد فروزن و خورد و بزرگ در این حکم برابر است  
 زیرا که عشرت در خارج از زمین اطفال را پس و خندان باشد در خارج از زمین اطفال تعلیمی نزدیکی امام ابو  
 چون تعلیمی مسلمان شود در خارج از زمین و عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری سلم از می خرید و خارجی و اگر  
 از آن سلم آزاد و شفعه گرفت یا بخیل یا بیع برابیع آن رود شد با بر عشری گردد مسئله اگر می خانه خود را  
 بیع یا سخر اجی شود و اگر مسلم خانه خود را بیع کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خارجی خرج است قرا  
 شود و اگر آب آن آب عشرت عشری گردد مسئله آب همان چاه و چشمه عشرت و جو بهار اهل عجم چون نه  
 بر وجود و مانند آن خارجی است و همچنین در حیوان و در جله و فرات نزدیکی امام ابو یوسف خارجی است و نزدیکی  
 امام محمد عشری است مسئله در چشمه و قیر و لفظ که در زمین عشری یا خارجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خارجی که  
 در چشمه زمین لایق زرع است باشد در آن خرج لازم شود باب لم مصارف مسئله مالک ضلک جایز است  
 که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعضی آن صرف نماید و نزدیکی امام شافعی و حنبل که  
 جمیع صرف کند و از هر مصرف آنکه پس از آن اقل جمیع است مسئله جمیع انواع مصارف

اگر چه غنای مسلمان شود یا آن زمین را زنی یا سلم خریدم باشد فروزن و خورد و بزرگ در این حکم برابر است  
 زیرا که عشرت در خارج از زمین اطفال را پس و خندان باشد در خارج از زمین اطفال تعلیمی نزدیکی امام ابو  
 چون تعلیمی مسلمان شود در خارج از زمین و عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری سلم از می خرید و خارجی و اگر  
 از آن سلم آزاد و شفعه گرفت یا بخیل یا بیع برابیع آن رود شد با بر عشری گردد مسئله اگر می خانه خود را  
 بیع یا سخر اجی شود و اگر مسلم خانه خود را بیع کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خارجی خرج است قرا  
 شود و اگر آب آن آب عشرت عشری گردد مسئله آب همان چاه و چشمه عشرت و جو بهار اهل عجم چون نه  
 بر وجود و مانند آن خارجی است و همچنین در حیوان و در جله و فرات نزدیکی امام ابو یوسف خارجی است و نزدیکی  
 امام محمد عشری است مسئله در چشمه و قیر و لفظ که در زمین عشری یا خارجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خارجی که  
 در چشمه زمین لایق زرع است باشد در آن خرج لازم شود باب لم مصارف مسئله مالک ضلک جایز است  
 که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعضی آن صرف نماید و نزدیکی امام شافعی و حنبل که  
 جمیع صرف کند و از هر مصرف آنکه پس از آن اقل جمیع است مسئله جمیع انواع مصارف

اگر چه غنای مسلمان شود یا آن زمین را زنی یا سلم خریدم باشد فروزن و خورد و بزرگ در این حکم برابر است  
 زیرا که عشرت در خارج از زمین اطفال را پس و خندان باشد در خارج از زمین اطفال تعلیمی نزدیکی امام ابو  
 چون تعلیمی مسلمان شود در خارج از زمین و عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری سلم از می خرید و خارجی و اگر  
 از آن سلم آزاد و شفعه گرفت یا بخیل یا بیع برابیع آن رود شد با بر عشری گردد مسئله اگر می خانه خود را  
 بیع یا سخر اجی شود و اگر مسلم خانه خود را بیع کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خارجی خرج است قرا  
 شود و اگر آب آن آب عشرت عشری گردد مسئله آب همان چاه و چشمه عشرت و جو بهار اهل عجم چون نه  
 بر وجود و مانند آن خارجی است و همچنین در حیوان و در جله و فرات نزدیکی امام ابو یوسف خارجی است و نزدیکی  
 امام محمد عشری است مسئله در چشمه و قیر و لفظ که در زمین عشری یا خارجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خارجی که  
 در چشمه زمین لایق زرع است باشد در آن خرج لازم شود باب لم مصارف مسئله مالک ضلک جایز است  
 که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعضی آن صرف نماید و نزدیکی امام شافعی و حنبل که  
 جمیع صرف کند و از هر مصرف آنکه پس از آن اقل جمیع است مسئله جمیع انواع مصارف



در وقت از میان سال تمام بروی گذرشته باشد یا نماند بود فاضل از سکنوت و بی کیفیت باشد بقدر نقصا باشد اگر چه بر تجارت نبود و آنچه بدلان فطر و حج بر آن زکوة بدلان ثابت گردد یعنی مالک آن بضاعت زکوة گرفتن حرام بود مسئله فطر و حج میشود از نفس خود و یا از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود اگر چه کافر بود یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود برای تجارت باشد و واجب می شود از وجه خود و ولی که غیر خود و از طفل خود یعنی باشد اگر از مال طفل و وجیب می شود از بنده خود که اگر خنثیه باشد مگر بعد از عود او مسئله در عید مشترک که نزدیک امام صدقه فطر و وجیب نشود و نزدیک صاحبیه واجب شود و در عید مشترک که بالاتفاق وجیب پس اگر سه بنده در دو کس مشترک باشند نزدیک امام بر هیچ کدام صدقه وجیب و نزدیک صاحبیه بر هر یک صدقه یک بنده وجیب شود که آنی حاشیه بچپی مسئله اگر بنده را بشرطینا فروخته صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت طلوع فطر عید بنده در ملک او می باشد پس اگر بیع در شد بر بایع وجیب شود و اگر بیع بر مشتری وجیب گردد که آنی حاشیه بچپی مسئله هر که پیش از طلوع فطر عید مسلمان شد یا متولد شد بر صدقه فطر وجیب شود و آنکه شب عید بر وی وارد و در عید بعد از طلوع فطر عید مسلمان شد یا متولد گشت بر وی وجیب گردد و نیز اگر که سبب طلوع فطر نزدیک ما و از نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وجیب وجیب و نیز اگر که نزدیک بر وجیب صدقه و بر آفتاب است از آخر صوم رمضان و وی از نیافت است و هر که در آن شب بمیرد بر وجیب و نیز اگر که در شب را یافته است مسئله اگر چه صدقه فطر پیش از روز عید او را باشد اگر چه پیش از ماه رمضان داده باشد و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه انعامیه جللی نقل کردم مسئله تعجیل و صدقه فطر مستحب اگر آنرا هر که در ساقط نگردد و کمال صوم مسئله صوم است که از صبح یغریب به نیت روزه از خوردن نوشیدن و جماع و غیره بر بزرگند مسئله صوم رمضان است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضای بار و لقوله تعالی کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع معتقد است و لهذا مسلمانان کافر می شود و صوم نند و چنانچه از آنکه ثبوت آن بعضی قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی و لیوفون ذریعتم مخصوص النضر است زیرا که نذر نصیبت نذر بطاعت و نذر بپاداری بعضی نذر بصلوة جنازه از این حکم مخصوص است چنانچه ترجمه این احتیاط نموده ام و صوم کفارت مثل صوم نذر است و این خبر از آن است که نقل است و این مضمون بدایه است و آنچه شرح بر آن می بحث کرده است نیز در ترجمه مرسوم مسئله

وقت نیت صوم رمضان و صوم نذر معین در مذهب اجماع از غروب آفتاب و در سابق تا صبح که بی نیت صوم  
 است پس اگر در صبحه کبری نیت کرد و در آن باشد زیر که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقت  
 که پیش از صبحه کبری باشد و مراد از صبحه کبری نصف نهار شرعی است و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب  
 آفتاب است بر وایت تقدیر نیت روزی که روزی که از احوال آفتاب جایز نیست و اول صبح است مسئله جایز است  
 صوم رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز است صوم رمضان به نیت واجب  
 دیگر مگر در غرضی که در صوم و مرض واقع میشود و در همان وجه بخلاف صوم نفل و نذر معین که آن نیت  
 واجب دیگر ندارد و انیت در نیت واقع میشود از وجوبی که آن نیت کرده است مسئله جایز است روزی که نیت  
 صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزی که نیت نفل از احوال آفتاب است مسئله شرط است صوم  
 قضاء و صوم کفارات و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند معین نماید که قضا یا یک کفارت را تا نذر را نیت کند  
 که آنی جامع و موز مسئله اگر در شب شک یعنی شکی باشد که شب سیم باشد ابر یا خبر باشد چنانکه  
 در لیل شک انداخته نیت روزه بخیر از نفل کرده بود و اگر از حجب گیر نیت کرد و در رضایه آن روز ظاهر شد و در  
 صبح به حجب بود اگر چه بگوید باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز مهنی عنه است  
 و اگر ظاهر شد رضایه آن روز از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود  
 مسئله اگر روز شک بصوم معاد و موافق افتاد و روزه نفل یا اجماع در آن روز مستحب و اگر نه مردم حجب  
 چون قاضی بوضعی روزه نفل بخیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع روزی آرد که اگر  
 از خورشید آنکه از نیت تراشیده باشد یا نیت روزه امید آنکه بی قصد رضایت کنند که از نیت الهیاته  
 مسئله اگر در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خاتم و اگر نه روزه نذر خاتم  
 روزه او را بود مسئله کرده است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزه من از رمضان باشد اگر نه  
 از حجب که گشت و اگر نه از نفل بود اما اگر رضایه فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که نیت  
 نیت روزه موجود است و صوم رمضان کفایت کند و اگر ظاهر شد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا  
 مطلق نیت در هر دو صورت موجود است در روزه نفل به کفایت کند و در صورت اول در هر دو صورت



[illegible]

[illegible]

انما اولاده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی اجابت است مگر آنکه ششین بعد از آنکه شیر آن نباشد  
 یا غیره آن شیر نهند یا بچه شیر نخورد و شایع میگردد اگر جواز افطار شیر ده برای نیست که شیر دادن بروی اجابت  
 پس اگر پیش از رمضان شیر دادن خود را بجز گوشت است جایز باشد در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر  
 شدن بروی اجابت است مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله بر اینست که از زیاده ای مرض می ترسد و افطار  
 روا بود و مسافر را جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر شغلت نباشد تحت که روزه بدارد مسئله اگر شغلت  
 در سفر یا مرض در مرض بود فدیة بچه در سفر یا مرض افطار کرده بود و شغلت مسئله چون مریض اجابت صحیح است یا نه  
 بعد از اقامت بعد از آنچه در سفر مرض افطار کرده بود بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد بعد از آن مرد و اگر صحیح  
 بر وراثت او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او از فدیة بچه و اگر نه تقدیر بیک بعد از رمضان صحیح  
 یا با قامت زنده مانده است چنانکه در روز مثلاً فوت شده بود و بعد از صحت و یا با قامت بجز بعد از رمضان  
 زنده ماند و قضا نکرد فدیة همان بچه و از ثلث مال میت و شصت در جامع البرموزی آنرا که بر هر که روزه و نماز  
 قضا باشد اگر مال دارد واجب بروی که در وقت مردن وصیت کند که آنی المنة و غیره با مسئله فدیة بچه نماز و فدیة  
 یک روزه است و هر صبح بقول بعضی فدیة نمازهای یک روز چون فدیة روزه یک روزه است مسئله بر هر که فدیة  
 روزهای رمضان فوت شد بخواب است که متصل قضا کند منفصل و اگر پیش از آنکه قضا سابق توفیق یابد رمضان  
 دیگر آما دل این رمضان را و آنکه بعد از آن بی فدیة آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیة نیز واجب شود  
 مسئله جایز نیست که دلی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز کند مسئله شروع کردن در روزه نقل  
 تمام آن لازم شود اگر بعد از شروع شگت قضا آن واجب آید مسئله در تمام سال بجز روز روزه داشتن بجز  
 روز عید فطر و روز عید صحنی و سه روز متصل بعد عید صحنی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین بجز روز روزه شروع کند  
 تمام آن بروی لازم شود و بعد از آن قضا بدارد مسئله هر که در روزه نقل شروع کرد و جایز نیست که بجز افطار کند زیرا که  
 در افطار بجز در ابطال عمل سبب دیگر رویت جایز نیست زیرا که قضا خلف این قضا است مسئله بعد از قضا  
 جایز است که روزه افطار کند منصف بود یا صنف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ باشد یا کاه  
 سلام آورد یا حاض باشد اگر دید یا سافری متیم گشت و سبب بروی که در بانی روز از برای حرمت رمضان است اگر

[illegible]



[illegible]

مکلف باشد و صحیح و بنا بود و زاد و در حله زیاده از حاجت تنهلی و تنقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در آن  
 غالب من سیاست بود و کار غالب آن باشد فرض نشود چنانکه در فرضیه جللی است مسئله در آنکه در آنکه در آن  
 سفر باشد بی خروج یا محرم که بادی حج زود و بر روی حج فرض نشود چنان باشد یا بر یو چنانکه نه حایه جللی است  
 اگر چه شرط الطهره ایست باشد مسئله اگر شرط الطهره واجب حج موجود شد تمام عمر یکبار حج فرض شود بقول امام  
 ابو یوسف بالغور فرض شود و به قول امام محمد ترجیحی فرض کرد چنانکه اگر در سال آینده در نزد یک امام ابو یوسف  
 بستن نیز که تکرار شود و در یک امام محمد که تکرار شود اگر چه تضامنی شود بقول هر دو مسئله اگر نایع احرام است  
 بعد از آن نایع شد آن احرام فرض می آید و انشوریر که از برای عدم ملهیت احرام می لازم شده بود مگر آنکه باز  
 بلوغ از سر نو احرام بند و باقی احکام از وقوف و غیر آن بجا آید مسئله اگر بنده احرام بست بعد از آن آزاد شد فرض  
 می آید و انشوریر که تکرار شود از سر احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بوده است پس شرح  
 بر ذمه می لغضم شود و خروج از آن بی اتمام آن ممکن باشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز بود مسئله در حج حایه  
 فرض است یکی احرام دوم وقوف بعوفه سیم طواف زیارت و واجب هیچ چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان  
 و مرده سیم رمی جمار و چهارم طواف صد مرتبه و باقی را لغوی کسی که از خارج مواقیف است پنجم ترشیدن و باقی است  
 یا ادب مسئله ماه حج شوال ذی القعدة و حشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکرده باشد مسئله عمره  
 مکه است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و رمی جمار و دو بار در عرفه و دو بار در مزدلفه و دو بار در تمام سال جایز است  
 هر قدر یکبار در مکه بخیزد و در آن عمره آوردن مکرر است و در عرفه و چهار روز متصل که بعد است مسئله شهادتی یعنی  
 منوضع احرام اهل مدینه ثو حلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی حجه و میقات نجدی قرن شفا  
 بین یلم در ترجمه این مواقیف را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه را قصد کرده است حرام است که  
 بی احرام از مواقیف شفا و زکند و اگر پیش از رسیدن مواقیف احرام بست روا باشد اگر چه او خانه خود بسته باشد  
 مسئله هر که داخل مواقیف سکونت دارد جایز است اول او را که برای حاجتی و برای احکام حج بی احرام باشد  
 در آید و برای احکام حج او را نیز دخولی مکنی احرام جایز نیست مسئله میقات کسی که داخل مواقیف است خانه  
 از مکه زمین خل است و میقات کسی که آن مکه است برای حج حرام است و برای عمره حلال زیرا که مکه در عرفه است



از بر دین عظیم طواف که از حجر اسود تا حجر سیدکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیره شود و در هر دو رکعت خود را  
در صحن رفتن بجنباند چنانکه باز آن در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بچرخد و آید آنجا از استقبال آن استقبال  
که اول مرتبه کرده بود باز کند و سبب آن که هر بار که برکن میانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود و هر چه در  
بوسه و در مقام ابراهیم پنججای دیگر از میجرام دور رکعت نماز که بعد از هفت شوط و سبب بگذارد و چون ازین  
فراخ شود و حجر اسود بوسه دهد و بر صفای رود و بالای صفای روی بکعبه که در کعبه و تهنیل گوید و بر بنی علیه السلام  
بفرستد و هر دو رکعت از خدا میجالی حاجت خواهد داشت و از آنجا بر مرقه رود و در آن راه میاید و اول از آنجا میرفت  
و آنچه بر صفای کرده بود بر مرقه که همچنین هفت بار بگذرد و از صفای شروع کند و بر مرقه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن  
و میل تیره رود و بعد از آن در که با حرام سکونت کند و طواف نقل هر قدر که بخواهد بکند و باشد مسئله ششم ذی الحجه الحرام  
بجای آنکه در میان خطبه نه نشیند و حکام حجر ارجح خروج مینامد و جمع ظهر و عصر در وقت دخول از عرفات در خطبه  
تعلیم کند و باز هم ذی الحجه در وقت دخول خطبه بخواند و از آنجا در میان خطبه بخواند مسئله ششم ذی الحجه که روز ترویج  
بجای آنکه از یکجانب منابر آید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارد و بعد از آن عرفات رود و غیر از این عرفه  
هر حال که علماید در وقت ایستاده و در آن همه موقوف است بعد از زوال امام و در خطبه ششم خطبه جمع بخواند و در آن حکام  
حجر ارجح و قوف عرفات و وقوف مزدلفه در می حمار و خر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر  
بیک اذان و دو اقامت باقوم ادا نماید مسئله هفتم که در یکی از نماز ظهر و عصر مخم نباشد یا امام نرسد و عصر  
جایز نباشد و در وقت عصر زیاده اذان عصر را در وقت ظهر اهرام و جماعت شرط مسئله هفتم است که بعد از  
جمع میان ظهر و عصر غسل کرده در وقت حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة الفتاوی است که یکس که پیش از جمع  
مسئله نوزدهم که جبل رحمة بر ناته سوار شود و مستقبل قبله بچرخد و حاجت خواهد و حکام حجر ابراهیم تعلیم کند و در  
عقب امام و تب او مستقبل قبله و وقوف کند و بر مقوله ابام گوش دارند و چون آفتاب خوب شود امام باقوم  
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محشر تمام مزدلفه موقوف است و امام نزدیک جبل قریح فرو آید و غرب  
و عشاء را در وقت عشاء بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هفتم که نماز مغرب در عرفات یا در راه مزدلفه  
خوانده باشد و مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع حجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعد از  
غروب و در وقت عشاء بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هفتم که نماز مغرب در عرفات یا در راه مزدلفه  
خوانده باشد و مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع حجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعد از  
غروب و در وقت عشاء بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هفتم که نماز مغرب در عرفات یا در راه مزدلفه

غزوة مؤزرانة كلها موقف الا واري كسر فاذا السراة فتر قبل طلوع



[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

لیسوق بری کرده پیش از چهار عمره خود حلال شود و در روز تریه با حرام حج بند و پیش از تریه فصل بود  
 و در روز خمر طق کند و آن از تریه و احرام بیرون آید مسئله یکی حج را کند زیرا که قرآن تمتع از وی جایز نباشد  
 مسئله هر که بی سق ندی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره طق یا قصر کرده بطن خود زفت و باطل خود  
 ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع است که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باطل  
 طق نشود و اما اگر با احرام باطل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بطن خود زفت  
 کرد یا که باطل خود ملحق نشده است و هر که بعوق هدی تمتع کرده است بقتن بطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا  
 باطل خود ملحق نشود بنابراین که او از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بکند بقتن برود  
 واجب شود چون بکند رفته احرام چه بند تمتع کرده مسئله اگر تمتع کم از چهار شرط پیش از شهر حج کرد  
 یا باقی در شهر حج سجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شرط پیش از شهر حج کرده است تمتع وی روا بود  
 زیرا معتبر از افعال است پس اگر اکثر افعال در شهر حج باشد تمتع بشود و اگر نه تمتع نشود بنابراین که اکثر  
 حکم کل است و احرام چون نزدیک باشد شرط تقدیم آن بر شهر حج جایز باشد کذا فی الیهایه مسئله اگر کو  
 در شهر حج از عمره خود حلال شده بمصره یا بکند ساکن شد و حج کرد تمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشود  
 مسئله اگر کو فی عمره خود را خاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جامع نمود و بعد از آن  
 افعال عمره را تمام کرد و رفته بمصره مقیم شد باز از بمصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد تمتع نشود زیرا که  
 چون حکم سفر اول باقی ماند گو یا که وی از مکه نه بر آمده است و ساکن مکه رفته نباشد اما اگر رفته  
 باطل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد تمتع شود زیرا که ملحق شدن باطل خود سفر اول تمام شد  
 پس هر دو شک مکه و مدینه سفر باشد مسئله هر که در شهر حج عمره کرد و باز در پنجاه سال حج کرد مکملیم را قضا  
 کند و افعال آن را تمام بکند زیرا که بر آمدن از عمره با احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع قضا  
 شود زیرا که در یک سفر هر دو شک منقطع شده است بایسجایات مسئله اگر محرم عضو حی خوشبوی  
 بالید یا بر خود را بجنایه خاسد کرد یا بر عضو از عضو خوشبوی چون روغن بنفشه و غیر آن لیسید  
 دم و روغن زیت خالص یا بجنده خالص نزدیک نام دم لازم شود و نزدیک صاحبیه

لازم نیست که در وقتیکه امام شافعی را کار از روی ستمال کرده است دوم لازم شود در غیر سببی هیچ لازم  
 نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا نه پنج سر خود سببی ستر یا موضع حجاب  
 یا یکی از دو بغل را یا از آن خود را خلق خود کرد یا موسی خانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن بر دست یا بر دست یا  
 یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع البیروت یا طواف قدوم یا طواف صدر و یا به جنایت که با طواف است  
 بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شرط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شرط  
 یا زیاده از آن از احرام نمی برد تا آنکه دا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شرط از طواف صدر یا ترک کرد که  
 میان صفای و یا ترک کرد و توقف فرود آمد یا ترک کرد در می هر چهار روز یا یکی که روزی اولی را  
 که آن رمی جمره عقبه است در روز چهارشنبه یا در روزی اولی را یا طلق کرد برای جرایعه در زمین حلی  
 زیرا که خلق مختص است بنا بر آن از حرم است یا قبله گفت یا مس کرد و شهوت و انزال نشده باشد یا خلق را طواف  
 زیارت از ایام شتر تا بر کرد یا یک نسکه را بر آن که دیگر تقدیم و یا چنانکه خلق یا شتر قارن کرد پیش از رمی یا حتی که  
 پیش از رمی در هر کدام از صورتهای مذکوره یک دم و شنبه مسئله در خلق پیش از رمی بر قارن دوم لازم  
 یکی برای تقدیم خلق دوم از برای تأخیر فرج و نزدیک صاحبیه یکدم برای تقدیم خلق شنبه و شنبه و غیر آن  
 لازم نیاید مسئله اگر محرم و کم از عضو خوشبوی مالید یا در کم از یک روز پوشیده یا در کم از یک روز  
 دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود پوشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید  
 یا طواف قدوم یا طواف صدر را یا طواف قدوم یا طواف صدر سه شرط ترک نمود یا یکی از چهار ثلث رمی کرد  
 یا کسی پوشید یکی از این صورتهای نصف صاع از گندم صدقه بدید مسئله اگر بعد از خوشبوی مالید  
 یا ربع سر خود را ترشید فرج کند یا شش شکیب صلح طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر  
 پیش از وقوف فرض وطنی کرد اگر چه بفراموشی باشد چنانچه فاسد شد لیکن جمیع حکام آنرا بجا آورد و فرج کند و دو  
 ایامه قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا سازد و نوز و یا امام مالک بر آن قضا هر دو از خانه جدا سازد  
 و نزدیک امام شافعی از میان وطنی جدا شود مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطنی کرد چرخ درست شود و  
 لازم گردد و اگر بعد از خلق وطنی گردانده و جب شود مسئله اگر پیش از چهار شرط از طواف

لازم نیست که در وقتیکه امام شافعی را کار از روی ستمال کرده است دوم لازم شود در غیر سببی هیچ لازم  
 نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا نه پنج سر خود سببی ستر یا موضع حجاب  
 یا یکی از دو بغل را یا از آن خود را خلق خود کرد یا موسی خانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن بر دست یا بر دست یا  
 یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع البیروت یا طواف قدوم یا طواف صدر و یا به جنایت که با طواف است  
 بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شرط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شرط  
 یا زیاده از آن از احرام نمی برد تا آنکه دا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شرط از طواف صدر یا ترک کرد که  
 میان صفای و یا ترک کرد و توقف فرود آمد یا ترک کرد در می هر چهار روز یا یکی که روزی اولی را  
 که آن رمی جمره عقبه است در روز چهارشنبه یا در روزی اولی را یا طلق کرد برای جرایعه در زمین حلی  
 زیرا که خلق مختص است بنا بر آن از حرم است یا قبله گفت یا مس کرد و شهوت و انزال نشده باشد یا خلق را طواف  
 زیارت از ایام شتر تا بر کرد یا یک نسکه را بر آن که دیگر تقدیم و یا چنانکه خلق یا شتر قارن کرد پیش از رمی یا حتی که  
 پیش از رمی در هر کدام از صورتهای مذکوره یک دم و شنبه مسئله در خلق پیش از رمی بر قارن دوم لازم  
 یکی برای تقدیم خلق دوم از برای تأخیر فرج و نزدیک صاحبیه یکدم برای تقدیم خلق شنبه و شنبه و غیر آن  
 لازم نیاید مسئله اگر محرم و کم از عضو خوشبوی مالید یا در کم از یک روز پوشیده یا در کم از یک روز  
 دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود پوشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید  
 یا طواف قدوم یا طواف صدر را یا طواف قدوم یا طواف صدر سه شرط ترک نمود یا یکی از چهار ثلث رمی کرد  
 یا کسی پوشید یکی از این صورتهای نصف صاع از گندم صدقه بدید مسئله اگر بعد از خوشبوی مالید  
 یا ربع سر خود را ترشید فرج کند یا شش شکیب صلح طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر  
 پیش از وقوف فرض وطنی کرد اگر چه بفراموشی باشد چنانچه فاسد شد لیکن جمیع حکام آنرا بجا آورد و فرج کند و دو  
 ایامه قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا سازد و نوز و یا امام مالک بر آن قضا هر دو از خانه جدا سازد  
 و نزدیک امام شافعی از میان وطنی جدا شود مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطنی کرد چرخ درست شود و  
 لازم گردد و اگر بعد از خلق وطنی گردانده و جب شود مسئله اگر پیش از چهار شرط از طواف

لازم نیست که در وقتیکه امام شافعی را کار از روی ستمال کرده است دوم لازم شود در غیر سببی هیچ لازم  
 نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا نه پنج سر خود سببی ستر یا موضع حجاب  
 یا یکی از دو بغل را یا از آن خود را خلق خود کرد یا موسی خانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن بر دست یا بر دست یا  
 یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع البیروت یا طواف قدوم یا طواف صدر و یا به جنایت که با طواف است  
 بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شرط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شرط  
 یا زیاده از آن از احرام نمی برد تا آنکه دا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شرط از طواف صدر یا ترک کرد که  
 میان صفای و یا ترک کرد و توقف فرود آمد یا ترک کرد در می هر چهار روز یا یکی که روزی اولی را  
 که آن رمی جمره عقبه است در روز چهارشنبه یا در روزی اولی را یا طلق کرد برای جرایعه در زمین حلی  
 زیرا که خلق مختص است بنا بر آن از حرم است یا قبله گفت یا مس کرد و شهوت و انزال نشده باشد یا خلق را طواف  
 زیارت از ایام شتر تا بر کرد یا یک نسکه را بر آن که دیگر تقدیم و یا چنانکه خلق یا شتر قارن کرد پیش از رمی یا حتی که  
 پیش از رمی در هر کدام از صورتهای مذکوره یک دم و شنبه مسئله در خلق پیش از رمی بر قارن دوم لازم  
 یکی برای تقدیم خلق دوم از برای تأخیر فرج و نزدیک صاحبیه یکدم برای تقدیم خلق شنبه و شنبه و غیر آن  
 لازم نیاید مسئله اگر محرم و کم از عضو خوشبوی مالید یا در کم از یک روز پوشیده یا در کم از یک روز  
 دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود پوشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید  
 یا طواف قدوم یا طواف صدر را یا طواف قدوم یا طواف صدر سه شرط ترک نمود یا یکی از چهار ثلث رمی کرد  
 یا کسی پوشید یکی از این صورتهای نصف صاع از گندم صدقه بدید مسئله اگر بعد از خوشبوی مالید  
 یا ربع سر خود را ترشید فرج کند یا شش شکیب صلح طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر  
 پیش از وقوف فرض وطنی کرد اگر چه بفراموشی باشد چنانچه فاسد شد لیکن جمیع حکام آنرا بجا آورد و فرج کند و دو  
 ایامه قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا سازد و نوز و یا امام مالک بر آن قضا هر دو از خانه جدا سازد  
 و نزدیک امام شافعی از میان وطنی جدا شود مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطنی کرد چرخ درست شود و  
 لازم گردد و اگر بعد از خلق وطنی گردانده و جب شود مسئله اگر پیش از چهار شرط از طواف

[illegible]

مستحرمی بلکه شده است جزا صید لازم شود مسئله هر که مجرم شود در خانه او صید باشد حرام نیست که اگر با  
 و اگر با دمی دفعش باشد تا آنکه در خارج حرم است را کردن آن حرام است زیرا که احرام مالک صید را و حافظه از نسخ  
 لیکن چون در حرم در آمد حرم صید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر مجرم صید مجرم را از حرم  
 را کرد و غیر مجرم آن را گرفت را نکند ما براضا من شود و اگر مجرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر مجرم صید  
 کشت بر سر واحد عام قیمت و حجب و اخذ بر قائل رجوع نماید زیرا که قائل آن را از راکد بجنبش کرده است و در حاکم  
 بطبیعی می آید رجوع در کفارت مایل است اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر فرو آن یکدم است بر  
 قائل آن دو دم است یکی برای حج و یکی برای عمره اگر تها و نکردن از میقاتی مجرم را زیرا که در حجت میقاتی  
 احرام است پس تبرک آن حجت دیگر یکدم مسئله اگر مجرم یک صید کشتند و قیمت و حجب و اگر حیدم دو حلال  
 کشتند یک قیمت و حجب گردوزیر که در صورت اول جزا فعل مجرم است فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد  
 و در صورت ثانی جزا صید مجرم است و آن جزا فعل است و فعل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله اگر خریدن و فروش  
 مجرم صید مجرم را اهل باشد مسئله اگر مجرم صید مجرم را فسخ کرد حرام شود بعد از آن که چیزی از آن جزا قیمت افتد را  
 ضامن شود و مستغفر باشد و اگر مجرم دیگر خود ضامن لازم نیاید لیکن سهتار کند که از آن جاعل الربو مسئله اگر شخصی  
 از او داده مجرم را از حرم بر آورد و آن دیر در حرم بچد آورد و برود بلکه کشتند جزا بر او بر بار نه و اگر آنکه  
 از او در جزا را از او داده باشد مسئله اگر آقایی بار او حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگر چنان  
 میقات رفته احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بند برگشت و در میقات احرام بسته بالاتفاق  
 دم ساقط شود و اگر بعد از حرامش از آنکه در احکام حج شرح کند تلبیه گوید آن میقات رفت ترک المام  
 ساقط شود و نزدیک امام زنی ساقط شود و نزدیک صاحبیه اگر بی تلبیه هم ساقط شود و اگر بعد از شروع  
 کردن در احکام حج برای احرام میقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر یکی بار او حج  
 بی احرام از حرم بر آمد و در خارج حرم احرام بست بروی هم و حجب و تهمتنع که از عمره فارغ شد و یک  
 میقم شده است و حکم یکی شده است زیرا که تهمتنع که از عمره فارغ شده در سکونت کند یکی گردد و احرام یکی  
 حرم است پس تجاؤز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی بستان بی حرم

[illegible]

فقد ان يبحث او يفتن نفسه او يفتن غيره من اهل البيت او من اهل البيت



[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

ثابت نشود همچنین اگر بخواهد این نوبه نکاح بستاند چون زوجه دعوی نکاح کند بگوید ایشان نکاح ثابت نشود  
مسئله نکاح مسلم با نسبه که کتابیه باشد بحدود دوی روا بود لیکن اگر مسلم مسکرت شود بگوید دوی نکاح ثابت نشود  
چه گوایی کافر بر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگوید این مقبول باشد چه گوایی کافر بر مسلم  
مقبول بود مسئله اگر پدر مرد دیگر بر اربانی نکاح صغیره خود امر کرد دوی او را بختی که شخصی تزویج نمود نکاح مرد  
و اگر وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عتبار در کمال بسوی پدر را ترجیح می دهند  
پرو گوایه شوند مسئله اگر پدر دختر بانه خود را بختی که شخصی تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر وقت نکاح حاضر  
نست روا بود زیرا که چون بانه حاضر باشد عتبار پدر بسوی وی را ترجیح گردد گوایه که وی خود عقد کرده است لیکن  
چون آنکس را بگوید که او بختی که شخصی تزویج کرد نکاح روا بود و اگر وقت نکاح حاضر بود و دختر خواهر  
و دختر برادر و عمه و خاله او و دختر موطوءه او و مادر منکوهه او اگر چه موطوءه نباشد و زوجه اصل او و فرج او و  
این از بر وی رضاع بدانکه مضاع بهر شتم شامل است چند قسم چنانکه دختر خواهر مثلثا شامل است دختر رضاعی خواهر  
نسبی او و دختر نسبی خواهر رضاعی را و دختر رضاعی خواهر رضاعی را مسئله حرام است بر دفع فرج او و مسکرت  
که شبهه باشد و ماسته او که شبهه بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مرد از مسکرت بهوت نزدیک بعضی شبهه است  
والتذاذبان و در زمان نیست گر همین و در زمان نزدیک بعضی انتشار الیه است یا زیادتی انتشار است  
حرام است بر مرد و فرج موطوءه او که بفرج موطوءه او شبهه نظر کرده باشد مسئله حرام است بر مرد و موطوءه او و مسکرت  
و مسکرت و او که کس آن را بفرج موطوءه او شبهه نظر کرده باشد مسئله حرام است بر مرد و موطوءه او و مسکرت  
نباشد این ختمان بطن حبیست و بصغر آن اما کم از نه ساله قوی است که شبهه نباشد مسئله حرام است بر مرد  
دختر را بر نکاح بگوید حرام است و نیز حرام است که عده طلاق بگوید خواهر دیگر را نکاح کند اگر چه طلاق با  
باشد و نیز حرام است و طلی کردن دختر را بیک پسین و نیز حرام است جمع کردن در طلی نکاح یا بیک پسین میا دونی  
که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کثیر که خود را موطوءه او است نکاح کرد  
هر یک کدام را طلی نکند تا یکی را بر خود حرام نگذارد بدانکه باز کردن یا بفرج حقن کل یا بعض کثیر که یا بتزویج کردن  
بشخصی کثیر که بر وی حرام خود پسین بر وی که از نکاح کرده است بر وی حلال گردد مسئله اگر شخصی خواهر را موطوءه

[illegible]

این قدر مدت باشد بقدر مال از نفع میگیرم و وی قبول کند و صورتی است که اگر مردی نهانی را در زمین بقدری مال  
 بخشنود و در کل کار کند بگذاردانی حاشیه الجلی باب اولی فی الکفو مسئله اگر زن از او که متعلقه بود یعنی حاکم را  
 باشد بصورتی با غیر کفو نکاح کند و او بود ولی را جایز است که از قاضی نسخ بکند و بدو حسن بکشد البته  
 امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضی سیاح و نزد یک امام محمد بر جایز است ولی موقوف باشد و نزدیک  
 امام مالک و امام شافعی بعبارت زمان نکاح روا نباشد مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضا و  
 متزوج کند اگر چه بالغه بگوید یا بشد زیر که نزدیک بر بالغه جبر نباشد اگر چه بگوید یا بشد و نزد یک امام شافعی بر شیعیه جبر نباشد  
 اگر چه نابالغ نباشد پس اگر اگر صغیر باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که شیعیه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد بلکه  
 نزد یک ماولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و پدر مسئله اگر کسی را  
 جبر نکاح وی کرده اند یا دلی وی طلب کرد از وی اذن نکاح و بر او در هر دو صورت زوج را معین ساختند  
 و دوی خاموش ماند یا بختید یا شکایت آن کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهیول خندیده باشد یا باواز آن  
 باشد زیرا که بختیدن بهیول اگر استین با و از اذن ثابت نشود و کذا فی جامع الرموز و صحیح است که در ثبوت اذن  
 مذکور ذکر هر شرط نباشد و در جامع الرموز میگوید که این وقتی است که زوج و پدر بود یا پدر کلان باشد و در غیر این  
 است که هر دو نفر باشد مسئله اگر غیر دلی اقرب از یک بالغه برای تزویج او و ستوری خواست تا آنکه زبان بگوید یا لون  
 ثابت نشود و در شیعیه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن زبان اذن ثابت نشود و کذا فی جامع الرموز و در ثبوت  
 اگر بی حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی شرح مسئله زنیکه بگفته وی بختین یا بخت یا بخت  
 یا بختان سالی یا بر نازل شود در حق ثبوت اذن حکم بکار دار و قبی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی  
 بر یک بالغه دعوی کرد که چون جبر نکاح من متورسید تو سکوت کردی و می گفت من آن خبر را ندیده ام و قوی آن  
 بود مگر آنکه مرد بر سکوت وی گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد و نزدیک امام بزرگوار سکوت لازم نیاید زیرا که سکوت  
 ایشان در نکاح سکوت نیست مسئله دلی را جایز است که صغیر و صغیره خود را کسی تزویج کند اگر چه صغیره و صغیره  
 و نزدیک امام شافعی در شیعیه روا نباشد زیرا که نزدیک بی بر شیعیه جبر نیست و اگر دلی غیر پدر یا جد بود صغیره و صغیره را  
 جایز است که چون بالغ شود یا بعد از بلوغ ایشان را صلح نکاح خود شود و نکاح افسخ کنند و نزدیک امام شافعی

و اولی از این است که اگر مردی نهانی را در زمین بقدری مال بخشنود و در کل کار کند بگذاردانی حاشیه الجلی باب اولی فی الکفو مسئله اگر زن از او که متعلقه بود یعنی حاکم را باشد بصورتی با غیر کفو نکاح کند و او بود ولی را جایز است که از قاضی نسخ بکند و بدو حسن بکشد البته امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضی سیاح و نزد یک امام محمد بر جایز است ولی موقوف باشد و نزدیک امام مالک و امام شافعی بعبارت زمان نکاح روا نباشد مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضا و متزوج کند اگر چه بالغه بگوید یا بشد زیر که نزدیک بر بالغه جبر نباشد اگر چه بگوید یا بشد و نزد یک امام شافعی بر شیعیه جبر نباشد اگر چه نابالغ نباشد پس اگر اگر صغیر باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که شیعیه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد بلکه نزد یک ماولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و پدر مسئله اگر کسی را جبر نکاح وی کرده اند یا دلی وی طلب کرد از وی اذن نکاح و بر او در هر دو صورت زوج را معین ساختند و دوی خاموش ماند یا بختید یا شکایت آن کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهیول خندیده باشد یا باواز آن باشد زیرا که بختیدن بهیول اگر استین با و از اذن ثابت نشود و کذا فی جامع الرموز و صحیح است که در ثبوت اذن مذکور ذکر هر شرط نباشد و در جامع الرموز میگوید که این وقتی است که زوج و پدر بود یا پدر کلان باشد و در غیر این است که هر دو نفر باشد مسئله اگر غیر دلی اقرب از یک بالغه برای تزویج او و ستوری خواست تا آنکه زبان بگوید یا لون ثابت نشود و در شیعیه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن زبان اذن ثابت نشود و کذا فی جامع الرموز و در ثبوت اگر بی حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی شرح مسئله زنیکه بگفته وی بختین یا بخت یا بخت یا بختان سالی یا بر نازل شود در حق ثبوت اذن حکم بکار دار و قبی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی بر یک بالغه دعوی کرد که چون جبر نکاح من متورسید تو سکوت کردی و می گفت من آن خبر را ندیده ام و قوی آن بود مگر آنکه مرد بر سکوت وی گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد و نزدیک امام بزرگوار سکوت لازم نیاید زیرا که سکوت ایشان در نکاح سکوت نیست مسئله دلی را جایز است که صغیر و صغیره خود را کسی تزویج کند اگر چه صغیره و صغیره و نزدیک امام شافعی در شیعیه روا نباشد زیرا که نزدیک بی بر شیعیه جبر نیست و اگر دلی غیر پدر یا جد بود صغیره و صغیره را جایز است که چون بالغ شود یا بعد از بلوغ ایشان را صلح نکاح خود شود و نکاح افسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیر و صغیره را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن آمده است مسئله در وقت بلوغ  
 یا در وقت علم تکلیف سکوت بکبرضا باشد و آنچه بخلل از تغییر بنوع اگر چه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل عین غی  
 نیست بخلاف کینه که در نکاح کسی باشد چون آزاد شود و ادخا نیست که نکاح را نسخ کند و اگر از خیار خود جاهل  
 جهل بی عذر باشد زیرا که کینه از حد است اما کفار نیست که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است  
 و طلب علم فریضه است بقوله علیه السلام طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسئله و به تقصیر عذر بخشود و گفته  
 که کلام یاد در وقت بلوغ است و بکبر از پیش از بلوغ تکلیف با حکام شرع نیست بنابراین که گوئیم که چون کودک  
 مرستی شود یعنی فریب بلوغ رسد بر او واجب شود که احکام شرع از اچان و غیر آن بجا آورد و یاد در وقت  
 میگرد که او را بیا موز اند و بر او واجب است که احکام شرع را بجا آورد و مسئله و به تقصیر عذر بخشود و گفته  
 و ضرر بهم علیها اذا بلغوا عشره مسئله خیار کودک که بلوغ شود و خیار شبیه که بالغ گردد برضا صریح یا دلالت  
 بر آن ساقط نشود و با استدلال از بخلل باطل نگردد و درضا صریح آنکه گوید رضی عندهم و دلالت بر آن آنکه  
 رضی می بوسد یا ساس کند یا زن هر بد یا زن مهر برون قبول کند مسئله جن صغیر و صغیره بالغ شود بکبر  
 نسخ کردن نکاح وی حکم حنی شرط است زیرا که در نسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر نفع و آن حکم حنی ممکن نیست  
 کینه که اگر آزاد شود برای نسخ کردن نکاح وی حکم حنی شرط نیست زیرا که نسخ میکند زایدی ملک از خود بنابراین  
 نفع وی پیش از آزاد شدن وی مالک و طلاق بود اکنون مالک است طلاق میشود برای منع کردن ضرر را  
 از خود حکم حنی در کار نیست که از فی الهدایه مسئله اگر کسی از صغیر و صغیره که خیار زبرد و یا جدار را بخرم کفو تزویج  
 کرده باشد پیش از بلوغ عمر بدو گیرد و او را طلاق شود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بفرقی نکاح وی حکم کرده باشد  
 زیرا که پیش از تفریق حنی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مرعصبه است که متقابله صغیر  
 مردی بود که بی تو سلطان بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه یا غیر و عصبه یا غیر که پسر از ولایت  
 تزویج نیست چنانکه دختر مخونه یا پسر و عصبه مخونه است و او را بران مخون ولایت تزویج نیست و مخون پسر  
 یا دختر و عصبه مخونه است و او را بران ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه آزاد باشد مسلم و مکلف بود  
 در تزویج مطلق مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول خیر است هر چند پسران رود و اگر نباشد اصل است هر چند

درجه اول درجه دوم درجه سوم درجه چهارم درجه پنجم درجه ششم درجه هفتم درجه هشتم درجه نهم درجه دهم

بالا رود و اگر نباشد جز اصل قریب است چون برادر و اگر نباشد جز مادر و هر چند با بیان رود و اگر نباشد  
 جز اصل بعید است چون اولاد جد است و اگر نباشد جز والد الاقرب فالاقرب بعد از ان اعتبار موقوفه قریب  
 است پس عیانی برعلاتی مقدم باشد و از اعیانی بر دقتی است و از علاتی بر پدری کذا فی کتابی  
 مسئله در کافر علم ولایت نباشد اگر چه مسلم عصبه بود چنانکه در مسلم کافر اولاد نباشد اگر چه کافر عصبه باشد  
 مسئله اگر از عصبه بی نباشد ولایت تزویج بر مادر را بود و اگر مادر نباشد مرد و رحم را باشد یعنی قریب بود  
 که غیر ایشان است که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج بر مولا  
 موالات را باشد یعنی کعبی که بادی عهد کرده است که اگر از من جدیت شود ارث جانب من بر تو باشد اگر  
 بمن میرم ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج بر مولا راست و اگر نباشد تزویجی است  
 که سلطان در مشور و تزویج صفا نوشته باشد مسئله ولی البدر بر جایز است که در غیبت منقطعه ولی اقرب  
 بر هیچ صفا نماید بلکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف است بقول بعضی مدتی است که ناکم در ان مدت  
 انتظار ولی اقرب نکند و علیه الا اکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر است مسئله ولایت تزویج زن  
 مجنونه مر این ادراست اگر چه پدر موجود باشد زیرا که این در عصبه زید مقدم است چنانکه مذکور شد مسئله  
 کفایت در کماح اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش  
 نباشند بدانکه هر که از اولاد نصرین کنایه است و قریش است و هر که بالای نصر است قریش نیست و آنکه کفایت نسب  
 خاص بر حسب بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفایت ایشال معلوم بود یعنی هر که پدر و مادر کلا  
 دی مسلم است کفو باشد کسی که چند کسری می مسلم است و هر که خود مسلمان شده است کفو نیست مگر کسی که پدر کلا  
 دی مسلمان شده است و نیز کفایت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده متقی کفو نیست مگر ره را و هر که پدر  
 آزاد شده است کفو نیست کسی که پدر و مادر کلا دی است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق  
 اگر چه محسن نباشد کفو نیست و فخر و صیاح را و بقبول بعضی اگر محسن نباشد کفو است و در هر حال جلی می آرد  
 این وقتی است که دختر و صیاح صاحب بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو دی باشد که اختاره این  
 است تا فایز از روی مال بود یعنی هر که در وقت تزویج از مهر محمل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مگر کسی که

درجه اول درجه دوم درجه سوم درجه چهارم درجه پنجم درجه ششم درجه هفتم درجه هشتم درجه نهم درجه دهم  
 و اگر نباشد جز اصل قریب است چون برادر و اگر نباشد جز مادر و هر چند با بیان رود و اگر نباشد  
 جز اصل بعید است چون اولاد جد است و اگر نباشد جز والد الاقرب فالاقرب بعد از ان اعتبار موقوفه قریب  
 است پس عیانی برعلاتی مقدم باشد و از اعیانی بر دقتی است و از علاتی بر پدری کذا فی کتابی  
 مسئله در کافر علم ولایت نباشد اگر چه مسلم عصبه بود چنانکه در مسلم کافر اولاد نباشد اگر چه کافر عصبه باشد  
 مسئله اگر از عصبه بی نباشد ولایت تزویج بر مادر را بود و اگر مادر نباشد مرد و رحم را باشد یعنی قریب بود  
 که غیر ایشان است که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج بر مولا  
 موالات را باشد یعنی کعبی که بادی عهد کرده است که اگر از من جدیت شود ارث جانب من بر تو باشد اگر  
 بمن میرم ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج بر مولا راست و اگر نباشد تزویجی است  
 که سلطان در مشور و تزویج صفا نوشته باشد مسئله ولی البدر بر جایز است که در غیبت منقطعه ولی اقرب  
 بر هیچ صفا نماید بلکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف است بقول بعضی مدتی است که ناکم در ان مدت  
 انتظار ولی اقرب نکند و علیه الا اکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر است مسئله ولایت تزویج زن  
 مجنونه مر این ادراست اگر چه پدر موجود باشد زیرا که این در عصبه زید مقدم است چنانکه مذکور شد مسئله  
 کفایت در کماح اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش  
 نباشند بدانکه هر که از اولاد نصرین کنایه است و قریش است و هر که بالای نصر است قریش نیست و آنکه کفایت نسب  
 خاص بر حسب بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفایت ایشال معلوم بود یعنی هر که پدر و مادر کلا  
 دی مسلم است کفو باشد کسی که چند کسری می مسلم است و هر که خود مسلمان شده است کفو نیست مگر کسی که پدر کلا  
 دی مسلمان شده است و نیز کفایت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده متقی کفو نیست مگر ره را و هر که پدر  
 آزاد شده است کفو نیست کسی که پدر و مادر کلا دی است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق  
 اگر چه محسن نباشد کفو نیست و فخر و صیاح را و بقبول بعضی اگر محسن نباشد کفو است و در هر حال جلی می آرد  
 این وقتی است که دختر و صیاح صاحب بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو دی باشد که اختاره این  
 است تا فایز از روی مال بود یعنی هر که در وقت تزویج از مهر محمل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مگر کسی که

درجه اول درجه دوم درجه سوم درجه چهارم درجه پنجم درجه ششم درجه هفتم درجه هشتم درجه نهم درجه دهم



این را اگر چه معتبر بود و هر که در وقت نزوح بر مهر و نفقه قادر باشد گفت است مردنی را که خواهد بود احوال غلطی  
 و مهر صحیح تر از آنکه مال بنده در دهنه است پس زیادتی را از قدر و حیا اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی عیبه یعنی  
 با فتنه و حجام و کناس و یا غوغا نیست مگر عطار یا باز یا صراف را و بر بعضی مسئله اگر زنی حکمت از او بکتر از مهر  
 شل بخواهد و طلع کرد ولی او را جایز نیست که برای تنجیح نخل بر قاضی مرافقه کند تا وی مهر زیادتی نکند یا قاضی  
 و یا آنکه این اتفاق نماید فصل در نخل قضولی مسئله غرضی موقوف است بر اجازت کسی که از جانب قاضی  
 است یعنی اگر شخصی زنی را یا مردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر موقوف  
 و زن مردی اذن ایشان نخل کردند بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یکس که این نخل قضولی  
 باشد هر دو طرف نخل راستولی میشود یعنی مالک شود و اجابت و قبول او در کار نیست که هر دو حکم کند زیرا که  
 گفتن وی که فداان زن را فداان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید قبول کنی  
 و آنکه یکس متولی می شود و بر چند قسم یکی آنکه حیل و دلی باشد چنانکه این عزم نیست عزم را که صغیر بود یا خود  
 تزویج کند و دوم وکیل باشد چنانکه زنی مرد را وکیل کرد که وی او را بخود تزویج کند سیوم آنکه از هر دو  
 دلی باشد چنانکه نیست صغیر خود را یا این برادر خود را صغیر بود یا این صغیر خود را یا بنت برادر خود را که صغیر باشد  
 تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی برای نخل خود وکیل کند و مردی برای نخل  
 برای نخل خود وکیل سازد پنجم آنکه دلی و وکیل باشد چنانکه این عزم نیست عزم خود را که صغیر است کسی او را  
 برای نخل خود وکیل کرده است تزویج کند که آنرا جامع الزوم مسئله جایز نیست که یک قضولی از هر دو جانب  
 متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب قضولی باشد خواه از یک جانب قضولی بود  
 چنانکه حیل بود و قضولی باشد یا دلی و قضولی بود یا وکیل قضولی باشد مسئله هر که شخصی برای نخل  
 خود زنی غیر معین وکیل کرد وی او را بکتر از شخصی تزویج نمود و او باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان و یا  
 نباشد صغیر یا صغیر تعیین فاحش یا غیر گفت و تزویج کرد زنی که مال را باشد پس بعد از نخل ایشان می  
 نماید و نزد یک صاحبیه روا نمود که فانی الهادی و اگر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از او یا تزویج کرده است بعد  
 از نخل بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی پدر را که مرد که با متنی وی که نخل تزویج کند

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اولی جایز بود  
 و ثانی جایز نباشد بابت مهر منسکه اقل مهر تزویج کرده در مهر است و تزویج امام شافعی هر چه صحیح بود  
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده مهر باشد منسکه اگر کم ازده مهر است ده مهر است و اگر ده مهر باشد  
 از آن مهر است بعد از وطن یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت  
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید منسکه اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که این صحیح  
 الزوم یا شرط یا نحو که در مهر است یا نه معین است و گفته اند که این برادر سرکه است و آن برادر شراب است یا نه معین  
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره یا غیر معین ابی بیان جنس آن مهر بود  
 یا بمقتضای تعلیم قرآن یا بمقتضای آنکه یک از زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج و غیر  
 یا با مهر یکی را با تزویج و غیر یا با مهر دیگری را با تزویج یا با مهر هر دو را با تزویج یا با مهر یکی را با تزویج  
 از تزویج و زوج مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعده واجب یعنی سه جامه یا سه  
 و دامن یا و چادر لازم گردد و که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از سجد هم کم نبود و تزویج امام کوفی  
 بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمقتضای خدمت بود  
 خدمت و سپس منسکه مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را  
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعده لازم آید  
 و تزویج امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد منسکه اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود  
 بر مهر تزویج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد و منسکه زوجه را جایز است که بعضی مهر را  
 یا کل آن را از مهر تزویج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاده کرده باشد یا خلوتی را ساقط کردیم و اگر  
 منسکه خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی  
 تزویج و زوجه که زانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیم طبعی چون حیض و نکاح  
 بدانکه او از خلوت است که تزویج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بخلی از آن  
 ایشان برایشان مطلع ننواید شد یا نسبت تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و تزویج

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اولی جایز بود  
 و ثانی جایز نباشد بابت مهر منسکه اقل مهر تزویج کرده در مهر است و تزویج امام شافعی هر چه صحیح بود  
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده مهر باشد منسکه اگر کم ازده مهر است ده مهر است و اگر ده مهر باشد  
 از آن مهر است بعد از وطن یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت  
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید منسکه اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که این صحیح  
 الزوم یا شرط یا نحو که در مهر است یا نه معین است و گفته اند که این برادر سرکه است و آن برادر شراب است یا نه معین  
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره یا غیر معین ابی بیان جنس آن مهر بود  
 یا بمقتضای تعلیم قرآن یا بمقتضای آنکه یک از زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج و غیر  
 یا با مهر یکی را با تزویج و غیر یا با مهر دیگری را با تزویج یا با مهر هر دو را با تزویج یا با مهر یکی را با تزویج  
 از تزویج و زوج مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعده واجب یعنی سه جامه یا سه  
 و دامن یا و چادر لازم گردد و که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از سجد هم کم نبود و تزویج امام کوفی  
 بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمقتضای خدمت بود  
 خدمت و سپس منسکه مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را  
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعده لازم آید  
 و تزویج امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد منسکه اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود  
 بر مهر تزویج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد و منسکه زوجه را جایز است که بعضی مهر را  
 یا کل آن را از مهر تزویج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاده کرده باشد یا خلوتی را ساقط کردیم و اگر  
 منسکه خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی  
 تزویج و زوجه که زانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیم طبعی چون حیض و نکاح  
 بدانکه او از خلوت است که تزویج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بخلی از آن  
 ایشان برایشان مطلع ننواید شد یا نسبت تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و تزویج

و اما در این باب که در عقد نکاح هر دو دوا بنود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اولی جایز بود  
 و ثانی جایز نباشد بابت مهر منسکه اقل مهر تزویج کرده در مهر است و تزویج امام شافعی هر چه صحیح بود  
 صحیح بود و مهر بودن را اگر چه کم ازده مهر باشد منسکه اگر کم ازده مهر است ده مهر است و اگر ده مهر باشد  
 از آن مهر است بعد از وطن یا بعد از مردن یکی از زوج و زوج تمام سبی واجب گردد و اگر پیش از وطنی پیش از خلوت  
 صحیح طلاق داد نصف آن لازم آید منسکه اگر بدو عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد که این صحیح  
 الزوم یا شرط یا نحو که در مهر است یا نه معین است و گفته اند که این برادر سرکه است و آن برادر شراب است یا نه معین  
 معین است و مهر ساقطند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دایره یا غیر معین ابی بیان جنس آن مهر بود  
 یا بمقتضای تعلیم قرآن یا بمقتضای آنکه یک از زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج و غیر  
 یا با مهر یکی را با تزویج و غیر یا با مهر دیگری را با تزویج یا با مهر هر دو را با تزویج یا با مهر یکی را با تزویج  
 از تزویج و زوج مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطنی یا خلوت طلاق داد متعده واجب یعنی سه جامه یا سه  
 و دامن یا و چادر لازم گردد و که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از سجد هم کم نبود و تزویج امام کوفی  
 بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنا بر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمقتضای خدمت بود  
 خدمت و سپس منسکه مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقدار سبی را  
 شده اند و بطی کردن یا مردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطنی طلاق داد متعده لازم آید  
 و تزویج امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد منسکه اگر زوج بر مهر سبی چیزی افزود  
 بر مهر تزویج واجب و طلاق پیش از وطنی یا خلوت ساقط گردد و منسکه زوجه را جایز است که بعضی مهر را  
 یا کل آن را از مهر تزویج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر سبی زیاده کرده باشد یا خلوتی را ساقط کردیم و اگر  
 منسکه خلوتیکه بی مانع باشد و حجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطنی است که قسم است یکی خشنی چون مرض یکی  
 تزویج و زوجه که زانی جامع الزوم دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیم طبعی چون حیض و نکاح  
 بدانکه او از خلوت است که تزویج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ بخلی از آن  
 ایشان برایشان مطلع ننواید شد یا نسبت تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و تزویج

بدانکه زن این روزی است اگر چه برون مجبور باشد یا عین بود حیض باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم  
 یا روزه مذریک روایت بدانکه محبوب است حیضین بریده را گویند که آنی حکما کلیبی چنین آنکه بدن قدرت نداشته باشد  
 و حیض آنکه حیضین او برآورده باشد که آنی جامع الیوم مسئله یا روزه ماه و حیض که حیض باشد که آنی جامع الیوم  
 و با حرام فرض یا نقل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت  
 و با نماز نقل ثابت نشود و شدت در صیور بها برای احتیاط واجب شود اگر چه بالغ از حیض و عین مرض و عین عجز  
 باشد مسئله زنی که پیش از طوطی طلاق داده است و بعد از آن بر روی روزه و حیض و عین عجز و عین مرض  
 متحبس است که آنکه هر وی سبی بود و پیش از طوطی او اطلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از طوطی طلاق داده  
 برای وی متهم شود و هر وی سبی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معتقد علیه از روزه و طلاق  
 در حقیقت آنکه است پس حیض که داده شود و از حیض که داده شود و حیض صورت است تقسیم سبی  
 و در غیر آن هر مثل و اگر پیش از طوطی طلاق داده است و حیض صورت است تقسیم سبی است متهم نباشد زیرا که سبی  
 نصفه نصف سبی خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی متحبس بود و صورت غیر تقسیم متهم و حیض  
 زیرا که زن چیزی را گرفته است پس طلب تصبیح بی مال نباشد مسئله اگر زنی بزر دنیا را که مهر وی بود از روزه  
 گرفته باز برون بخشید و روزه او را پیش از طوطی طلاق داد و با نفاد دنیا از روزه دیگر بزر دنیا که زن قبض کرده  
 تمام سبی او و حیض شده است برون که نصف آن پس با نفاد برون رو کند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی  
 تمام را بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن برون پیش از طوطی طلاق داد هیچ چیزی برون رجوع نکند زیرا که  
 زن در صورتیکه تمام را بخشید از روزه چیزی گرفته است که رو کند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد و زیاده از حق  
 خود گرفته است که رو نماید و اگر بهر زن تمام باشد و زن آن را از روزه گرفته باز برون همه نماید و روزه او بر  
 از طوطی طلاق دهد برون هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را برون و پیش قبض وی نماید بنا بر آنکه تمام  
 محض این ده است بخلاف صورت دوم و دنیا که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بزر دنیا را که سبی  
 بر این شرط که او را از شهر بزر دنیا را بر این شرط که بزر دنیا را که سبی بر این شرط که او را از شهر بزر دنیا را که سبی  
 و اگر بر آورد و بزر دنیا را از شهر بزر دنیا را که سبی بر این شرط که او را از شهر بزر دنیا را که سبی

از روزه آن روزی که حیض باشد یا عین بود حیض باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم  
 یا روزه مذریک روایت بدانکه محبوب است حیضین بریده را گویند که آنی حکما کلیبی چنین آنکه بدن قدرت نداشته باشد  
 و حیض آنکه حیضین او برآورده باشد که آنی جامع الیوم مسئله یا روزه ماه و حیض که حیض باشد که آنی جامع الیوم

از روزه آن روزی که حیض باشد یا عین بود حیض باشد یا روزه دار باشد روزه قضای آن لازم  
 یا روزه مذریک روایت بدانکه محبوب است حیضین بریده را گویند که آنی حکما کلیبی چنین آنکه بدن قدرت نداشته باشد  
 و حیض آنکه حیضین او برآورده باشد که آنی جامع الیوم مسئله یا روزه ماه و حیض که حیض باشد که آنی جامع الیوم





بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 فانما جاء هذا الكتاب  
 ليعلموا ما كان عليه  
 من قبل ان يبعثوا  
 من رسلهم من قبل  
 ان يبعثوا من رسلهم  
 من قبل ان يبعثوا من رسلهم

بر دو گواه آورده اند و هر مثل موافق زوج است یا کمتر از آن گواه آن زوج معتبر باشد و اگر کمتر مثل موافق زوج است یا آن  
 از آن گواه آن زوج معتبر نیست زیرا که گواه آن ثابت میکند خلاف ظاهر را و ظاهر در نکاح است که هر مثل باشد  
 پس هر که دعوی خلاف هر مثل میکند گواه آن وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که هر مثل باشد  
 قبول نمی باشد و معتبر باشد و اگر هر مثل دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود و مرد  
 و شوی گفته بود صد در صد و پنج در صد باشد هر که گواه آورده قول می معتبر بود و اگر هر دو گواه آورد  
 مثل لازم شود و اگر هیچ یک گواه نداد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول می معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند  
 هر مثل لازم گرد مسئله اگر شوی زن پیش از طلاق داد بعد از آن در قدر هر خلاف واقع شد هر که گواه آورد  
 قبول می معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند مسئله مثل موافق مرد است گواه آن زن را اعتبار بود و اگر مسئله مثل موافق  
 زن است گواه آن مرد را اعتبار باشد و اگر مسئله مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاد هر که سوگند خورد  
 قول می معتبر بود و اگر هر دو سوگند خوردند مسئله مثل هیچ و نیز اگر هیچ یک گواه نداد مسئله مثل حکم کنند مسئله  
 اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حاجات  
 ایشان باشد چنانکه مذکور شد مسئله اگر بعد از مردن زن و شوی میان ایشان در قدر مهر اختلاف  
 واقع شد قول و ایشان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد و یکی از آن مهر لازم نیاید و در قدر  
 صاحبیه هر مثل باشد یعنی مسئله اگر زوج خیر را بر زن دستاورد بعد از آن اختلاف شد زوج گفت بدست  
 و زوج گفت هر است قول زوج را بگویند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در خبر یکم از ذخیره نمیتوانند  
 یا برای خوردن ساخته باشند و عادت ذخیره میکنند چون آن گوشت و بعضی میوه کذا فی شفا بحیو  
**فصل در نکاح اهل قبیله** مسئله اگر زنی ذمی بر میتة یا بر غیر مهر نکاح کرد یا حربی حرنیه را در آن  
 بر آن نکاح نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزد یک امام بر زوج هیچ لازم نشود اگر چه زوج او را  
 و طی کرده باشد یا پیش از و طی طلعت داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد یک صاحبیه بر ذمی بعد از و  
 یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و طلاق پیش از و طی مسئله لازم گردد و نزد یک امام زور در حربی نیز  
 مهر مثل واجب کذا فی الهدایه مسئله اگر ذمی ذمی یا غیر معین یا خنجر بر معین نکاح کرد بعد از آن

و اگر نکاح از پیش از و طی طلعت داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد یک صاحبیه بر ذمی بعد از و  
 یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و طلاق پیش از و طی مسئله لازم گردد و نزد یک امام زور در حربی نیز  
 مهر مثل واجب کذا فی الهدایه مسئله اگر ذمی ذمی یا غیر معین یا خنجر بر معین نکاح کرد بعد از آن  
 و اگر نکاح از پیش از و طی طلعت داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد یک صاحبیه بر ذمی بعد از و  
 یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و طلاق پیش از و طی مسئله لازم گردد و نزد یک امام زور در حربی نیز  
 مهر مثل واجب کذا فی الهدایه مسئله اگر ذمی ذمی یا غیر معین یا خنجر بر معین نکاح کرد بعد از آن

و اگر نکاح از پیش از و طی طلعت داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد یک صاحبیه بر ذمی بعد از و  
 یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و طلاق پیش از و طی مسئله لازم گردد و نزد یک امام زور در حربی نیز  
 مهر مثل واجب کذا فی الهدایه مسئله اگر ذمی ذمی یا غیر معین یا خنجر بر معین نکاح کرد بعد از آن

[illegible]





مستغنی از او بود و مهر کنیز که بر پدر واجب شود و کنیز که ام ولد آن نکند و قیمت آن لازم نیاید  
 و مولود و تفریق برادر می آرد و شود مسئله اگر زن غلام از بعد باشد و سید غلام را بگوید که زوج ما را ببرد  
 از جانب من آرد و کنیز سید چنان کند که غلام از جانب زن آرد و شود نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک آن  
 می در آید بعد از آن آرد و میگردد پس لا غلام زن باشد و اگر به نیت کفارت گفته است اگر کفارت دی واقع شود  
 و اگر بگوید از جانب من آرد و کنیز بدل از او کند و سید از او کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاهر سید باشد  
 و نزدیک نام ابو یوسف اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک آن بهیبه ثابت شود اگر چه  
 کنیز که بهیبه اینجا از قبض مستغنی باشد جواب این در ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی زبیه را بشو نکاح کرد باید  
 کافر زوج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از آن هر دو مسلم آوردند تفریق کرده شود اگر چه در دین ایشان جایز بوده است  
 و قهر یا خواهر را نیز زوج کرده است بعد از آن هر دو مسلم آوردند تفریق کرده شود اگر چه در دین ایشان جایز بوده است  
 مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگری کتابی بود و ولد صغیر این بتبعیه مسلمان شود همچنین اگر هر دو کافر  
 باشند بعد از آن یکی از ایشان اسلام آورد و ولد فکوره بتبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی  
 کتابی باشد زیرا که ولد صغیر نادر و پدر تابع میشود کسی که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان باشد و  
 دیگری اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آید و نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام شده همین حکم دارد  
 مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق  
 قاضی طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق بخوبی زیرا که از زن طلاق بخاشد بدینکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از  
 اسلام زن عرض اسلام بروی لازم بود بخلاف زن اگر کتابی باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بروی اسلام عرض  
 کند زیرا که مسلم را کتابی جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان باشد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد نیز زوج بهر  
 لازم نشود مگر آنکه زن موطوره او بود و موطوره تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان و زوج کافر  
 نیارزد در موطوره تمام و در غیر موطوره نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد  
 تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از طوطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در حرب یکی از زوجین اسلام  
 آورد پیش از اسلام دیگر یا سه حصین تا سه ماه نگذرد وقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



در بیعت نقد یزید و اگر با وجود آن سیر سیهانیر باشد چهار روز یک روز برای زن بود و در سه روز باقی اگر سیهانیر  
 نزد یک زن اند باشد مسئله سفر قسمت بنود از جمله زنان با هر که خواهد سفر کند و قریه او را بود یعنی هر که غنیمت سفر  
 و خبر نویسد و از آنجمله یا بخیر یا بدیگر معجزه شود و کدی را که کند که بدست هر کدام یکی بدید در قریه هر که آن سفر آید باقی  
 حامل هر که تمام زوجه نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشاید و باشد و رجوع از آن جائز بود کتاب الرضا  
 مسئله ملاز رضاع خوردن کود که است شیر زنی و در مدت رضاع که درافی جامع الرمز مسئله رضاع نزد یک ام و نیم  
 سال است و نزدیک صاحبیه سال نزد یک ام و نیم سال است و بقیل بعضی باز زده سال است و بقیل بعضی چهل سال  
 بقیل بعضی تمام عمر است که درافی جامع الرمز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد و چنانکه شکم وی رسید اگر چه  
 محظوظ باشد رضاع ثابت شود که درافی جامع الرمز مسئله اگر کسی حرام شود و سبب حرام گردد و مادر رضاع  
 بر خواهر یا بر دایه یا بر کسی دیگر یا بر مادر رضاع او و در رضاع خواهر یا بر مادر رضاع او و در رضاع خواهر یا بر مادر رضاع او  
 رضاعی را در خواهر سینه مرد و در رضاعی را در جده رضاع و در رضاعی را در جده رضاعی مرد و در رضاعی را در جده رضاعی  
 بر عجم یا عجمه یا خال یا خاله رضاعی را چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام میشود رضاع شیر و در رضاع  
 که شیر آن از آن است با قوم هر دو شیر خوار چنانکه حرام میشود از نسب حرام میشود و فرغ شیر خوار و زوجه آن بر آن  
 هر دو و ضابطه آن این است مسئله از نسبت جانب شیرده همه خویش شوند و از جانب شیر خوار و زوجه آن فرغ یعنی  
 شیر دهنده و شوهر زن با فرزند آن و پدر آن و مادر آن و برادران و خواهران ایشان خویش شیر خوار شوند و شیر خوار با پدرش  
 یا شوهرش با فرزند او خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاع را در نسبی یا رضاع او و خواهر  
 مرد را در رضاع او چنانکه حلال است از روی نسبت خواهر مادری بر مادر پدری خود که درافی جامع الرمز مسئله اگر  
 دو نسب رضاع از پستان یک زن شیر خورد در حرمت رضاع ثابت شود بخلاف اگر از پستان یک بهیمه خوردند  
 گویند و شیر و گاو و خزان حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با پدر یا مادر یا شیر زن دیگر شیر بهیمه حلال  
 هر چه غالب باشد آنرا اعتبار کنند پس اگر یک زن شیر از پستان او و از پستان آن در میان آن زن و در میان خورنده رضاع  
 خورنده رضاع ثابت نشود که درافی حاکمی و نیز در نسبت بروایت امام محمد و امام تقی از ابو حنیفه که اگر شیر و زنی  
 حلال گردد بخورند آن در حرمت رضاع از پدر و زن حرمت رضاع ثابت شود اگر چه شیر یکی بر شیر دیگری

طابقه واحد ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدنا

غالب بود و بر او خبر و او حوط کذا فی غایة الشرحی گفته است در طبعی اگر نزد شیر برابر باشد برای حیاط و در  
رضاع ثابت شود زیرا که بچکدام بر دیگر گفته است مسئله اگر شیر زن البطام غلط کرد و نجوردن آن رضاع  
ثابت نشود اگر چه شیر از طعام تمام باشد زیرا که اصل غذا البطام است کذا فی حاشیه الجلی در جامع الرموزی آرد بقول  
صاحبیه که طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غلبه بر رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مرد شیر برآمد و از شخصی  
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی در مدت رضاع شیر زنی حقنه کرد و در رضاع ثابت نشود مسئله  
اگر در پستان بکر شیر برآمد و نجوردن آن دو در رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوجه آن بکر آن حرمت  
تجاوز نکند پس اگر پیش از طبعی زوج او اطلاق داد جایز است که دختر را که شیری خورده باشد با خود تعلق کند  
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی از بنا خود را که در مدت رضاع بود شیر برآورد و بچانه کند بکمی پسید و در  
حرام شود و اگر شیر را طبعی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر طبعی کرده است تمام مهر لازم شود اما نفقه نباشد کذا  
حاشیه الجلی برای شیر خوار بر بزوجه نصف مهر لازم شود و زوج آن بزوجه هیچ کند مگر آنکه شیر ده بقصد فساد نکاح  
شیر داده باشد بچانه نکاح ایاف او از دنیا نگیرد برای دفع هر سنگی شیر و کذا فی الجلی مسئله رضاع ثابت نشود  
مگر شبهات دوز و دیگر و در زن کتاب اطلاق مسئله طلاق بر سه وجه است حسن و بدی و نیک  
که یک طلاق بد و دیگر در آن جمیع نکرده است و بگذارد آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایه حسن و غیر موطوءه آن  
طلاق است اگر چه در حین باشد و این وقتی است که با و خلوت نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوءه و در طلاق  
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میثاقی نکرده باشد و تن سنی است و نزدیک امام مالک حسن و ارض بدی است  
کذا فی الهدایه مسئله زن آیه را و ضمیمه را و حامله را حقیقی طبعی طلاق و این طلاق اگر بدی دادن سه طلاق و در  
است در یک طهری آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از طبعی یا دادن یک طلاق است  
در حین موطوءه و درین رجوع و حبس بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده شد بعد از آنکه پاک  
شود و اختیار است که طلاق بد و دیگر که بعد از رجوع و در حین طهری که بعد از رجوع است نزدیک امام مغل طلاق  
سنی کرد مسئله شخصی بر زن خود که موطوءه او است بی نیت گفت ترا طلاق سنی است اگر او در حین سنی  
در طهر یک طلاق واقع شود اگر نه یک طلاق لغو و ناقص شود و بعد از آن در طهر پاک طلاق واقع شود تا سه طلاق

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدنا

ان الله اعلم بالصواب  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدنا

[illegible]



[illegible]

وكانت طليقت  
الرجل حتى لو عني الشك  
دفعن له كذا و كان  
استعان دفع واحد  
وكما قال لم الملك فزنت  
طابق ما بين عالم غيبا  
عند ما نزل على من  
الشهرا والوقت فما  
فوق اليوم للنهار  
مفل محمد والمطلق

١٠٢

فعلی لایقیت  
الوقت مع  
فلو قال امری بید  
یوم یقیم  
لا تخرج من قال  
طاعتی یوم  
بلیا و ذل و لو قال  
طاعتی فموت  
و لو قال انما شک  
او غلبه که را به  
نوعی و لو قال  
نوعی و لو قال

بجانب خود بود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلاق بائن دادم یا گفت انشد اطلاق دادم یا گفت  
انحس اطلاق دادم یا گفت انحب اطلاق دادم یا گفت اطلاق نشیطان باطلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه  
یا مثل نهل اطلاق یا بعد بری خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شد یا طویل یا عریض دادم یا طلاق بائن  
واقع شود مگر آنکه در حره نیت سه طلاق در کثیر که نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره به نیت سه طلاق واقع شود  
و در کثیر که به نیت دو و طلاق لازم بود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را پیش از طی گفت تراسه طلاق است طلاق نزع  
اگر آنکه به نیت تراطلاق طلاق باطلی بادل یک طلاق واقع شود و مرزوجه مذکور همان جدا گردد و پیش باقی را محمل نماند  
همچنان اگر گفت تراطلاق است یک و یک یک طلاق واقع شود اما ذکر مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلا  
یک یا گفت تراطلاق است دو یا گفت تراطلاق است سه و ادل یک طلاق واقع شود و در ثانی بود و در ثالث سه  
زیرا که در هر صورت باطلاق واقع نمیشود مگر بعد از یک که مفضل طلاق باشد پس اگر پیش از آنکه یک یا دو یا سه  
زن برود هیچ واقع نشود که انی الهیایه مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت تراطلاق است یک که پیش از یک است یا گفت  
تراطلاق است یک که بعد از آن یک است یا در غیر موطؤه که طلاق واقع شود و مرزوجه لازم گردد زیرا که در غیر  
موطؤه چون یک طلاق واقع شود دیگر را محمل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است  
تراطلاق است بعد یک طلاق یا گفت تراطلاق است با یک طلاق یا گفت تراطلاق است که بدان یک طلاق دیگر  
در غیر موطؤه نیز دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یک مرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن تحقیق نموده دادم مسئله  
اگر در بی مرزوجه خود را یک گفت ترا یک طلاق است اگر در خانه دینی چون مرزوجه در خانه در آید دو طلاق واقع شود  
اگرچه مرزوجه غیر موطؤه باشد و اگر ترا مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آید ترا یک و یک طلاق نزدیک نامم در غیر موطؤه  
یک طلاق واقع شود چنانکه انی ابوسطه ادلی واقع خواهد شد چون ادلی واقع شود ثانی را محمل نماند و مرزوجه یک  
و طلاق واقع شود فصل فی انکبی است مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیت  
تجاهل در طلاق را و غیر طلاق را پس بائن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران  
ولا لکنه چنانکه در مذکر طلاق جایزه است غضب بگوید که انی الهیایه در بران می آرد اگر در بی بجانب خود  
مکتوب در ستاد و در آن نوشت که انی خلاصه هرگاه که این مکتوب بن تو رسد تراطلاق است طلاق واقع شود



قال قلت لمرادى  
عندى وروى  
بالاو لطلحة  
وما ابا تى  
حيضا صدق  
ابا تى  
فانك تى  
فانك تى



و در وقت وقوع طلاق اگر مردی مرزنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده هیچ نیست مگر  
 و اختیار است پس بر دیگری دیگر طلاق نکند و مسئله اگر مردی مرزنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده هیچ نیست مگر  
 یا نیست که یک طلاق را وزن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق و آدم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیست که  
 سه طلاق را وزن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیست که دو طلاق را وزن نفس خود را  
 دو طلاق داد یک طلاق واقع شود که انی جامع الموزن مگر آنکه زن کینز که باشد زیرا که دو طلاق در کینز که منتهی  
 سه طلاق در آزاد که واحد یکی اعتباری است مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و رجوع در جواب گفت  
 نفس خود را یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب  
 گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج رجوع  
 گفت نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از آن خلاف مجلسی که رجوع را جایز نیست که خود را  
 طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بحال رجوع باشد اگر شخصی مرزوجه خود را گفت این باخ خود را طلاق بده یا مردی  
 گفت زن ما را طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بحال رجوع نشود زیرا که قول  
 است و تکوین رجوع از قول کند مقید بحال نباشد مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت هرگاه که خواهی نفس خود را طلاق  
 یا مردی گفت زن ما را طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بحال رجوع  
 نشود زیرا که تکوین است و تکوین رجوع از قول کند مقید بحال نباشد مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت هرگاه که  
 خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بحال نباشد رجوع هرگاه که رجوع نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله اگر  
 مردی شخصی را گفت اگر خواهی زن ما را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و اختیار آن شخص بحال  
 مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی مرزوجه  
 خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد و یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق بده و دو  
 سه طلاق داد و در یک امام هیچ واقع نشود و زن یک صاحبیه یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مرزوجه خود را  
 گفت نفس خود را یک طلاق باین بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی و آدم طلاق باین واقع شود اگر  
 گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق باین آدم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالف گفت رجوع لغوی بود مسئله  
 اگر شخصی مرزوجه خود را گفت اگر خواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود

نهير که خواش سه طلاق یافته شد و اگر گفت اگر بخوابی نفس خود را یک طلاق بده و دی خود را سه طلاق بده  
 نزدیک صاحبیه یک طلاق واقع شود و نزدیک نام هیچ واقع نشود زیرا که مراد از زوج یک طلاق قصد است  
 نه یک طلاق ضمنی نمیکند اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخوابی و زوجه در جواب گفت خسته ام اگر بخوابی  
 بعد از آن نوبت گفت خسته ام چه واقع نشود اگر چه بپشت طلاق گفته باشد زیرا که زوج متعلق کرده بود طلاق را بخوابی  
 زوجه چون زوجه خواش فرمود که برخواستن زوج موقوف و پشت معلوم شد که زوجه را خواش نبود اما اگر نوبت  
 طلاق گفت خسته ام طلاق ترا یا گفت خسته ام طلاق را طلاق واقع شود زیرا که بپشت انشا طلاق  
 گفته است تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلقی که بعد دوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق موجود بود  
 چنانکه زوجه در جواب نوبت بگوید خسته ام اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه  
 خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخوابی بر گردن زوجه را گردن نشود زیرا که زوج او را طلاق است  
 است و هر وقتی که بخوابد پیش از خسته شدن ملک او نشود و پیش از ملک در او آیند و هر وقتیکه بخوابد  
 واقع شود مسئله اگر شخصی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هر گاه که بخوابی هر وقت که  
 خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق بگوید چنانکه جایز است  
 بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است چنانکه بخوابی  
 جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خسته ام و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را  
 طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مرزوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوطیکه بخوابی و زوجه بخوابد  
 گفت یک طلاق بائن خسته ام یا گفت سه طلاق خسته ام نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید  
 که من خلاف آنرا نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه پنج خسته طلاق رجعی باشد زیرا که  
 صفت طلاق را زوجه سپرده است اصل آنرا چنانکه در ترجمه از تفصیل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبیه اگر  
 زوجه پنج خسته طلاق واقع شود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز زوجه منقوض است مسئله  
 اگر شخصی مرزوجه خود را گفت هر قدر که بخوابی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد  
 واقع شود و بر گردن زوجه از زوج را یا بخلاف مجلس اجل گردد مسئله اگر شخصی مرزوجه

[illegible][illegible]

[illegible]

١٠٩  
 رجب و طه ثانيا و بيانه  
 فقلت اني نزلت في هذه و كذا بانها  
 او نحوها و في صفاتها  
 او نحوها على القياس او نحوها  
 فان كان البيت معصيا  
 او نحوها لا ريب ان ذلك من جنس  
 او نحوها فقلت اني نزلت في هذه  
 او نحوها فقلت اني نزلت في هذه

١٢ - القوام بمفرد  
التي هي مرفوعة  
قلت ذلك  
في الحق  
البلوغ  
والغنى  
السبب  
وكذا

بعد از دخول بمرکب که رجوع نشود تا آنکه برآورده باز دحل نکند چون برآورده دحل کرد رجوع ثابت شود و محرم  
 لازم کرد مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است آنکه بعد از طلاق واقع شود اگر چه پیش از آنکه طلاق  
 زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بر طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است  
 مگر تو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک و طلاق واقع شود با طلاق المریض مسئله  
 بر غایت حال او ملاک است پس مبین باشد یا غیر آن چنانکه مرصی که برای حواج خود بیرون نرفته اند رفت اگر چه  
 و رضایه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه نصف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن بر زن زوجه  
 بهیچ وجه بیدار اگر چه سبب گیرنده باشد در غیر زنا مال تصرف او را بخود زوجه او و طلاق او و زارش محرم  
 و نزدیک امام شافعی محرم کرد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق یا سه طلاق است نزدیک نیستی محرم نشود اگر چه باین آده باشد زیرا که  
 کنایت نزدیک او حکم چیزی را اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وراثت نشود اگر چه بی بهیچ حال مرده  
 باشد زیرا که زوجه چون مال و طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که بی حال او ملاک  
 از وی طلاق جمعی طلب کند و بی او سه طلاق داد و بی حال مرد نزدیک زوجه از وراثت شود و نیز وراثت شود زیرا که  
 زوج او را طلاق باین دو وی پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوشه بهوت داد زیرا که زوجه بطلاق با این جدا  
 شده است نه بوشه این زوج خود مسئله هر که بی حال او ملاک است باز زوجه خود را که در سبب این وقت  
 واقع شد و زوج بی حال او ملاک است و زوجه از برای دفع عار کما کرده است و نیز وراثت شود اگر سبب  
 میان ایشان وقت شده باشد چنانکه بوجبه غایب حال او ملاک است سوگند خورد تا چهار ماه باز زوجه نزدیکی  
 نکند و تا چهار ماه اودی نزدیکی نکرد در میان این وقت شود بعد از آن اگر زوج بی حال مرد زوجه وراثت کرد و مسئله  
 هر که بر نجاته برای خلع بر آید اگر چه الا ان بود و هر که اگر تگ نبه باشد و هر که دقلعه نباشد یا نصف قتال باشد یا اگر  
 قصاص یا رحم او در زندک کرده پس حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق باین جدا از مرد او  
 زوجه او و وراثت نشود اگر چه وی در بی حال مرده باشد یا مقتول باشد مسئله هر که غایب حال او ملاک است  
 باز و خلع نمود یا زوجه خود را خیار طلاق داده و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه یا بر زوجه سه طلاق داد و زوجه  
 وراثت نشود اگر چه زوج بهیچ حال مرده باشد و نیز وراثت نمی شود اگر بی مال او و یا سه طلاق او و بعد از بیعت از آنجا

علی الطلاق  
 بعد از دخول بمرکب که رجوع نشود تا آنکه برآورده باز دحل نکند چون برآورده دحل کرد رجوع ثابت شود و محرم  
 لازم کرد مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است آنکه بعد از طلاق واقع شود اگر چه پیش از آنکه طلاق  
 زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بر طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است  
 مگر تو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک و طلاق واقع شود با طلاق المریض مسئله  
 بر غایت حال او ملاک است پس مبین باشد یا غیر آن چنانکه مرصی که برای حواج خود بیرون نرفته اند رفت اگر چه  
 و رضایه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه نصف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن بر زن زوجه  
 بهیچ وجه بیدار اگر چه سبب گیرنده باشد در غیر زنا مال تصرف او را بخود زوجه او و طلاق او و زارش محرم  
 و نزدیک امام شافعی محرم کرد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق یا سه طلاق است نزدیک نیستی محرم نشود اگر چه باین آده باشد زیرا که  
 کنایت نزدیک او حکم چیزی را اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وراثت نشود اگر چه بی بهیچ حال مرده  
 باشد زیرا که زوجه چون مال و طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که بی حال او ملاک  
 از وی طلاق جمعی طلب کند و بی او سه طلاق داد و بی حال مرد نزدیک زوجه از وراثت شود و نیز وراثت شود زیرا که  
 زوج او را طلاق باین دو وی پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوشه بهوت داد زیرا که زوجه بطلاق با این جدا  
 شده است نه بوشه این زوج خود مسئله هر که بی حال او ملاک است باز زوجه خود را که در سبب این وقت  
 واقع شد و زوج بی حال او ملاک است و زوجه از برای دفع عار کما کرده است و نیز وراثت شود اگر سبب  
 میان ایشان وقت شده باشد چنانکه بوجبه غایب حال او ملاک است سوگند خورد تا چهار ماه باز زوجه نزدیکی  
 نکند و تا چهار ماه اودی نزدیکی نکرد در میان این وقت شود بعد از آن اگر زوج بی حال مرد زوجه وراثت کرد و مسئله  
 هر که بر نجاته برای خلع بر آید اگر چه الا ان بود و هر که اگر تگ نبه باشد و هر که دقلعه نباشد یا نصف قتال باشد یا اگر  
 قصاص یا رحم او در زندک کرده پس حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق باین جدا از مرد او  
 زوجه او و وراثت نشود اگر چه وی در بی حال مرده باشد یا مقتول باشد مسئله هر که غایب حال او ملاک است  
 باز و خلع نمود یا زوجه خود را خیار طلاق داده و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه یا بر زوجه سه طلاق داد و زوجه  
 وراثت نشود اگر چه زوج بهیچ حال مرده باشد و نیز وراثت نمی شود اگر بی مال او و یا سه طلاق او و بعد از بیعت از آنجا

علی الطلاق  
 بعد از دخول بمرکب که رجوع نشود تا آنکه برآورده باز دحل نکند چون برآورده دحل کرد رجوع ثابت شود و محرم  
 لازم کرد مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است آنکه بعد از طلاق واقع شود اگر چه پیش از آنکه طلاق  
 زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بر طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بر زوجه خود گفت ترا طلاق است  
 مگر تو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یک و طلاق واقع شود با طلاق المریض مسئله  
 بر غایت حال او ملاک است پس مبین باشد یا غیر آن چنانکه مرصی که برای حواج خود بیرون نرفته اند رفت اگر چه  
 و رضایه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه نصف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن بر زن زوجه  
 بهیچ وجه بیدار اگر چه سبب گیرنده باشد در غیر زنا مال تصرف او را بخود زوجه او و طلاق او و زارش محرم  
 و نزدیک امام شافعی محرم کرد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق یا سه طلاق است نزدیک نیستی محرم نشود اگر چه باین آده باشد زیرا که  
 کنایت نزدیک او حکم چیزی را اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وراثت نشود اگر چه بی بهیچ حال مرده  
 باشد زیرا که زوجه چون مال و طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که بی حال او ملاک  
 از وی طلاق جمعی طلب کند و بی او سه طلاق داد و بی حال مرد نزدیک زوجه از وراثت شود و نیز وراثت شود زیرا که  
 زوج او را طلاق باین دو وی پیش از گذشتن عدت این زوج خود را بوشه بهوت داد زیرا که زوجه بطلاق با این جدا  
 شده است نه بوشه این زوج خود مسئله هر که بی حال او ملاک است باز زوجه خود را که در سبب این وقت  
 واقع شد و زوج بی حال او ملاک است و زوجه از برای دفع عار کما کرده است و نیز وراثت شود اگر سبب  
 میان ایشان وقت شده باشد چنانکه بوجبه غایب حال او ملاک است سوگند خورد تا چهار ماه باز زوجه نزدیکی  
 نکند و تا چهار ماه اودی نزدیکی نکرد در میان این وقت شود بعد از آن اگر زوج بی حال مرد زوجه وراثت کرد و مسئله  
 هر که بر نجاته برای خلع بر آید اگر چه الا ان بود و هر که اگر تگ نبه باشد و هر که دقلعه نباشد یا نصف قتال باشد یا اگر  
 قصاص یا رحم او در زندک کرده پس حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق باین جدا از مرد او  
 زوجه او و وراثت نشود اگر چه وی در بی حال مرده باشد یا مقتول باشد مسئله هر که غایب حال او ملاک است  
 باز و خلع نمود یا زوجه خود را خیار طلاق داده و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه یا بر زوجه سه طلاق داد و زوجه  
 وراثت نشود اگر چه زوج بهیچ حال مرده باشد و نیز وراثت نمی شود اگر بی مال او و یا سه طلاق او و بعد از بیعت از آنجا

۱۱۱  
 هرگاه که غایب باشد یا در ملک است بر وجه خود گفت که وصیت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شد  
 و بر وجه آن تصدیق کرد و بعد از آن زوجه را قرار کرد که اگر در هر چه برین وصیت یا چیزی در وصیت کرد یا چیزی را  
 اتوار یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود و بجهان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد و بعد از آن برای  
 بدین یا بوجبت اتوار کرد و هر چه از ارث و دین وصیت کمتر باشد بقول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غایب باشد یا در ملک  
 در ملک حال سه طلاق زوجه خود را شرطی معلق کرد که در وجود آن شرط و وجه احتیاج نیست چون گذشت وقت فعل اصنی  
 بود پس حال مرد زوجه داشت شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را بجهان شرط معلق کرده است و اگر در حالت صحت  
 هر که غایب باشد یا در ملک است سه طلاق زوجه خود را بعل خود معلق کرد و زوجه او وارث شود اگر چه در حال صحت  
 کرده باشد در آن فعل او را چاره بود چون سخن با صنی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض سخن با و بود  
 و اگر بعل زوجه معلق کرد و تحقیق زوج فعل زوجه در مرض و رفق واقع شد در آن فعل زوجه چاره است چون سخن با و بود  
 نشود و اگر در فعل او چاره نباشد چون نماز فرض خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق وصیت شده است زوجه  
 از فعل چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک تخمین ارث شود زیرا که از فعل او را اگر است  
 و نزدیک امام محمد از زوارث نشود زیرا که تعلیق وصیت بوده است و زوجه کردن فعل خود حق خود را و چاره  
 ساخته است کذا فی اللمه ایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت بر زوجه  
 از و وارث سه طلاق را در صحت خود داده باشد یا در مرض خود و بطلان داده باشد یا بطلان خود معلق کرد  
 یا بعل او از فعل او را چاره نباشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فیهم من صحیح بکلی مسئله اگر زوج بجهان  
 تمام شدن عدت زوجه بر زوجه از و اتفاق وارث نشود و اگر چه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد یا بجهان  
 مسئله هر که زوجه بطور خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با وی رجوع کند و اگر  
 زوجه کینه نکند باشد بعد از دو طلاق با وی رجوع روا نبود مسئله در رجوع نفی رضا زوجه رضا اعتبار ندارد  
 با کینه زوجه با کینه رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بنور رجوع کردم یا گفت زن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و نیز  
 بطوری و پیش هتوه رجوع ثابت گردد و نیز بنظر شهوت تهرج و حال زوجه رجوع هیچ باز نزدیک امام شافعی بنبر رجوع  
 کردن بر آن حجت ثابت نشود مگر آنکه رجوع از سخن گذر نباشد کذا فی حاشیه سحلی مسئله اگر رجعت قبول  
 کرد و از آن حجت ثابت نشود مگر آنکه رجوع از سخن گذر نباشد کذا فی حاشیه سحلی مسئله اگر رجعت قبول



[illegible]

فانك تروى به فاني  
والله اعلم بالصواب

[illegible]

طلاق شود و در کثیر که نالاک و طلاق گردد و بخلاف امام محمد که نزدیک او و طلاق در آزاد و بیک طلاق در کثیر که بطل  
 می شود و کذا فی جامع الزواری مسئله اگر مطلقه بطلان بعد از مدتی که احتمال حلاله داشت از طلاق غایب شد و منوع را بر  
 صدق او گمان غالب است مطلق آن روی حلال شود بدینکه بقول بعضی اول تدحله است نه روزیست زیرا که در حلاله  
 از سه حیض و دو طهر جاریست و اقل مدت حیض سه روزست و اقل مدت طهر بازده روز یا ببالا یا کمتر  
 مسئله آن در شرح عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن بازده خود و طی نکند مسئله مدت ایلا  
 در آزاد و چهار ماه است و در کثیر که دو ماه است پس اگر سوگند خورده که در کم ازین مدت بازده خود و طی نکند ایلا در سه  
 مسئله مردی بازده خود گفت سوگند خدا بتوزدیکم بنخواستم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه بتوزدیکم بنخواستم کرد یا  
 اگر بتوزدیکم بنخواستم یا صوم یا حرجت یا صوم یا حرجت یا گفت اگر بتوزدیکم بنخواستم یا طلاق است یا غلام من آزاد است  
 در همه این صورتها ایلا ر ثابت شود پس اگر در مدت ایلا را با دوی نزدیک کرد و در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند  
 بخدا خوار و گرسنه و اگر در آن مدت نزدیک نکرد یا طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت  
 مذکور شده است سوگند قسط شود پس اگر با خدا را نکاح کرد یا چهار ماه با دوی نزدیک نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند  
 موقت یعنی آنکه در آن مدت معین مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح کرد یا چهار ماه با دوی نزدیک کرد  
 باز طلاق واقع شود همین تا طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر یا از نکاح کرد یا ایلا ساقط شود و سوگند بائن  
 ماند پس اگر چهار ماه با دوی نزدیک نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است و اگر نزدیک کرد حاشا شود و کفارت  
 یا خیر لازم کرد زیرا که سوگند بائن است مگر در صورتیکه سوگند اطلاق باشد زیرا که تجرطل میکند نفیق را مسئله  
 اگر شخصی مرد بازده خود گفت خدا بتوزدیکم بنخواستم دو ماه و دو ماه که بعد ازین دو ماه است ایلا ر ثابت شود و اگر سوگند  
 که دو ماه بتوزدیکم بنخواستم کرد بعد از یک روز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتوزدیکم بنخواستم ایلا ر ثابت  
 زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود آن ایلا ر نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یک روز کم بنا بر آنکه قضا  
 کرده است و در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است باز دو ماه اولی یک روز گذشته است پس مجموع چهار ماه از طی منوع  
 مگر یک روز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس است ایلا ر تمام نشود که از فهم من مکاتب مسئله اگر مردی مرد بازده خود را  
 گفت سوگند خدا یک بتوزدیکم بنخواستم یک روز ایلا ر نباشد زیرا که ایلا ر وقتی شود که چهار ماه بی لازم شد

توقا الکلیپ  
نون اطلاق نیا  
دین بوسے  
الثالث فلیط علی  
رئیس اطلاق  
وزار ان لیبو  
وزار اعلیٰ کل  
در صحت حکم  
کریست کرم  
بوسه حرام  
للمنفرد

خبری از او میماند و بی زوجه نباشد و اینجا ممکن است که بی آنکه چیزی لازم شود در یک روز او را طوطی کند اما اگر در  
 یک روز طوطی کرد و بعد از طوطی چهار ماه یا زیاده از آن از سال یا قیام از ایام واقع شود زیرا که اگر طوطی مرتفع شد که در  
 الهادیه مسئله اگر مردی که در بصره است گفت سوگند خدا در کوفه نذر آیم و زوجه او در کوفه است ایلا برود زیرا که ممکن است  
 که زوجه او کوفه برآورده طوطی کند که ازانی الهادیه مسئله باز نیکه او اطلاق رجعی داده است پیش از گذشتن حله او  
 ایلا برود او بود و با مبایعته یا حبس و انبوه پس اگر بعد از سوگند مبایعته یا حبس رجعی را نجات کرد و طوطی آن حالت شود گفت  
 یا خبر لازم کرد و اگر تا چهار ماه طوطی نکرد و طلاق واقع نشود که ازانی حاشیه بجمعی تیر در آن است که اگر عدت طلاق  
 پیش از مدت ایلا تمام شد ایلا را ساقط شود زیرا که محل ایلا زمانه مسئله اگر شخصی با زن خود ایلا کرد و در بین  
 یک یا زوجه یا بسبب صغر زوجه یا بسبب تنق و او یا بسبب نبودن زوجه بر له چهار ماه از طوطی او عا جز آن بود که  
 بقول بود چنانکه گوید آن زوجه و بان کرم پس اگر بعد از گفتن اودت ایلا بر تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که  
 ایلا زمانه است اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلا بر طوطی قادر شد نزدیکی او طوطی باشد مسئله اگر شخصی زوجه  
 خود را گفت تو بر من حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق بآن واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را با سه طلاق را که کند  
 آنچه نیت کرده است همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا بیعت نیت نکرد ایلا بر بود و بقول بعضی اگر زوجه خود را  
 تو بر من حرام یا گفت هر حلال بروی حرام یا گفت هر چه بدست رست گیرم بروی حرام بنا بر عرف بی نیت  
 واقع شود و بدین بابی با الخلع مسئله آن عبارت است از از الله عقد زوجهیت بقابله المیکه زوج از زوجه میگیرد  
 فی جامع الزور مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلح پذیر نباشد بجزیر که صلاحیت مهر است  
 باک نبود که ازانی جامع الزور و یک طلاق بآن واقع شود و اگر جدا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه  
 و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از زود مهر خود گرفته است مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بجا  
 گفت و زوجه آنرا قبول نمود طلاق بآن واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بجز و یا بختنیر طلاق گفت طلاق  
 رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بختنیر یا بختنیر خلع کرد طلاق بآن لازم واقع شود هیچ لازم نیاید  
 مسئله اگر زوجه بر زوج خود را گفت که آنچه مردوست با من خلع میکنم زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق  
 بآن واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت با آنچه از مال مردوست است یا گفت آنچه از دارم در دست

[illegible]

من قود جہا مالک  
لا یلزم ولا یقطع ہذا  
ولا غت فی  
الامی نے  
الکبیرہ فی قیاس  
وہو علیہ

خاتمه رسیده است  
 و اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق  
 و اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق

هم را باشد و جامه بپوشد و عتاق چو آن جانب زوجه بود در طلاق پس اگر میده را بشرط قبول او ببال از او کرد  
 از جانب پند و موعظه بود و از جانب مولی عین باشد مسئله اگر زن بیرون خود را گفت بفرم بامن خلع کن  
 بشرط آنکه از اختیار باشد و زوج در آنجا حاضر قبول کرده یا مردی از مروه خود را گفت که با بقدر ازال با تو خلع کردم بدین  
 که تا سه روز از اختیار باشد و زوجه قبول نمود و یک نام جائز بود پس اگر در سه روز رد نکرد و طلاق واقع شود  
 واجب گردید و اگر در چهار طل نشود و مرد یک صاحبیه بخلع از یکدیگر نام بشرط یا روا نبود پس طلاق واقع شود  
 و باین واجب گردید چنانکه در غیره مفصل مذکور است مسئله اگر مردی از مروه خود را گفت در روز چهارم در طلاق  
 بادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول بزوج بگویند مقبره بود و اگر بالغ مشتری گفت در روز  
 این بخلع بلام زنا برادر درم تو فروخته و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن  
 بالغ فروخته و از دست قبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بی قبول نیست پس بعد از آن که گفت تو قبول نکردی  
 رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج حکم است و در عین بدل لازم نبود پس بقول  
 زوجه اقرار باشد و چون زوج منکر نکست و زوجه مدعی بران قول بزوج بگویند معتبر بود مسئله میبارت یکدیگر ساقط میکنند  
 حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد را بگوید یا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در بیان میگوید اگر یکی مرد دیگری را  
 ترا بری ساختم و دیگری قبول نمود و نیز حکم دارد در خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر هر زن از  
 درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصددم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر  
 بصددم بر زوج خلع نمود و غیر از صددم بر آن فرج هیچ نباشد اگر چه مهر بده معین بود و در وقت زوجه باشد کذا فی البرهان  
 و در جامع الرموز میگوید متاهل است که بچه زوجه از مهر خود گرفته است بخلع بزوج خود رد کند اما سکیانی و نفقه مدت  
 و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای بیع و غیر آن خلع ساقط نشود مگر نفقه مدت که اگر خلع سقوط از اثر کرده باشد  
 آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر ناما لثه خود را از مال بی زوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و مهر او  
 ساقط نگردد و در صحیح روایتین طلاق بائن واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر ناما لثه خود را  
 با زوج او خلع کرد و بدل خلع رضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردید اگر زوج بدل آن را بزوج خود رد کرد  
 و زوجه از ازل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز میکنند

اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق  
 و اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق  
 و اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق

اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق  
 و اینست از کتاب  
 عیون الحقائق  
 در بیان حقایق

[illegible]





[illegible]

عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام

صورت از بچگی که قنایت کند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر بنده ظاهر شود  
دو ماه روزه دارد و جایز نیست که خواص او کمال از بکفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعول دیگر ادا شود  
باب اللعان و آن عبارتست از شهادت های که موکد بگویند بپند و مقرون بعین و غضب بودند  
کذا فی حاشیه بچگی مسئله هرگز نه عقیقه خود را که متهم بر آنست و شتام بر نداد و یا بعد از یک روز و یا  
و می دلد او را گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوج او را بچوبی شتام مطالبه کرد و زوج معاد است  
و اگر وی از لعان انکار کند او را حکم است تا آنکه لعان کند یا بکذب خود اقرار نماید و اگر بکذب اقرار کرد حد قذف  
لازم آید و اگر لعان کرد و زوج نیز لعان لازم گردد و اگر زوج از لعان ابا آورد و حکم کند یا قتل  
زوج را تصدیق نماید و اگر زوج قول بزوج را تصدیق کرد و لعن کرد و ثابت نشود و بر زوج حد لازم نیاید اگر  
زوج نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و دلد از زوج بسیار و نکلیت با من واقع شود و اگر  
تفریق قاضی یکی برود دیگر دلد و ارش شود کذا فی حاشیه بچگی صورت لعان زوج است که چهار مرتبه بزوج  
گوید شهادت باسدانی صادق فیما ریتها بین الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نیست  
کردم و بعد از آن مرتبه پنجم بگوید لعنه الله علیه ان کان کاذبا فیما ریتها بین الزنا یعنی لعنت خدا بزوج اگر  
در آنچه بزوج نسبت کرده است دروغی باشد و بگرفتن بجانب زوج شارات میکند و صورت لعان زوج آنکه زوج بگوید  
اشهد باسدانه کان کاذبا فیما ریتها بین الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است  
بین الزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنه الله علیها ان کان صادق فیما ریتها بین الزنا یعنی لعنت خدا بر زوج اگر در  
صادق است در آنچه نسبت کرده است بین از زنا و صورت لعان بعضی دلد بکجا زنا فی و لگوید و اگر بعد از شتام  
واده است بر دلد لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش ازین او را حد قذف زده است لعان حلال  
شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوج کتیر بگوید کافره باشد او را حد قذف زده باشد  
یا صبیبه یا یخونه یا زانیه بود از زوج حد لعان بر دلد و ساقط گردد زیرا که زوج عقیقه از اهل شهادت نیست مسئله  
اگر بعد از لعان و تفریق قاضی بزوج خود دروغی ساخت نکاح زوج بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم  
رود زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه بنده علیه السلام نبی فرموده است که لعن الله لعان لا یصح لعان ابا و بعد

بانی مانند آن است مسئله اگر چه از لحاظ و تفريق زوج شخصي و شش ماه و اول و آخر وقت زود يا نزوح  
بجني ناکرد برزي حد زود و زمان ایشان نتایج حلال بود زیرا که یکی از ایشان اهل عفت و نماز مسئله  
اگر نگردد زوج خود را باشارت عتق کرد و همان لازم نشود و حد عتق واجب نکرد و زیرا که همان و حد عتق باشد که  
عتق صریح و عتق کمالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مرد و زوج خود را  
گفت که حل تو از من نیست نزد یک امام همان لازم نشود و نزدیک صاحبیه اگر در کم از شش ماه زن آید لازم  
و میل نزد و ترجمه نکرد است و اگر گفت تو زن را کرده و حل تو از من نیست آنرا اگر چه و ولی ثابت ماند زیرا  
همان برای عتق زن نیست نه برای اخی حمل مسئله هر که بعد از زنایدن زوجه در ایام مبارک با وی یا در وقت سحر یا  
سحاب و ولادت گفت این خط از من نیست نسب ثابت نشود و همان لازم آید و اگر بعد از این مدت گفته است بخیب  
حاکم شود و همان را اگر چه و بدانکه ایام مبارک با وی مقیم نیست یک شش ماه است سه روز است و دیگر وقت سخت  
با اعتبار حقیقه کذا فی جامع البرز مسئله اگر زن شخصی بیک حمل دو ولد زاید و زوج وی گفت ولد اول از من  
و ثانی از من است حد عتق بر زوج و حجب زیرا که بکذب خود اقرار نموده است بنا بر آنکه چون میا و ولادت  
شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بودند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست همان لازم آید  
زیرا که عتق کرده است زوج و حجب خود را و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد عتق و حجب و و تفسیر  
نسب هر دو ولد از من است ثابت شود زیرا که با قاری کی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند که  
باب الحین مسئله و عین آن کی است که بر زن قادر باشد پس هر که بر یک زن از زمان خود قادر باشد  
در حق آن زن عین بود اگر چه بر دیگران قادر باشد کذا فی شهابی مسئله اگر زوج عین ظاهر باشد چنانکه  
وی خود اقرار کرد که بر زن خود قادر شدم باید که قاضی بپرا تا یک قمری مهلت دهد و بعد از آن قمری مهلت  
شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی صد و شصت و پنجاه و سه یا چیزی از روز ششم و سال قمری داده  
ماه است که آن صد و پنجاه و چهار روز است یا چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آنرا در ترجمه ذکر نمود مسئله  
اگر زوج را که عین است یکی از عین مهلت داده و ماه رمضان را و ایام حیض زوجه را و حساب اعتبار کند و ایام  
یکی از آن هر دو اعتبار نکند پس اگر در این تمام مدت هرگز زوج بر زن قادر نشده قاضی بطلب جبرایات

وَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْكُلُّ وَتَشْتَبِهُ  
الْقَائِمُ فِي هَذِهِ الْأَقْلَامِ

[illegible]

وگذاشتن باینکه اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که سبب بیرون شدن از آنست که حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و شبهه آنکه این زوجه برین بابی عملی کرد  
 در وی نکاح فاسد چنانکه نکاح موقت و بی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوجه سه حیض است چنانکه اگر خداوند  
 حیض نباشد سه ماه عده لازم گردد مسئله عدت حرة برای موت نوح او چهار ماه و ده شب است از آنکه زنی را  
 و نیز در آنست که مسئله و کتابی طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 کثیر که خداوند حیض باشد برای طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 مرده است یعنی برای طلاق فسخ یکین ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حرة باشد یا کثیر است  
 از طلاق فسخ و موت بوضع حمل است اگر چه زوجه او که مرده باشد و نزدیک المام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوجه حامله  
 مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آنست و آن در ثابت است پس باید  
 و از کوه و کسب ثابت نشود و میگویند چون بر حامله عده لازم آید بوضع حمل تمام شود اگر چه جنین حمل ثابت نباشد  
 زیرا که اولات الاحمال چهلین ان اخص چهلین بضع مطلق است اما اگر زوجه که بعد از ششماه از موت کودک  
 زانید عده او عده موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوجه حامله بود یا نه بلکه بعد از مردن کودک از وی  
 نسبت ثابت نشود اگر چه زوجه او بعد از موت در کم از ششماه زانیده باشد مسئله عدت زوجه فارسی هر که درین  
 موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز برای طلاق باین بعد از چهلین است یعنی اگر عده طلاق  
 پیشتر تمام شود عدت موت ازین تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق ازین تمام گردد و بر طلاق جمعی  
 عده موت است مسئله اگر چه کثیر که خود را آزاد کرد و وی از زوجه خود در عدت طلاق رجعی بود عده حرة را  
 تمام کند و اگر عده طلاق باین یا در عدت موت بوده است عدت کثیر که تمام گرداند زیرا که در طلاق رجعی پیش از  
 که شستن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق باین موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله  
 اگر زنی آئینه سه ماه عده داشت بعد از آن خون یا زهره بر حیض شد کذا فی آنکه عده سه ماه و نهمین است و وی چون خون  
 دید معلوم شد که آئینه نبود کذا فی اکثر المعبرات کذا فی شیخ ابی حنیفه و آنکه شستن گفته است که اگر پیش از تمام شدن

۱۲۳

وگذاشتن باینکه اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که سبب بیرون شدن از آنست که حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و شبهه آنکه این زوجه برین بابی عملی کرد  
 در وی نکاح فاسد چنانکه نکاح موقت و بی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوجه سه حیض است چنانکه اگر خداوند  
 حیض نباشد سه ماه عده لازم گردد مسئله عدت حرة برای موت نوح او چهار ماه و ده شب است از آنکه زنی را  
 و نیز در آنست که مسئله و کتابی طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 کثیر که خداوند حیض باشد برای طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 مرده است یعنی برای طلاق فسخ یکین ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حرة باشد یا کثیر است  
 از طلاق فسخ و موت بوضع حمل است اگر چه زوجه او که مرده باشد و نزدیک المام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوجه حامله  
 مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آنست و آن در ثابت است پس باید  
 و از کوه و کسب ثابت نشود و میگویند چون بر حامله عده لازم آید بوضع حمل تمام شود اگر چه جنین حمل ثابت نباشد  
 زیرا که اولات الاحمال چهلین ان اخص چهلین بضع مطلق است اما اگر زوجه که بعد از ششماه از موت کودک  
 زانید عده او عده موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوجه حامله بود یا نه بلکه بعد از مردن کودک از وی  
 نسبت ثابت نشود اگر چه زوجه او بعد از موت در کم از ششماه زانیده باشد مسئله عدت زوجه فارسی هر که درین  
 موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز برای طلاق باین بعد از چهلین است یعنی اگر عده طلاق  
 پیشتر تمام شود عدت موت ازین تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق ازین تمام گردد و بر طلاق جمعی  
 عده موت است مسئله اگر چه کثیر که خود را آزاد کرد و وی از زوجه خود در عدت طلاق رجعی بود عده حرة را  
 تمام کند و اگر عده طلاق باین یا در عدت موت بوده است عدت کثیر که تمام گرداند زیرا که در طلاق رجعی پیش از  
 که شستن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق باین موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله  
 اگر زنی آئینه سه ماه عده داشت بعد از آن خون یا زهره بر حیض شد کذا فی آنکه عده سه ماه و نهمین است و وی چون خون  
 دید معلوم شد که آئینه نبود کذا فی اکثر المعبرات کذا فی شیخ ابی حنیفه و آنکه شستن گفته است که اگر پیش از تمام شدن

وگذاشتن باینکه اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که سبب بیرون شدن از آنست که حیض کامل عده واجب شود و غیر از آن سه ماه عده لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی  
 پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و شبهه آنکه این زوجه برین بابی عملی کرد  
 در وی نکاح فاسد چنانکه نکاح موقت و بی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوجه سه حیض است چنانکه اگر خداوند  
 حیض نباشد سه ماه عده لازم گردد مسئله عدت حرة برای موت نوح او چهار ماه و ده شب است از آنکه زنی را  
 و نیز در آنست که مسئله و کتابی طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 کثیر که خداوند حیض باشد برای طلاق فسخ و حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عده آن نصف چیزی است  
 مرده است یعنی برای طلاق فسخ یکین ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حرة باشد یا کثیر است  
 از طلاق فسخ و موت بوضع حمل است اگر چه زوجه او که مرده باشد و نزدیک المام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوجه حامله  
 مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آنست و آن در ثابت است پس باید  
 و از کوه و کسب ثابت نشود و میگویند چون بر حامله عده لازم آید بوضع حمل تمام شود اگر چه جنین حمل ثابت نباشد  
 زیرا که اولات الاحمال چهلین ان اخص چهلین بضع مطلق است اما اگر زوجه که بعد از ششماه از موت کودک  
 زانید عده او عده موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوجه حامله بود یا نه بلکه بعد از مردن کودک از وی  
 نسبت ثابت نشود اگر چه زوجه او بعد از موت در کم از ششماه زانیده باشد مسئله عدت زوجه فارسی هر که درین  
 موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز برای طلاق باین بعد از چهلین است یعنی اگر عده طلاق  
 پیشتر تمام شود عدت موت ازین تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق ازین تمام گردد و بر طلاق جمعی  
 عده موت است مسئله اگر چه کثیر که خود را آزاد کرد و وی از زوجه خود در عدت طلاق رجعی بود عده حرة را  
 تمام کند و اگر عده طلاق باین یا در عدت موت بوده است عدت کثیر که تمام گرداند زیرا که در طلاق رجعی پیش از  
 که شستن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق باین موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله  
 اگر زنی آئینه سه ماه عده داشت بعد از آن خون یا زهره بر حیض شد کذا فی آنکه عده سه ماه و نهمین است و وی چون خون  
 دید معلوم شد که آئینه نبود کذا فی اکثر المعبرات کذا فی شیخ ابی حنیفه و آنکه شستن گفته است که اگر پیش از تمام شدن



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
المسلمين  
والله اعلم بالصواب

در بیان طلاق و رجوع و نکاح و طهارت و زکاة و حج و عمره و غیره  
که در این کتاب مذکور است و در هر باب از این بابها  
در بیان طلاق و رجوع و نکاح و طهارت و زکاة و حج و عمره و غیره  
که در این کتاب مذکور است و در هر باب از این بابها

شبهه و الاصل  
منه

فصل ششم در بیان اثبات زنی را که از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد

که قاضی در میان ایشان زنی را که از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد  
 است مطلقاً بان را و یا فرج زنی که با وی همراه است و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد  
 برآمده است از سه روز که کمتر است رجوع کند در سه جا حدت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای  
 قصد دارد و بچکارم از سه روز که کمتر است رجوع کند در سه جا حدت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای  
 و او ای است که رجوع کند تا در منزل فرج خود عده نشیند و بقول امام حنفی از هر دو طرف جانب او را اختیار کند  
 از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جای که برآمده است سه روز راه بود و در جای که قصد کرده است کمتر از آن  
 بخوابد مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود و نزد یک امام عده را به هم بخوابد تمام کند اگر چه با وی محرم باشد زیرا که  
 برآمدن عده حرام است اگر چه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبیه که با وی محرم باشد برآمدن می  
 حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است هر چه برای سفر بود و آن بحکم مفسد شدن رجوع بزرگ  
 ضعیف آمدن آن جایز شد و آنکه در جانب برآمدن حکم آن بر قبضه نکور شد باب النسب و الخصایه مسئله  
 خصایه یعنی تربیت کودک است که ذاتی جامع الیوم مسئله اگر شخصی مرزنی را گفت اگر در اینجا کج کنم وی مطلقه  
 باشد و چون در اینجا کج کرد وی از اینجا کج بود از ششماه زانید لب و لا از اینجا کج ثابت شود و مهر و زوجیه بر او  
 لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای کج خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل شریک باشند و کج این کج باشند  
 و در اینجا این کج شده باشد و معلوم نیست که علق از کج مقدم شده است یا مخر از آن پس علق را اینجا  
 برقرار نیست حمل میکنیم یا آنکه اگر علق مقادیر کج نباشد فرج قادر است که همان کند چون وی همان کند و کج  
 اینجا علق نموده یا غیره که با وجود امکان آنکه در روز از فرج نفی کنیم مسئله اگر زنی در عده طلاق رجعی پیش از آنکه  
 بگذشتن عده او را کرده باشد و در وقت طلاق بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود زیرا که احتمال  
 که علق در وقت طلاق در آن زمان بود و اگر بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود زیرا که احتمال  
 ثابت شود زیرا که نسبت وقت ثابت نگردد که از وقت طلاق در کج از ششماه زانید که می‌آید مسئله اگر زنی  
 طلاق فرج در دو سال بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود و در صورتی که اول خود از فرج جدا گردد و بر علق  
 پیش از طلاق جدا میکنیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق علق کنیم رجوع ثابت شود و در هر چه حادث است پس نسبت ثابت شود

فصل ششم در بیان اثبات زنی را که از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد  
 است مطلقاً بان را و یا فرج زنی که با وی همراه است و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد و در صورتی که او را از او طلاق می‌گیرد  
 برآمده است از سه روز که کمتر است رجوع کند در سه جا حدت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای  
 قصد دارد و بچکارم از سه روز که کمتر است رجوع کند در سه جا حدت نشیند و اگر از جای که برآمده است و در جای  
 و او ای است که رجوع کند تا در منزل فرج خود عده نشیند و بقول امام حنفی از هر دو طرف جانب او را اختیار کند  
 از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جای که برآمده است سه روز راه بود و در جای که قصد کرده است کمتر از آن  
 بخوابد مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود و نزد یک امام عده را به هم بخوابد تمام کند اگر چه با وی محرم باشد زیرا که  
 برآمدن عده حرام است اگر چه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزدیک صاحبیه که با وی محرم باشد برآمدن می  
 حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است هر چه برای سفر بود و آن بحکم مفسد شدن رجوع بزرگ  
 ضعیف آمدن آن جایز شد و آنکه در جانب برآمدن حکم آن بر قبضه نکور شد باب النسب و الخصایه مسئله  
 خصایه یعنی تربیت کودک است که ذاتی جامع الیوم مسئله اگر شخصی مرزنی را گفت اگر در اینجا کج کنم وی مطلقه  
 باشد و چون در اینجا کج کرد وی از اینجا کج بود از ششماه زانید لب و لا از اینجا کج ثابت شود و مهر و زوجیه بر او  
 لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای کج خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل شریک باشند و کج این کج باشند  
 و در اینجا این کج شده باشد و معلوم نیست که علق از کج مقدم شده است یا مخر از آن پس علق را اینجا  
 برقرار نیست حمل میکنیم یا آنکه اگر علق مقادیر کج نباشد فرج قادر است که همان کند چون وی همان کند و کج  
 اینجا علق نموده یا غیره که با وجود امکان آنکه در روز از فرج نفی کنیم مسئله اگر زنی در عده طلاق رجعی پیش از آنکه  
 بگذشتن عده او را کرده باشد و در وقت طلاق بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود زیرا که احتمال  
 که علق در وقت طلاق در آن زمان بود و اگر بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود زیرا که احتمال  
 ثابت شود زیرا که نسبت وقت ثابت نگردد که از وقت طلاق در کج از ششماه زانید که می‌آید مسئله اگر زنی  
 طلاق فرج در دو سال بایزاده از آن فرزند آید و نسبت ثابت شود و در صورتی که اول خود از فرج جدا گردد و بر علق  
 پیش از طلاق جدا میکنیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق علق کنیم رجوع ثابت شود و در هر چه حادث است پس نسبت ثابت شود



فصل اول در بیان طلاق  
 و در صورت ثانی علق در عده باشد در جرح ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل و سال است مسئله اگر زن طلاق  
 بدارد و طلاق بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد و نسب له او ثابت شود زیرا که ممکن است که علق در زمان  
 نخل باشد اما اگر بعد از دو سال از این بدست لثابت نشود و اگر آنکه نخل بگوید که این ولد از من است زیرا که چون نخل و علق  
 که در این است میگویم که در عده شبهه و طی کرده باشد بدان نسبت ثابت شود مسئله اگر زن مرا قبله بعد از طلاق  
 کم از نه ماه فرزند آورد و نزدیک طرفین نسب لثابت نشود و اگر نه نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه است و نه ماه  
 قبل از حمل نزدیک ابو یوسف اگر طلاق رجعی است در بیت و نفق ماه نسبت ثابت شود زیرا که سه ماه است و در اول  
 مدت حمل اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق یک مشتق عده قرار نگیرد و حتمال  
 که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتدله قرار دهد که علق تمام شده است  
 و از وقت اقرار پیش از این شش ماه فرزند آورد و نسب له او ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از این  
 زانید نسبت ثابت نشود زیرا که خبر یکبار اقرار او ابطال کند معلوم نیست مسئله زنی معتدله دعوی کرد که من معتد فرزند آوردم  
 و زوجه و ولادت او را کفار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا نخل آن اقرار کرده بود شهادت یک تن نسبت ثابت  
 نشود و اگر دو مرد و یک مرد و دو زن بر ولادت او گواهی دادند باینکه زوجه متهمه در خانه خالی درآمد و میان برد و خانه  
 که او از ولد شنیدیم یا ولد را چشم خود دیدیم نیز نسبت ثابت نشود و اگرچه حمل هر نباشد و زوجه آن اقرار نکرده باشد  
 و نزدیک صاحبیه به صورت شهادت یک تن کفایت کند مسئله اگر زنی در عده متو پیش از دو سال فرزند آورد  
 و نسب ثابت نشود و اگر معلوم نیست که کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرا و ارثان ثابت گردد مسئله  
 اگر زنی بعد از نخل شش ماه فرزند آورد و نسب ثابت نشود و اگر نخل اقرار نمود شهادت یک تن ثابت گردد و اگر  
 بعد از شهادت یا ولد اقرار کرد که از من نیست هر دو گمان کنند و اگر کم از شش ماه فرزند آورد و نسب ثابت  
 نشود مسئله اگر زنی بعد از نخل فرزند آورد و دعوی کرد که از نخل شش ماه آورده ام و زوجه دعوی کرد که از شش ماه  
 نزدیک امام بی سونند قول زوجه متبر بود زیرا که ظاهر نیست که ولد از نخل است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق  
 خود را بولادت وی معلوم کرد بعد از آن یک تن بولادت وی گواهی داد و نزدیک نام طلاق واقع شود و فرزند  
 صاحبیه واقع شود زیرا که گواهی یک تن ولادت ثابت نشود پس تبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

کچھ تو ان کے لئے ہے جو کہ

ولادت بنا بر ضرورت ثبات شود و در طلاق ایچ ضرورت نیست با آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که بر واحدی دیگر چه  
 شود تابع منوع نباشد مسئله اگر زوج بکلی نبوده اقرار کرد و بعد از آن طلاق او را بولادت او حلق نمود و زوج دعوی  
 ولادت را نزد یک امام بی شهادت طلاق واقع شود و در حکم صحابه بی شهادت و طلاق واقع نشود دلیل قرین  
 در ترجیح کس است مسئله اکثریت محل و میان اقل آن ششماه مسئله هرگز کثیر شخصی نکاح کرد بعد از آن او را خرد  
 بعد از خریدن در کم از ششماه فرزندی دعوت نسب له ثابت شود زیرا که معلوم شد که علق وقت نکاح بود و ولد  
 مشکوک در ثبوت نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر ششماه فرزندی دعوت نسب آن ثابت شود زیرا که چون  
 علق وقت حادث است آنرا بر اقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس می در آنوقت کثیر که اوست مشکوک  
 و نسب محله کثیر که بی دعوت ثابت نشود مسئله اگر شخصی کثیر که خود را گفت اگر شک تو ولد است از من بعد از آن یک  
 بر ولادت آن گواهی داد و نسب له ثابت شود و کثیر که ام ولد او گردد مسئله شخصی مرد دیگر را گفت این ولد من است  
 و وی ولد او تواند شد بعد از آن مقرب بود مادر و ولد گفت این پس من ولد مقرب من زوجه ویم اگر زوجه معروف  
 بحریم است و معروف است که مادر آن ولد است نسب له ثابت شود و هر دو از مقرب وارث گردند زیرا که ولد و بدن و کثیر  
 بر وطن آنزوجه حلال بودن و طی حرم موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد او را است بر حقیقت مادر آن اگر حرم زوجه  
 معلوم نیست و وارث گفت این ولد مقرب زوجه وارث نمکود فضل در حصانه مسئله برای تربیت صغیر اول  
 مادر است اگرچه او را از زوج خود تغیری شده باشد و اگر مادر یا غیر محرم زوجه کرد برای تربیت وی  
 مادر مادر است هر چند بالار و بعد از آن مادر پدر است بعد از آن خواهر مادر و پدر است بعد از آن خواهر مادر و پدر است  
 پدری بعد از آن خاله در پی پدر است بعد از آن خاله مادر و پدر است بعد از آن عمه مادر و پدر است بعد از آن  
 عمه مادر و پدر است بعد از آن عمه پدری زیرا که اصل در بنیاد مادر است پس ابی که از جانب مادر باشد مقدم بود و از قریبی  
 که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکور را از او بشوند اگرچه ذمییه بودند زیرا که کثیر که را وام ولد را  
 حق تربیت ولد خود نیست مسئله اگر کودک مسلم بعد و مادر وی ذمییه نباشد تا آنکه دین را عقل کند یا بدان  
 گفت که مادر را حق حصانه و بی چون دین را نفی بدین گفت با خوف شد الفت گرفتن را که بر از او کشید شود  
 مسئله زنیکه با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حصانه آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر

۱۲۹  
 الام و ان كان بين  
 كرمين او القومين  
 لا ب ان يعلم عليه  
 بيت في تركه فلابس  
 وكذا القلة من القوم  
 في الحصر بخلاف بعض  
 الاخر كالمولد  
 النقص  
 الحكمة و

[illegible]

سکت قطا اذ اصغیره او صغیره او صغیره

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

صغیر عام صغیر کجاکرد یا مادر صغیر پدر صغیر از نوج خود حق حضانت ساقط نشود و اگر کجاکردی که با غیر محرم بود  
 زائل شد حق حضانت یا زکدر مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود شود حق حضانت بر عصبه بود و ترتیب شش یعنی  
 اول پدر است بعد از آن پدر پدر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر  
 بعد از آن برادر برادر بعد از آن عم است بعد از آن عم عم بعد از آن عم عم بعد از آن عم عم بعد از آن عم عم بعد از آن عم عم  
 بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر بعد از آن برادر برادر  
 و نیز نفاسی ما جن که در دم را چهلها آموزه خوانند که اگر چه عصبه محرم بود چون عم و برادر کذا فی شایع الحجابی مسئله  
 که در اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بجز اقام شافعی که نزدیک می اگر کودک میخیر است از والدین با هر که داند  
 باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانت صغیر را و یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخود و خود نمیشود  
 و خود جامه بپوشد و خود دستها کند و در سبب کشتن از این احتیاج بگیری نباشد کذا فی جامع الرموز و اگر از این  
 سال مقدار که داند واق و حضانت صغیر نامر یا مادر او را درست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک تمام شود تا آنکه  
 ششماه شود و هر چند است از زمان و احق است در صغیر و غیر مادر یا مادر تا آنکه ششماه گردد مسئله منقطع  
 جایز نیست که بعد از ولادت و صغیر را بسفر برد مگر بطن صلی خود که کجاکردی در اینجا شده باشد اما اگر کجایی بره که  
 نوج او در دل خود دیده باز بنزل خودش تواند کرد و را باشد در جامع الرموزی آو این وقتی است که از ده بجهت  
 تا ده بشیرد اما اگر از شهر دیده بر در و نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را بر گزید و انبوه اگر چه نزدیک باشد باب  
 نفقه مسئله نفقه و کس و نزل برای نوج که قابل و طی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر نوج واجب  
 شود و ازاد باشد نوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر نوج  
 بر وطی او قادر نبود مانع از جانب نوج است اما اگر نوج قابل طمی و دوا می و طی نباشد نفقه وی بر نوج واجب  
 زیرا که مانع از جانب نوج خواهد بود مسئله اگر نوج غنی باشد و نوج فقیر بود نفقه وسط لازم گرد و همین حکم  
 است عکس آن و نزدیک نام شافعی در همه حال معتبر حال نوج است و در جامع الرموز میگوید یکسوت مثل نفقه  
 است در همه حال مسئله اگر نوج بختانه پدر خود باشد و نوج او بختانه خود تعلیم باشد نفقه او بر نوج باشد  
 و نیز اگر نوج در خانه نوج یعنی شود نفقه او بر نوج بود مگر آنکه رض او در آن کس باشد حکم او حکم صغیر باشد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين

نکته اول: نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست

و در جامع الزوجه می آید و بجای او بیهوده بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوج بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت  
 نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشئه شد و نفقه ناشئه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر محل از خانه  
 زوج برآمد ناشئه نشود و نفقه او ساقط نگردد و در جامع الزوجه میگوید اگر زوج در خانه روزه باشد و زوجه او را  
 از دخول بر خود مانع شود ناشئه گردد و اگر نکاح منع نکند برای آنکه زوج او را بخانه خود برده یا برای او منزلی جدا کند  
 اگر زوجه برای دین که برده بود و حبس کردند یا در خانه پدر خود مرخص شد یا کسی او را غضب برد یا بی زوج  
 بیج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بیج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود  
 و اگر ای آن واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم بر او برای زوجه واجب شود  
 و نزدیک ایام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه و یکی برای مصالح بیرون خانه  
 یک سال برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه و اگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا  
 جامع الزوجه و نیز در سنت که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است و کسوة در نفقه داخل است و آن پیراهن و زار  
 از که پیراهن و جادوش از زن به او موزه است و بر سر اصح است که نفقه خادم واجب نشود و بقیل امام محمد  
 و شایب مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکند و قاضی برای زوجه بر زوج بقدر کفایت  
 نفقه مقدار کند و زوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود و اگر قرض کرده تصرف نماید و نزدیک ایام شافعی در میان  
 این تفریق کند و صحاب چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت دائمی بقرض مشکل است  
 و با است کسی بوی قرض ندهد و غنای زوج متوهم است چون او موند که قاضی شخصی که شافعی میگوید  
 نائب خود کند تا وی در میان این تفریق نماند مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که مسرست نفقه قرض کرد  
 بعد از آن زوج موسر شد و زوجه طلبی نفقه بسیار را تمام کند و اگر بعد از قرض کردن قاضی قدر معین از زوج  
 زوجه طلب کرد و بقدر از زوج زوج را بخیر است که همانقدر را ادا کند یا ادا کند نفقه بسیار را که از آنی جامع  
 الزوجه مسئله اگر زوج مدتی مرز و خود را نفقه نداد و نفقه روزی نگذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی بر او  
 قرض کرده باشد یا هر دو چیزی رهنی شده باشد یا اگر بعد از قرض کردن قاضی یا رضی شدن هر دو  
 پیش از قبض کردن آن زن جدا و یکی بفرقی از زوج مرز و باطلاق دادن ساقط شود و نزدیک ایام شافعی

نکته دوم: نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست

۱۳۱

نکته اول: نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست  
 نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست

[illegible]

على انوارها  
وحي زينة جنة  
ولله الحمد  
الحمد لله  
والابن زينة  
على الاب  
فانتهى  
الحمد لله



بنا بر این که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست

بنا بر این که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
این هم میسر و حاصل است که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
مستحب بود پس هرگاه چند نفر در قریبه متفاوت بودند چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علقاتی بود و یکی باخیا فی باخیه نفقه و  
بر هر سه خواهر پنج شصت و سه بخش بر اعیانی و یک بخش بر علقاتی و یک بخش بر باخیا فی باخیه نفقه و  
از وی گیرند که انانی شصت و سه بخش است مسئله برای غیر زوج و بر سایر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه و بر غیر  
غیر زوج و غیر فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و بر کفنی بر هیچ کی نفقه و چنانچه بگوید که برای زوجه و غیره نفقه و  
مسئله پدر را چنانچه است که تسامع بر سر خود را برای نفقه خود بفرستد و فروختن زمین او را بر آن جایز نیست و بر  
فرض خود که سواری نفقه بر سر است فروختن تسامع غیره و انبوه و اما اگر او بر سر چهار بود جایز نیست که برای نفقه خود تسامع  
بفرستد زیرا که تصرف در مال سپهر ضار او و چنانچه پدر است جایز نیست غیر علی السلام انت و مالک یک مسئله  
هر که مال غایب که پیش او امانت بود بیکم قاضی برادر پدرش نفقه بگوید و صاحب آن دو اگر مادر پدر مال سپهر خود را که  
از جنس نفقه پیش این امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمودند ضمان لازم نیاید که انانی جامع البیور مسئله  
اگر قاضی نفقه غیر زوج حکم کرد و در بدی نبوی رسید بقدر آن است قضا شود زیرا که نفقه غیر زوج بر آنکس کفایت حال او را  
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در صلح کبیره و زوی می آید اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشت  
نفقه گذشته ساقط شود و اگر یکماه گذشته است ساقط نشود و اگر قاضی او را بر قرض گرفتن حکم کرد و قرض  
نفقه خود نمود و زوجه غایب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را  
نفقه نداد برای نفقه کند و اگر از کسب چنانچه خواجه او را بر قرض و دی امر کند کتاب التقاق یعنی در آن  
کردن بنده مسئله اگر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صحیح آزاد کرد و آزاد شود اگر چه بنیت آزادی نداشته باشد چنانچه  
گفت تو آزادی یا گفت تو آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بنیت آزادی شود زیرا که لفظ کنایت است که تمام  
و معنی در آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک برآمدی یا بگوید که گفت  
تراطلاق دادم و بخود ملک پس نیست متعین نشود چنانکه در ترجمه از مفضل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را  
بجهول نسبت گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی ثبی آزاد شود یا فرزند او نتواند شد و زوجه

بنا بر این که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
این هم میسر و حاصل است که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
مستحب بود پس هرگاه چند نفر در قریبه متفاوت بودند چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علقاتی بود و یکی باخیا فی باخیه نفقه و  
بر هر سه خواهر پنج شصت و سه بخش بر اعیانی و یک بخش بر علقاتی و یک بخش بر باخیا فی باخیه نفقه و  
از وی گیرند که انانی شصت و سه بخش است مسئله برای غیر زوج و بر سایر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه و بر غیر  
غیر زوج و غیر فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و بر کفنی بر هیچ کی نفقه و چنانچه بگوید که برای زوجه و غیره نفقه و  
مسئله پدر را چنانچه است که تسامع بر سر خود را برای نفقه خود بفرستد و فروختن زمین او را بر آن جایز نیست و بر  
فرض خود که سواری نفقه بر سر است فروختن تسامع غیره و انبوه و اما اگر او بر سر چهار بود جایز نیست که برای نفقه خود تسامع  
بفرستد زیرا که تصرف در مال سپهر ضار او و چنانچه پدر است جایز نیست غیر علی السلام انت و مالک یک مسئله  
هر که مال غایب که پیش او امانت بود بیکم قاضی برادر پدرش نفقه بگوید و صاحب آن دو اگر مادر پدر مال سپهر خود را که  
از جنس نفقه پیش این امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمودند ضمان لازم نیاید که انانی جامع البیور مسئله  
اگر قاضی نفقه غیر زوج حکم کرد و در بدی نبوی رسید بقدر آن است قضا شود زیرا که نفقه غیر زوج بر آنکس کفایت حال او را  
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در صلح کبیره و زوی می آید اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشت  
نفقه گذشته ساقط شود و اگر یکماه گذشته است ساقط نشود و اگر قاضی او را بر قرض گرفتن حکم کرد و قرض  
نفقه خود نمود و زوجه غایب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را  
نفقه نداد برای نفقه کند و اگر از کسب چنانچه خواجه او را بر قرض و دی امر کند کتاب التقاق یعنی در آن  
کردن بنده مسئله اگر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صحیح آزاد کرد و آزاد شود اگر چه بنیت آزادی نداشته باشد چنانچه  
گفت تو آزادی یا گفت تو آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بنیت آزادی شود زیرا که لفظ کنایت است که تمام  
و معنی در آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک برآمدی یا بگوید که گفت  
تراطلاق دادم و بخود ملک پس نیست متعین نشود چنانکه در ترجمه از مفضل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را  
بجهول نسبت گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی ثبی آزاد شود یا فرزند او نتواند شد و زوجه

بنا بر این که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
این هم میسر و حاصل است که نفقه بر مرد واجب است و بر زن واجب نیست مگر در مواردی که نفقه بر زن واجب است و بر مرد واجب نیست  
مستحب بود پس هرگاه چند نفر در قریبه متفاوت بودند چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علقاتی بود و یکی باخیا فی باخیه نفقه و  
بر هر سه خواهر پنج شصت و سه بخش بر اعیانی و یک بخش بر علقاتی و یک بخش بر باخیا فی باخیه نفقه و  
از وی گیرند که انانی شصت و سه بخش است مسئله برای غیر زوج و بر سایر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه و بر غیر  
غیر زوج و غیر فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و بر کفنی بر هیچ کی نفقه و چنانچه بگوید که برای زوجه و غیره نفقه و  
مسئله پدر را چنانچه است که تسامع بر سر خود را برای نفقه خود بفرستد و فروختن زمین او را بر آن جایز نیست و بر  
فرض خود که سواری نفقه بر سر است فروختن تسامع غیره و انبوه و اما اگر او بر سر چهار بود جایز نیست که برای نفقه خود تسامع  
بفرستد زیرا که تصرف در مال سپهر ضار او و چنانچه پدر است جایز نیست غیر علی السلام انت و مالک یک مسئله  
هر که مال غایب که پیش او امانت بود بیکم قاضی برادر پدرش نفقه بگوید و صاحب آن دو اگر مادر پدر مال سپهر خود را که  
از جنس نفقه پیش این امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمودند ضمان لازم نیاید که انانی جامع البیور مسئله  
اگر قاضی نفقه غیر زوج حکم کرد و در بدی نبوی رسید بقدر آن است قضا شود زیرا که نفقه غیر زوج بر آنکس کفایت حال او را  
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در صلح کبیره و زوی می آید اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشت  
نفقه گذشته ساقط شود و اگر یکماه گذشته است ساقط نشود و اگر قاضی او را بر قرض گرفتن حکم کرد و قرض  
نفقه خود نمود و زوجه غایب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را  
نفقه نداد برای نفقه کند و اگر از کسب چنانچه خواجه او را بر قرض و دی امر کند کتاب التقاق یعنی در آن  
کردن بنده مسئله اگر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صحیح آزاد کرد و آزاد شود اگر چه بنیت آزادی نداشته باشد چنانچه  
گفت تو آزادی یا گفت تو آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بنیت آزادی شود زیرا که لفظ کنایت است که تمام  
و معنی در آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک برآمدی یا بگوید که گفت  
تراطلاق دادم و بخود ملک پس نیست متعین نشود چنانکه در ترجمه از مفضل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را  
بجهول نسبت گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی ثبی آزاد شود یا فرزند او نتواند شد و زوجه

امام نیز بنیت آزاد کرد و زیر کفایت در کفایت شرط است نه در مجاز مشتمل بر این مجاز متعین است و نزدیکی صاحبیه  
 اگر فرزند او نبی تواند شد آزاد نشود و امیکونیم در مجاز مکان معنی خضی شرط نیست چنانکه طلاق اسد بر مرد و بی  
 مسئله اگر چه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که  
 حاضر شود بر سر بنی که فریاد کرده باشد معنی این سهم برده بود اما گفت ای حر آزاد شود زیرا که این در آزاد کردن  
 محتاج بنیت نیست و در جامع الزم میگوید اگر گفت بچشم من صح نیست که آزاد نشود و اگر گفت یا ما یا آزاد نکرد و کمالی  
 بصغری مسئله اگر شخصی بنده خود را گفت در بر تو دست نیست آیا آزاد شود زیرا که بر بنده که مکاتب باشد دست  
 مسئله بلفظ طلاق و کما به آن کثیر که آزاد نشود اگر چه بنیت آزادی گفته باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک آن می شود  
 دلیل او با جواب مادر ترجمه مذکور است مسئله اگر خواجه بنده خود را گفت تو مثل حری آزاد نشود اگر چه بنیت آزادی  
 باشد و قبول بعضی اگر بنیت آزادی گفته است آزاد شود که فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد نشود  
 بلکه مالک و قریب آن که محرم است آن قریب بر حر آزاد نشود و مقوله علیه السلام من مالک رحم محرم منه فهو حر اگر چه مالک  
 باشد یا مجنون بود یا پدر و مادر سلام کافی باشد کذا فی الهدایه مسئله هر که بنده خود را برای حد یا برای شیطا یا برای  
 آزاد کرد و آزاد نشود و بادل ثواب عظیم و بدو اخیر غدا یا هم صل کرد که کافی جامع الرموز مسئله هر که بنده خود را در کار  
 یا در شتی آزاد کند آزاد نشود مسئله هر که بگوید اگر فلان بنده را مالک شوم آزاد است چون مالک شد آزاد کرد و اگر گفت  
 زید یا یذ فلان بنده من آزاد است چون زید یا یذ بنده مذکور شد آزاد شود مسئله اگر بنده حرم مسلمان باشد از حرم  
 پدر اسلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی کثیر که خود را در نکاح کسی آزاد کرد و کثیر که در کم از ششماه فرزند او و فرزند  
 نیز آزاد شود و کلا آن چون کلا کثیر که خواجه کثیر را باشد و اگر بنده ششماه آورده است و دلیلی نیز خواجه کثیر که  
 مگر آنکه زوج کثیر که بنده بود و خواجه و دیر آزاد کرده باشد پس این هنگام آن نفع و لا فرزند خود را بخا خواجه خود  
 کذا فی علم الفرائض مسئله ولد زن تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر زن و زن آن آزاد است آزاد باشد و اگر بنده است  
 بود اگر آزاد کرده شده است چنان باشد و اگر در حد کتابت نکات باشد و اگر مدبره است مدبر بود مسئله ولد  
 کثیر که از زوج او بود بنده خواجه کثیر که باشد و ولد او که از خواجه باشد آزاد بود باب عتق لبعض مسئله  
 اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانکه گفت تصفیه تو یا ملت تو یا ربع تو آزاد نزد یک امام همان بعض آزاد  
 شد



[illegible]

حصه تو بس نصف باقی را میان هر دو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه در آید غلام من آزاد و دیگری گفت  
 اگر زید در خانه ندر آید غلام من آزاد و خود را معلوم کند که زید در آید یا ندر آید غلام من هر یکی آزاد شود زیرا که جهالت جانشند  
 پس با وجود جهالت جانش حکم یکی کردن متنع باشد مسئله اگر غلامی بخردن یا بهیبه یا بصیت یا بارت در ملک دیگران بکشد  
 ایشان بذر غلام بود یا بدیقهتی بپسوردار رسید او خرید در هر دو صورت حصه پدر آزاد شود و بر شریک بر پدر ضمان  
 لازم نیاید اگر چه شریک پیش از شرکت پدر علم پدری وی نباشد پس شریک یا خیار است در آنکه حصه خود را آزاد کند یا بقدر  
 اقتضای سهمی بکند از نزدیک صاحبیه و غیر اراث اگر شریک موسرست حصه شریک ضامن شود و اگر موسرست از نزدیک  
 حصه خود سهمی بکند و در اراث هیچ وجه ضمان لازم نشود زیرا که ملک اراث خدایاری نیست و امام میگوید و غیر اراث  
 ضمان لازم نیاید اگر چه شریک موسر بود زیرا که وی خود بضرر خود راضی شده است و جهل می حجت نیست مسئله  
 اگر شخصی بعضی بنده را از خود اجدا و خرید بعد از آن بعضی باقی را پدر بنده که غنی است از خود اجدا خرید شخص خیار است  
 در آنکه پدر را بقدر حصه خود ضمان بگیرد یا از بنده بقدر آن سهمی بکند زیرا که بضرر خود راضی نشده است و نزدیک  
 صاحب ضمان لازم میشود زیرا که موسرست و شخص بضرر خود راضی نشده است مسئله اگر یکی از شرکاء شریک  
 مذکور در و شریک دیگر حصه خود را آزاد نمود و موسر نذر ذی الام شریک سیوم بقدر حصه خود بر ضمان بگیرد و پدر بقدر  
 ثلث بنده که بعد تدبیر است متفق رضامن بگیرد و نزدیک صاحبیه بر بر اگر پدر شریک ضامن شود خواه غنی باشد خواه  
 فقیر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عویت مسئله اگر یکی از شرکاء تراز کرد که کثیر که شریک  
 ام ولد شریک من است و شریک اذن آنکار نمود و نزدیک ام بگوید و در خدمت منکر باشد و بگوید و بگوید و بگوید  
 متقار قرار کرده است که اولین کثیر که حتی نمانده است و منکر میداند که در میان پدر و شریک است پس مقرا با قاروی  
 در آن حتی نباشد و منکر در زیاد از حصه سی حق ثابت نشود و نزدیک صاحبیه کثیر که بقدر حصه منکر سهمی کند بعد از  
 آزاد شود زیرا که چون منکر او را مقرا تصدیق کند او را مقرب مقرب نقلت پس گوید که وی باستیداک کثیر که  
 بر نفس خود اقرار کرد پس شریک بقدر حصه خود سهمی کند مسئله اگر ام ولد میان دو شریک باشد و یکی از او  
 او را آزاد کند و ذی الام و حصه دیگر ضامن نشود اگر چه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان ام ولد اقصیت نیست  
 و نزدیک هم است متفق موسرست بقدر حصه شریک ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک این قیمت دارد مسئله شخصی

علاقم دارد و غلام که حاضر بود گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از ایشان غایت و سیوی حاضر ندی باز گفت یکی از  
آزاد و بی سیاهم غلامیکه در هر دو گفتن حاضر بود و از سیاهم آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد کرد و از دو دیگر یک واحد  
و گفتن دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد دلیل بر دو در جبهه کورست و اگر خواهد کرد و در نفس  
این گفت و بعد از سوت خواجگان ایشان او قبول نکند و خواه را بغیر ازین قسم غلام مال گیر نیست و نیست هر سه غلام برابر است  
تجین غلام را چون سهام حق او هست حصه اعتبار کنند و غلامیکه در هر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه  
آزاد شود و در وقت چهار باقی کسی کند و از هر واحد دیگر دو خنده آزاد شود و هر یکی دو قیمت پنج باقی کسی کند و از یک نام محمد را واحد  
شخص اعتبار کند از غلامی که حاضر مانده است حصه آزاد شود و در وقت سه باقی کسی کند و از آنکه غایت شده است دو حصه  
و در وقت چهار قسمی کند و از غلامیکه داخل شد یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سهم کند و اگر توضیح این را خواهد پی  
کرد در جبهه این را مفصل و همین ذکر کردم مسئله شخصی که زن دارد و هر سه برابر است و وی هیچ یکی طلق نکند و با وجود  
که حاضر بود گفت یکی از شما طلاق بعد از آن چون یکی از این غایت و سیوی حاضر شد وی باز گفت یکی از شما  
از هر زنیکه حاضر مانده است شش قط شود و از هر زنیکه یک گشته است و شش قط کرد و از هر زنیکه حاضر شده است شش  
شود زیرا که گفتن اول نصف هر یک زن ساقط شده است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه  
گشته است پس از هر واحد ربع هر ساقط شود که آن دو شش است و گفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع نام  
هر شش است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک شش از هر واحد ساقط شود  
پس هر دو گفتن از آنکه حاضر مانده است شش ساقط باشد و از آنکه غایت است شش و از آنکه حاضر شده است  
یک شش مسئله اگر شخصی دوزن خود را گفت یکی از شما طلاق بعد از آن با یکی طلق کرد یا یکی بر دو دوم طلاق وضع  
نیز که بوی یکی معلوم شد که مردی دوم بود و بدین یکی غیر از دوم محل طلاق نماز این نبود مسئله اینجا تقریباً مذکور  
شده است اول تقریباً بایق و ثانی تقریباً بحق مسئله اگر شخصی دوزن خود را گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از  
یا یکی را یکی بنحید بالصدق کرده بوی مسلم نمود یا یکی بر دو یا یکی هم و در سیه کلام ازین تصریها معلوم شد که اگر دوم  
بود یا مجرد و یکی یکی نزدیک امام معلوم نشود که اگر دوم بود و از یک صاحبیه معلوم شود چنانکه دلیل بر دو در عرض  
است مسئله اگر شخصی که زن خود را گفت اگر اول پس را از این بی تو آزاد و وی یک سهم و یکی خن را از این بی تو

هیچ یکی معلوم نیست که کثیر که و غیره خیر آزاد شود و هر بنده ماند زیرا که اگر بر سر اول است کثیر که و خیر او هر دو آزاد است  
 و اگر اگر خیر است چنانچه اگر او نیست پس نیمه او آزاد شود و هر بنده باشد زیرا که اگر او نیست پس هر دو بعد از آن تو  
 بر سر اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی از او غلام خود آزاد کرده است نزدیک نام گواهی  
 اهل بود زیرا که معنی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد و شهادت بی دعوی روانه کند و بی شهادت اگر  
 هر دو گواه بر مرض موت او ایجاب از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی از او را از بنده خود کرده است یا بگویند که  
 وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی از او را بنده خود مدبر یا حجت گواهی داده بود زیرا که تدبیر بهر حال صحت باشد  
 و حق در مرض موت صحت بود گواهی بی دعوی در صحت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی از او را  
 خود طلاق داده است با اتفاق روانه بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حق  
 شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر کنند به خلاف اگر بگویند که یکی از او را و کثیر که خود آزاد کرده است نزدیک نام  
 روانه بود زیرا که حق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن حق تحریم فرج باشد چنانکه  
 برآوردی بخرید که معین ای می باشد یا بحلف الحق مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه آیم هر بنده که آن روز مرست آزاد  
 هر بنده که مرست آزاد و در وقت در آن هر بنده که پیش از سوگند در ملک در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه آیم  
 مرست یا گفت هر بنده که بعضی در ملک مرست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک باشد فردا آزاد شود و بخلاف  
 که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده من که نرسیده  
 آنرا بعد از آن بخرید که او در کم از شش ماه پس از آن آزاد شود زیرا که ولد یک در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر  
 ویرا آزاد شد وی نیز آزاد باشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آنرا و کثیر که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز  
 وی آزاد کرد و کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مرست یا گفت هر بنده که مالک شوم بعد موت من آزاد کنم  
 پیش از گفتن نام کسی باشد مدبر شود آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک وی در آمده است مدبر نکرد اما بعد از مرگ  
 هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفرود شد جایز باشد و فروختن اول را بخواهد و چه هر دو در ترخیص گواهی  
 مسئله هر که مرسته خود را گفت تواند وی نیز را بنده آزاد قبول نمود زیرا که آزاد شود و آن نیز را بنده لازم که در

و اگر اگر خیر است چنانچه اگر او نیست پس نیمه او آزاد شود و هر بنده باشد زیرا که اگر او نیست پس هر دو بعد از آن تو  
 بر سر اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی از او غلام خود آزاد کرده است نزدیک نام گواهی  
 اهل بود زیرا که معنی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد و شهادت بی دعوی روانه کند و بی شهادت اگر  
 هر دو گواه بر مرض موت او ایجاب از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی از او را از بنده خود کرده است یا بگویند که  
 وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی از او را بنده خود مدبر یا حجت گواهی داده بود زیرا که تدبیر بهر حال صحت باشد  
 و حق در مرض موت صحت بود گواهی بی دعوی در صحت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی از او را  
 خود طلاق داده است با اتفاق روانه بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حق  
 شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر کنند به خلاف اگر بگویند که یکی از او را و کثیر که خود آزاد کرده است نزدیک نام  
 روانه بود زیرا که حق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن حق تحریم فرج باشد چنانکه  
 برآوردی بخرید که معین ای می باشد یا بحلف الحق مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه آیم هر بنده که آن روز مرست آزاد  
 هر بنده که مرست آزاد و در وقت در آن هر بنده که پیش از سوگند در ملک در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه آیم  
 مرست یا گفت هر بنده که بعضی در ملک مرست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک باشد فردا آزاد شود و بخلاف  
 که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده من که نرسیده  
 آنرا بعد از آن بخرید که او در کم از شش ماه پس از آن آزاد شود زیرا که ولد یک در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر  
 ویرا آزاد شد وی نیز آزاد باشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آنرا و کثیر که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز  
 وی آزاد کرد و کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مرست یا گفت هر بنده که مالک شوم بعد موت من آزاد کنم  
 پیش از گفتن نام کسی باشد مدبر شود آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک وی در آمده است مدبر نکرد اما بعد از مرگ  
 هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفرود شد جایز باشد و فروختن اول را بخواهد و چه هر دو در ترخیص گواهی  
 مسئله هر که مرسته خود را گفت تواند وی نیز را بنده آزاد قبول نمود زیرا که آزاد شود و آن نیز را بنده لازم که در

۱۳۹

و اگر اگر خیر است چنانچه اگر او نیست پس نیمه او آزاد شود و هر بنده باشد زیرا که اگر او نیست پس هر دو بعد از آن تو  
 بر سر اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی از او غلام خود آزاد کرده است نزدیک نام گواهی  
 اهل بود زیرا که معنی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد و شهادت بی دعوی روانه کند و بی شهادت اگر  
 هر دو گواه بر مرض موت او ایجاب از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی از او را از بنده خود کرده است یا بگویند که  
 وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی از او را بنده خود مدبر یا حجت گواهی داده بود زیرا که تدبیر بهر حال صحت باشد  
 و حق در مرض موت صحت بود گواهی بی دعوی در صحت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی از او را  
 خود طلاق داده است با اتفاق روانه بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حق  
 شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن خبر کنند به خلاف اگر بگویند که یکی از او را و کثیر که خود آزاد کرده است نزدیک نام  
 روانه بود زیرا که حق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن حق تحریم فرج باشد چنانکه  
 برآوردی بخرید که معین ای می باشد یا بحلف الحق مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه آیم هر بنده که آن روز مرست آزاد  
 هر بنده که مرست آزاد و در وقت در آن هر بنده که پیش از سوگند در ملک در آمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه آیم  
 مرست یا گفت هر بنده که بعضی در ملک مرست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک باشد فردا آزاد شود و بخلاف  
 که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده من که نرسیده  
 آنرا بعد از آن بخرید که او در کم از شش ماه پس از آن آزاد شود زیرا که ولد یک در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر  
 ویرا آزاد شد وی نیز آزاد باشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آنرا و کثیر که وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد نیز  
 وی آزاد کرد و کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مرست یا گفت هر بنده که مالک شوم بعد موت من آزاد کنم  
 پیش از گفتن نام کسی باشد مدبر شود آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک وی در آمده است مدبر نکرد اما بعد از مرگ  
 هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفرود شد جایز باشد و فروختن اول را بخواهد و چه هر دو در ترخیص گواهی  
 مسئله هر که مرسته خود را گفت تواند وی نیز را بنده آزاد قبول نمود زیرا که آزاد شود و آن نیز را بنده لازم که در

[illegible][illegible]

وختشیدن دی را بود و در ارت در آمدن کسی جایز نباشد و دلیل قول پیغمبر علیه السلام المذبر لا یباع ولا یورث  
و هو حر من الثلث کذا فی الہدایہ مسئلہ چون خواجہ مدبر میرزا و ثلث مال فی مدبر آزاد شود اگر چه خواجہ یا غیر از مدبر مال  
دیگر نباشد یک یک مدبر بر سر حصہ آزاد شود و در قیمت و ثلث خود برای ارشاد کسی کند و اگر دین خواجہ تمام قیمت مدبر را  
باشد در تمام قیمت خود سی نمایند زیرا کہ تحقیق کہ معلق بہوت باشد حکم و صحت دارد مسئلہ اگر خواجہ مدبر کردن بنده خود را  
محقق کرد چنانکہ گفت اگر دین من بمیرم تو آزاد یا گفت اگر در سفر بمیرم تو آزاد یا گفت اگر تا کی بمیرم تو آزاد و مدبر شود  
و پیش از مرگ مدبر خواجہ فریضه او یا خشنیدن او را بود و چون خواجہ بخت مذکور بر بندگی مثل مدبر ثلث مال آزاد  
زیرا کہ دین او را بخیر برد و کذا فی الہدایہ فی الاستیلا و مسئلہ اگر کثیر کہ از خواجہ خود فرزند او را اگر پیش از خرید  
بفکاح آورده باشد بفرق دی و خشنیدن دی را نبود و وحی کردن و متحد فرعون و بفرعون می ستادن و کسی نریز کردن  
جایز نباشد کذا فی الہدایہ بعد از دین خود از تمام مال خواجہ آزاد شود و از دین خواجہ بر وی لازم نیاید مسئلہ مدبر کثیر  
از خواجہ او بی او از خواجہ ثبات نشود زیرا کہ کثیر کہ واس ضعیف است و دلیل او اترا و ثبات شود مگر آنکہ خواجہ کار کند  
نیست زیرا کہ ام ولد و فاس متوسط است و دلیل از صبی او ثبات شود و با کار خان لازم آید زیرا کہ زوج و فاس حق  
مسئلہ اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد بر نصرانی اسلام عرض کند اگر وی نیز اسلام آورد بجال خود باشد و اگر وحی سلام دادم  
تقدیر قیمت خود برای نصرانی کند بعد از آن آزاد گردد و نزدیکی نام زنی و با بعل آزاد شود و حایه قیمت بر وی نباشد کذا فی  
مسئلہ اگر کثیر کہ شتر کرد فرزند او یکی از دینش یک عوی کرد که فرزند وی را بر سن استیلا و دی ثبات شود و کثیر کہ ام ولد و  
گردد و برای دیگر نصف قیمت کثیر کہ را نصف عقر از اضافی شود و ولد کثیر کہ را صامن نشود زیرا کہ پیش از غلوق در ملک  
گشته است تفصیل این در جہیت و اگر پدر و شریک عوی کرد فرزند بر دین ثبات شود و کثیر کہ از بر دین ام ولد باشد و بر سر حصہ  
برای یک نصف عقر لازم شود و آن بر سر سراسر خط گردد و ولد از بر واحد میراث کامل بر دین و از وی میراث یک بر سر ستاند  
و از این خود بر قیمت کنند و نزدیکی نام شافعی رجوع بقول خائف کنند کہ وی علما باید از بر سر بران دین باشد مسئلہ  
اگر خواجہ کثیر کہ خود را مکتوبات بعد از آن او را وحی کرد و کثیر کہ بعد از شش ماه فرزند او را و دین عوی کرد که این فرزند از سن  
و کثیر کہ او را تصدیق نمود ثبات شد و دین خواجہ عقر کثیر کہ قیمت فرزند لازم آید و کثیر کہ ام ولد وی نگردد و نزدیکی نام ابو یوسف  
و تصدیق کثیر کہ ثبات شد و اگر کثیر کہ خواجہ او در عوی نسبت کند کثیر کہ بن و ولد خواجہ ثبات نشود مگر آنکہ خواجہ در وقت

[illegible]

و ان خست سلا و انصاح  
پس ایسی و انصاح

[illegible]



[illegible]

وینا لکڑی وینا  
فردا روز وینا  
نہد ام احام  
ورشا رشتہ لا یصل  
کر الیت



[illegible]

عمر الجديس  
و در سبها الجديس  
دورین زمانه  
الدين والزبد  
وفى لايحق  
نذر البس جاكل  
عليك ان حجت  
رعيك او الدين  
فاكله قرا  
شتر از اجل  
لا يكلم ناراجي

که طعام غذا خوردیم و گوار صبح تا ظهر زیاد از نصف سیری خورد جان می شود و بخورد یکدوم و نیمه جانت نگردد  
 و اگر بقدر سیری سیر خورد شهری حانت شود و بدوی حانت نگردد که انانی جامع الیومز مسئله اگر سوگند خورد که  
 نیا شام یا سوگند خورد که خورد یا سوگند خورد که نشوید و نیست کرد معین است ادرا اعتبار نکنند زیرا که نیست  
 در ملفوظ باشد زیرا که نیست برای تعیین خبر نیست که محتمل لفظ بود و دوی در لفظ خبری ذکر نگردد است که نیست  
 آنرا معین ساز پس هر چه آتشاید بخورد یا بشوید حانت شود که انانی الیه الهی الکفایه و اگر سوگند خورد که طعام بخورم  
 یا سوگند خورد که جامه بپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشام و نیست کرد معین بخورد هدیت وی معتبر باشد و اگر  
 آنرا اعتبار نکنند زیرا که انطعام است پس نیست تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را بی بنیه اعتبار کنند  
 که در غیر من لکبت مسئله اگر سوگند خورد که اگر در آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود بعد از آن همچون  
 ریخته شد نزدیک طرفین حانت نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانت شود سوگند بخورد یا باشد یا اطلاق یا بوقوع  
 بود زیرا که نزدیک طرفین امکان بر شرط است صحیح حلف را نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد  
 که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امر و زرا اگر در کوزه آب نیست نزدیک طرفین حانت نشود و نزدیک امام ابو یوسف  
 حانت شود و اگر بود ریخته شد نزدیک همه حانت کرد مسئله اگر سوگند خورد که بر تهمان رود یا سوگند خورد که فلان  
 سنگ را زرد گردانم یا سوگند خورد که زرد را بکشد و دوی میداند که زید مرده است سوگند جایز بود زیرا که برات  
 ازان متصور باشد زیرا که ممکن است که حق تعالی در حق بعضی او یا بر این چیزها داخل کند چون کلمات و غیر است  
 بالفعل حانت شود و در صورت سیوم اگر از مردن زید خبر نداشت حانت نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود  
 نزنند بعد از آن بر اگر گفت من مقام و در ساندن الم او را از رموی کشید یا خفه کرد یا بدندان گزید حانت نشود  
 زیرا که اینها در حکم زدن است اما اگر جراحت کرده است حانت نگردد که انانی جامع الیومز مسئله اگر سوگند خورد که با  
 گفت مرد و چه خورد که اگر ایستاد تو بپوشم بدی باشد بعد از آن بنیه خرید و زوجه او ازان رسیاست چون  
 بافته شد و دوی ازان جامه بپوشید انجامه بدی باشد یعنی آنرا بکشد فرستد تا بر فقره تصدیق کند و نزدیک حضرت  
 اگر در زلف بنیه در خاک او بود حانت نشود پس چنین کند و اگر نه حانت نشود مسئله اگر سوگند خورد که زین بپوشد  
 بعد از آن گشتی زین بپوشید حانت نشود و اگر گشتی فقره پوشیده است حانت نگردد زیرا که انگشت

از روز زیوریت و از فقر و زیوریت و اگر رشته مروارید پوشید نزد یک صاحب جانت شود اگر چه رشته مرصع نباشد  
 و نزد یک امام جانت نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیرا که رشته مروارید که مرصع نبود نزد یک امام زیوریت و نزد یک صاحب  
 زیوریت و بیفتی مسئله اگر سگند خورده که بر این خواس خواب نکند بعد از آن جادو شب انداخت خواب که دقات شود  
 زیرا که جادو شتابی و اسب است و اگر بر این خواس دیگر انداخت خواب رفت حانت نشود زیرا که فرانس دیگر  
 تابع خواس اول نشود مسئله اگر سگند خورده که بر زمین نه نشیند و بر کلیم یا ربور یا که بر زمین فرش کرد و اند  
 نشست حانت نشود زیرا که در عرف بر زمین نه نشسته است و اگر نشست چنانکه میان وی و میان زمین  
 لباس می حائل شد حانت نشود زیرا که در عرف بر زمین نه نشسته است و در جامع الرموز میگوید اگر جاهل یا ترس  
 بر زمین فرس کرده نشست حانت نشود مسئله اگر سگند خورده که برین تخت نه نشیند و بالای آن فرش کرد  
 حانت نشود زیرا که فرش تخت تابع تخت است بنا بر آنکه تختین تخت به غیرین عادت نیست اما اگر بالای آن  
 تخت دیگر انداخت و بر آن نشست حانت نکند زیرا که تخت دیگر تابع تخت اول نبوده مسئله اگر سگند خورده  
 که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هرگاه که بکند حانت نشود و اگر سگند خورده که فلان کار را نخواهم کرد چون  
 خود یکبار کند حانت نشود مسئله اگر سگند خورده باین که گفت بپایه رفیق را که بگوید بخود لازم کردم حج و یا عمر یا  
 کوفه واجب شود و اگر در راه سوار شد لازم کرد و در جامع الرموز میگوید از در خانه خود بپایه رفیق لازم کرد  
 مگر آنکه قدرت نداشت نه نشسته باشد و نزدیک بعضی از موضع احرام بپایه رفیق لازم شود و اگر سگند خورده باینکه گفت خود  
 لازم کردم بر آمدن یا رفیق البوی که بگوید سگند خورده باینکه بخود لازم کردم بپایه رفیق را البوی حرم یا بسوی  
 مسجد حرام یا بسوی صفایا البوی مریه نزدیک امام هیچ لازم نشود و نزدیک صاحبیه بر کج یا عمر بپایه رفیق  
 و هیچ مسئله هر که بنده خود را گفت اگر اسال هر چه کنم تو آزاد گردانندی گفت که من اسال حج کردم و دو گواه  
 گواهی دادند که این شخص اسال مسکونه ضمیمه است نزدیک شریف منبیه آزاد نشود زیرا که شهادت بر نفسی مدو شده  
 و نزدیک امام محمد آزاد نشود زیرا که شهادت چندی که شهادت بر امر معلوم است و از آن لازم می آید که حج کرده است  
 و نفسی که علم شاهد آن محیط باشد و بنبر که اثبات است کما بین فی اصول الفقه و در جامع الرموز میگوید امر منفی  
 بهیچ وجه شهادت ثابت نشود هر که سگند خورده که روزه ندارد و چنانچه بر نیت روزه است اگر در او شک کند

[illegible]

و در این کتاب نویسم بعد از آن اگر شخصی بخواهد حائض شود و اگر نه حائض نشود که از این جامع  
 مسئله اگر سوگند خورد که از خون عیصل کند بعد از آن که میل می صلح کرد حائض شود و نیز اگر سوگند خورد که بعد از این چیزی  
 بنخشم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که بوی قرض نستانم یا  
 سوگند خورد که پیش می مانم یا سوگند خورد که انا و لعلی ندام یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت بدهم  
 یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت بگیرم یا سوگند خورد که هیچ نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزد یا سوگند خورد که درین  
 او نگویم یا سوگند خورد که درین خود را از دست ندهم یا سوگند خورد که خانه بنا نکنم یا سوگند خورد که جامه نزنم یا سوگند خورد که کبار  
 نباشم یا سوگند خورد که او را سوار کنم بعد از آن که میل می یکی از این چیزها کرد حائض شود زیرا که ما و اینها با هم مختل  
 پس گوید که اینها را در این چیزها که در این است که حقوق این حقوق بجانب اینها شود مسئله اگر سوگند خورد که بخورد یا  
 سوگند خورد که نفرشد یا سوگند خورد که بکشد یا سوگند خورد که بکشد یا سوگند خورد که بکشد یا سوگند خورد که بکشد یا سوگند  
 که نیت نکند یا سوگند خورد که در خود را نزد بعد از آن که میل می یکی از این چیزها کرد حائض شود زیرا که در این حقوق مختل  
 میان میکیل اینها شود و موکل چیزها که در این است که حائض گردد و فرق در زن بنده و در زن که نیست که در بنده که  
 جایز نیست و در زن جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز نیست بخلاف ملک که آن مال نیست که وکالت  
 در آن جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد از آن که آن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت یا  
 حائض نشود اگر چه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حائض شود و هو القیاس زیرا که  
 و حقیقت سخن نیست مسئله هر که سوگند خورد باین گفت روز یک بعد از آن سخن کند زن او را طلاق چون او می سخن کند

[illegible]





[illegible]

۱۵۴  
 باخونده باشد یا زده باشد در ترجمه این را بمقتضی دل را دردم اگر خواهی که تحقیق این را فقه شوی فایده هر الیه مسئله اگر آن با چه  
 خود گفت تو بر من زن میخوایستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه درست از اطلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر  
 گفت نیت من غیر آن بود و عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند که ابی محمد و مسئله حد و شرع عقوبتی است  
 معین که برای حق بعد و امثال امر و واجب و تعزیر و قصاص نیست بنا بر آنکه تعزیر بین نیست و قصاص حق و قصاص است  
 و در جامع الامور میگوید که قصاص قتل مرتد از حد است مسئله زن که بر آن حد و جثه غایب شدن اکثر خشفه و قتل است  
 و قتل فی مشبهاته که در مکاتح یاد ملکات قبیه یاد شده آن نکات باشد پس اگر مقصود باین تاثلت را و طی کرد حد و نیز  
 از شبهه ملکات علی نیت قتل اگر کسی یا مجنون و قبل از نیت قتل غیرت هتایت یا در برشته تها یا در بر غلام  
 و غیل کند حد لازم نیاید و نیز اگر اکثر که شتر که را یا منکو نکاح فاسد و طی کرد حد و نیز مسئله زن که ثابت نشود و دیگر گویا چهار مرتبه  
 در یک مجلس زن را صیغ کنانی هتایت که بی نام یا قاضی از گواهان حقیقت زن را برسد که زنا چه چیز است وی چگونه زنا کرده است  
 و گویا کرده و قوت کرده است و دیگر که در هتایت زیر که بعضی مردم هر وظیفی حرام زن را گویند و نیز دیدن نامحرم را در ساس کردن آن را در  
 زن نامند و نیز التها تعزیر و طی در آن زن را گویند و نیز زن که در در حری یا در این باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر  
 از وقت زن یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در و طی بشم چون و طی کردن پدر کنیز که بر خود را حرام نگردد و این سوال  
 کردن از حقیقت زنا چاره نبوده مسئله چون گواهان گویا زن که دیده ایم او را که وی بطلان زن در فوج او چون میل در کمال زن که  
 و قاضی ایشان را در بر غلامی زن که در یک مجلس یا حکم نماند و نیز اگر زانی در چهار یا پنج مختلف او را کرد و بر وی حاکم کند و نیز میگوید که در مجلس او را در  
 و گویا دیگر تر از حقیقت بود یا دیوانه بودی و بر آن در و در مجلس یا حاکم نماند و نیز اگر گواهان پرسید بود از حقیقت زن یا سوال کنند از وقت زن  
 از وی پرسید زیرا که سوال از وقت برای تمام اقسام بود و آن در او مفید نیست و نفی بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که حکم  
 است که در وقت حدیثا کرده باشد چون از سوال خلج شود و حقیقت که رجوع از او را بر وی تعلیق نماید چنانکه گویا که شاید بود  
 ساس کرده باشد یا در او پیشینده یا با و طی بشم که در هتایت اگر از او را خود برگشت بگذارد اگر چه در عین زن حد برگشت  
 که زانی جامع الامور مسئله اگر زانی محض باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زانی از نکاح صحیح و طی کرده باشد او را در حد  
 و صیغ سنگ کند اول گواهان سنگ زن نیز که در رجیم واجب است که شروع از گواهان باشد که زانی جامع الامور بعد از آن  
 امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از آن مردم سنگ زنند آنکه ملاک شود و در مقرر شروع از امام یا قاضی کند که زانی جامع الامور

باخونده باشد یا زده باشد در ترجمه این را بمقتضی دل را دردم اگر خواهی که تحقیق این را فقه شوی فایده هر الیه مسئله اگر آن با چه  
 خود گفت تو بر من زن میخوایستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه درست از اطلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر  
 گفت نیت من غیر آن بود و عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند که ابی محمد و مسئله حد و شرع عقوبتی است  
 معین که برای حق بعد و امثال امر و واجب و تعزیر و قصاص نیست بنا بر آنکه تعزیر بین نیست و قصاص حق و قصاص است  
 و در جامع الامور میگوید که قصاص قتل مرتد از حد است مسئله زن که بر آن حد و جثه غایب شدن اکثر خشفه و قتل است  
 و قتل فی مشبهاته که در مکاتح یاد ملکات قبیه یاد شده آن نکات باشد پس اگر مقصود باین تاثلت را و طی کرد حد و نیز  
 از شبهه ملکات علی نیت قتل اگر کسی یا مجنون و قبل از نیت قتل غیرت هتایت یا در برشته تها یا در بر غلام  
 و غیل کند حد لازم نیاید و نیز اگر اکثر که شتر که را یا منکو نکاح فاسد و طی کرد حد و نیز مسئله زن که ثابت نشود و دیگر گویا چهار مرتبه  
 در یک مجلس زن را صیغ کنانی هتایت که بی نام یا قاضی از گواهان حقیقت زن را برسد که زنا چه چیز است وی چگونه زنا کرده است  
 و گویا کرده و قوت کرده است و دیگر که در هتایت زیر که بعضی مردم هر وظیفی حرام زن را گویند و نیز دیدن نامحرم را در ساس کردن آن را در  
 زن نامند و نیز التها تعزیر و طی در آن زن را گویند و نیز زن که در در حری یا در این باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر  
 از وقت زن یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در و طی بشم چون و طی کردن پدر کنیز که بر خود را حرام نگردد و این سوال  
 کردن از حقیقت زنا چاره نبوده مسئله چون گواهان گویا زن که دیده ایم او را که وی بطلان زن در فوج او چون میل در کمال زن که  
 و قاضی ایشان را در بر غلامی زن که در یک مجلس یا حکم نماند و نیز اگر زانی در چهار یا پنج مختلف او را کرد و بر وی حاکم کند و نیز میگوید که در مجلس او را در  
 و گویا دیگر تر از حقیقت بود یا دیوانه بودی و بر آن در و در مجلس یا حاکم نماند و نیز اگر گواهان پرسید بود از حقیقت زن یا سوال کنند از وقت زن  
 از وی پرسید زیرا که سوال از وقت برای تمام اقسام بود و آن در او مفید نیست و نفی بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که حکم  
 است که در وقت حدیثا کرده باشد چون از سوال خلج شود و حقیقت که رجوع از او را بر وی تعلیق نماید چنانکه گویا که شاید بود  
 ساس کرده باشد یا در او پیشینده یا با و طی بشم که در هتایت اگر از او را خود برگشت بگذارد اگر چه در عین زن حد برگشت  
 که زانی جامع الامور مسئله اگر زانی محض باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زانی از نکاح صحیح و طی کرده باشد او را در حد  
 و صیغ سنگ کند اول گواهان سنگ زن نیز که در رجیم واجب است که شروع از گواهان باشد که زانی جامع الامور بعد از آن  
 امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از آن مردم سنگ زنند آنکه ملاک شود و در مقرر شروع از امام یا قاضی کند که زانی جامع الامور

۱۵۴  
 باخونده باشد یا زده باشد در ترجمه این را بمقتضی دل را دردم اگر خواهی که تحقیق این را فقه شوی فایده هر الیه مسئله اگر آن با چه  
 خود گفت تو بر من زن میخوایستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه درست از اطلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر  
 گفت نیت من غیر آن بود و عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند که ابی محمد و مسئله حد و شرع عقوبتی است  
 معین که برای حق بعد و امثال امر و واجب و تعزیر و قصاص نیست بنا بر آنکه تعزیر بین نیست و قصاص حق و قصاص است  
 و در جامع الامور میگوید که قصاص قتل مرتد از حد است مسئله زن که بر آن حد و جثه غایب شدن اکثر خشفه و قتل است  
 و قتل فی مشبهاته که در مکاتح یاد ملکات قبیه یاد شده آن نکات باشد پس اگر مقصود باین تاثلت را و طی کرد حد و نیز  
 از شبهه ملکات علی نیت قتل اگر کسی یا مجنون و قبل از نیت قتل غیرت هتایت یا در برشته تها یا در بر غلام  
 و غیل کند حد لازم نیاید و نیز اگر اکثر که شتر که را یا منکو نکاح فاسد و طی کرد حد و نیز مسئله زن که ثابت نشود و دیگر گویا چهار مرتبه  
 در یک مجلس زن را صیغ کنانی هتایت که بی نام یا قاضی از گواهان حقیقت زن را برسد که زنا چه چیز است وی چگونه زنا کرده است  
 و گویا کرده و قوت کرده است و دیگر که در هتایت زیر که بعضی مردم هر وظیفی حرام زن را گویند و نیز دیدن نامحرم را در ساس کردن آن را در  
 زن نامند و نیز التها تعزیر و طی در آن زن را گویند و نیز زن که در در حری یا در این باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر  
 از وقت زن یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در و طی بشم چون و طی کردن پدر کنیز که بر خود را حرام نگردد و این سوال  
 کردن از حقیقت زنا چاره نبوده مسئله چون گواهان گویا زن که دیده ایم او را که وی بطلان زن در فوج او چون میل در کمال زن که  
 و قاضی ایشان را در بر غلامی زن که در یک مجلس یا حکم نماند و نیز اگر زانی در چهار یا پنج مختلف او را کرد و بر وی حاکم کند و نیز میگوید که در مجلس او را در  
 و گویا دیگر تر از حقیقت بود یا دیوانه بودی و بر آن در و در مجلس یا حاکم نماند و نیز اگر گواهان پرسید بود از حقیقت زن یا سوال کنند از وقت زن  
 از وی پرسید زیرا که سوال از وقت برای تمام اقسام بود و آن در او مفید نیست و نفی بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که حکم  
 است که در وقت حدیثا کرده باشد چون از سوال خلج شود و حقیقت که رجوع از او را بر وی تعلیق نماید چنانکه گویا که شاید بود  
 ساس کرده باشد یا در او پیشینده یا با و طی بشم که در هتایت اگر از او را خود برگشت بگذارد اگر چه در عین زن حد برگشت  
 که زانی جامع الامور مسئله اگر زانی محض باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زانی از نکاح صحیح و طی کرده باشد او را در حد  
 و صیغ سنگ کند اول گواهان سنگ زن نیز که در رجیم واجب است که شروع از گواهان باشد که زانی جامع الامور بعد از آن  
 امام یا قاضی سنگ اندازد و بعد از آن مردم سنگ زنند آنکه ملاک شود و در مقرر شروع از امام یا قاضی کند که زانی جامع الامور



الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
القدرة ذمى باخرية وجرى باذمية ناكرد بر ذمى و ذميه لازم شود و بر جرئ و جرئيه لازم شود و ناكرد اگر از جرئ  
و جرئيه در اعراب ز نامى شد بر اين حد لازم نيايد پس در اسلام نيز لازم نيايد و ناكرد امام ابو يوسف بر چه حد لازم  
و يكى قول از امام محمد اگر ذمى بجرئيه ناكرد ده است بر ذمى حد لازم آيد و اگر جرئى بذميه ناكرد بر چه چيز و اگر جرئيه  
اگر زنى را بر نوشته فرستاد و گفت اين زن زده است و آن زن جدا شود و بطولى آن بچو حد لازم نشود و مهم آن بر طولى كنده  
و اگر بچو مسئله اگر طولى كند بچو مرزنى را كند بچو وى او را حلال نبود و نيك نام بر دوى حد لازم نشود و نيك نام  
ساقط ميكند حد را مسئله بطولى بهر حيله لازم نشود و تغير لازم كند و نيك نام بطولى بهر حيله جانيست است كه در آن حد مقتدر است  
كدامى خاشا بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام بر دوى حد لازم نشود و نيك نام بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام  
شود و نيك نام بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام بر دوى حد لازم نشود و نيك نام بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام  
نيت بنا بر آنكه صحابه رضى الله عنهم در موجب آن اختلاف دارند و نيك نام بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام  
دو بار بايد نيك نام بر دوى حد لازم نشود و نيك نام بچو مسئله هر كه كوطت كند و نيك نام بر دوى حد لازم نشود و نيك نام  
يكى از اين مامور تغير كند مسئله هر كه در اعراب ياد و از جرئى ناكرد و بد اسلام آمد بر آن اقرار نمود و بر دوى حد لازم نشود  
در آن نيك نام شافعى لازم شود مسئله اگر غير مكلف مكلفه ناكرد و بر چه چيز امام حد لازم نشود و نيك نام شافعى لازم شود مسئله  
واجب و اگر مكلف بغير مكلفه ناكرد و بر مكلف اتفاق حد لازم شود كذا فى الهداية مسئله اگر يكى اقرار نيك نام كند و ديگرى  
بنكاح كند ساقط شود مسئله هر كه بغير شخص ناكرد و نيك نام بر آن بلاك شد و قيمه كينز كند بر دوى حد لازم شود مسئله اگر از امام  
بالاى آن امام ديگر نيت موجب حد صادر شد بر دوى حد لازم نشود و نيك نام بر آن حد حقوق الله تعالى است و امام از جانب مقتضا  
صاحب آن حق است اما اگر از امام موجب حد صادر شود يا مال كسى بلام ثابت گردد امام را بآن مواخذه كند و نيك نام بچو مسئله  
حق دارى است و مال حقى مال كدام بر دوى حد صادر شود مواخذه كند و نيك نام بچو مسئله اگر از امام  
و اگر جوع غمها مسئله اگر كدامان جوع تقادم كند بچو مسئله اگر كدامان جوع تقادم كند بچو مسئله اگر كدامان جوع تقادم كند  
و كدامى جوع تقادم روا بود اگر چه مباح را به بقاء دم نباشد و نيك نام بر دوى حد تقادم حق عبادت و آن تقادم قطع  
نشد مسئله اگر كدامان بزدنى تقادم كند و نيك نام بر دوى حد تقادم قطع و نيك نام بر دوى حد تقادم قطع و نيك نام  
حق عبادت قطع يد حقى است لاشى شرع بر تقادم ساقط شود و نيك نام شافعى قطع يد نيك نام آيد

[illegible]

المسعودي جبر في المالقات  
فلا بد من في المالقات  
شعرا فيهم ولو  
ووصلت شيئا  
وطين او جبل  
او امراة بين  
او اولاد او حبيب

[illegible]

[illegible]

در حدیثی که در این باب است که اگر کسی را ازین گفتن نفی است

آنکه است و نیز اگر گفت یا این مار سمان یا علی را گفت یا منی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی است مخصوصا  
بلکه از اول جویش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه منی قومی است که خلقت به نیست که ازانی الهیه  
مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد و والد میت را و ولد او را و ولد او را اگر چه محرم الارث باشد میسر که حاکم  
حد کند و نیز در یک شافعی هر وارث را جایز است که اطلاق نماید بر نزدیک امام محمد و لد میت را اطلاق قذف رواست و  
و نزدیک امام زفر محرم الارث را اطلاق قذف نباشد چون ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد بنده  
یا ولد بنده یا قاتل میت برک باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطاع  
حد کند زیرا که قوا بر این بنده و والد را بر اینی لد عقاب کردن رواست و کذا فی الهیه مسئله اگر قذف بر حاکم  
مؤثر اگر بعض حد زده بودند که قذف بر داتی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث است و بخلاف امام شافعی که نزدیک می آید  
کذا فی الهیه مسئله اگر قذف از قذف محکوم صحیح باشد یا اطلاق ساقط نشود و گرفتن عوض قذف رواست و بخلاف امام  
که نزدیک می آید و عوض هر دو جایز باشد زیرا که حق عید در آن غالب است اما میگویم فی عید یا بی دفع عادت آن حق  
را بی شود زیرا که عار را از برای حرمت زن است و از آن جهت احرام ساخته است نه غیر او مسئله اگر زنی بر کسی گفت یا زنا  
و وی در جواب گفت لای ایت بهم در حد لازم شود و اگر چنین بزوجه خود گفت و زوجه او بخان جواب داد بزوجه حد لازم  
شود و همان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل همان ماند و آنکه حد را بر آن مقدم کنند و به آن در عینی مذکور است  
مسئله اگر زوجه مزوج را گفت یا زنی و زوجه جواب گفت من زنا نکردم ام هیچ لازم نیاید دلیل آن محرمی مذکور است  
مسئله اگر آوار بود که ولد از آن او را نفی نمود همان و حقی و اگر اهل نفی کرد بعد از آن او را قذف قذف لازم آید و در  
صورتی نسبت ثابت شود زیرا که در صورتی اهل چون آوار کرد نسبت ثابت شد بعد از آن نفی قذف کرد و پس اهل ثابت شود  
و در صورتی ثانی چون بعد از نفی آوار را در خود رد و نفی خست پس واجب مسئله اگر زنی گفت که این ولد از من است  
و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده است ولادت را و نفی ولادت از حد و همان بهر لازم نیاید مسئله اگر قذف  
کرد زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب ولد همان کرده است حد لازم نشود زیرا که  
علامت زنا در پدر و زن موجود است اما اگر نفی کند همان کرده است قذف آن حد و حقی زیرا که علامت زنا در او  
ظاهر نیست مسئله بیکه در غیر مکات و طعی کرد یا با کینه که شتر که طعی نمود یا کینه که خود را که خواهر رضا و می است

در حدیثی که در این باب است که اگر کسی را ازین گفتن نفی است  
بلکه از اول جویش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه منی قومی است که خلقت به نیست که ازانی الهیه  
مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد و والد میت را و ولد او را و ولد او را اگر چه محرم الارث باشد میسر که حاکم  
حد کند و نیز در یک شافعی هر وارث را جایز است که اطلاق نماید بر نزدیک امام محمد و لد میت را اطلاق قذف رواست و  
و نزدیک امام زفر محرم الارث را اطلاق قذف نباشد چون ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد بنده  
یا ولد بنده یا قاتل میت برک باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطاع  
حد کند زیرا که قوا بر این بنده و والد را بر اینی لد عقاب کردن رواست و کذا فی الهیه مسئله اگر قذف بر حاکم  
مؤثر اگر بعض حد زده بودند که قذف بر داتی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث است و بخلاف امام شافعی که نزدیک می آید  
کذا فی الهیه مسئله اگر قذف از قذف محکوم صحیح باشد یا اطلاق ساقط نشود و گرفتن عوض قذف رواست و بخلاف امام  
که نزدیک می آید و عوض هر دو جایز باشد زیرا که حق عید در آن غالب است اما میگویم فی عید یا بی دفع عادت آن حق  
را بی شود زیرا که عار را از برای حرمت زن است و از آن جهت احرام ساخته است نه غیر او مسئله اگر زنی بر کسی گفت یا زنا  
و وی در جواب گفت لای ایت بهم در حد لازم شود و اگر چنین بزوجه خود گفت و زوجه او بخان جواب داد بزوجه حد لازم  
شود و همان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل همان ماند و آنکه حد را بر آن مقدم کنند و به آن در عینی مذکور است  
مسئله اگر زوجه مزوج را گفت یا زنی و زوجه جواب گفت من زنا نکردم ام هیچ لازم نیاید دلیل آن محرمی مذکور است  
مسئله اگر آوار بود که ولد از آن او را نفی نمود همان و حقی و اگر اهل نفی کرد بعد از آن او را قذف قذف لازم آید و در  
صورتی نسبت ثابت شود زیرا که در صورتی اهل چون آوار کرد نسبت ثابت شد بعد از آن نفی قذف کرد و پس اهل ثابت شود  
و در صورتی ثانی چون بعد از نفی آوار را در خود رد و نفی خست پس واجب مسئله اگر زنی گفت که این ولد از من است  
و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده است ولادت را و نفی ولادت از حد و همان بهر لازم نیاید مسئله اگر قذف  
کرد زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب ولد همان کرده است حد لازم نشود زیرا که  
علامت زنا در پدر و زن موجود است اما اگر نفی کند همان کرده است قذف آن حد و حقی زیرا که علامت زنا در او  
ظاهر نیست مسئله بیکه در غیر مکات و طعی کرد یا با کینه که شتر که طعی نمود یا کینه که خود را که خواهر رضا و می است

در حدیثی که در این باب است که اگر کسی را ازین گفتن نفی است





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ماوی زانیان پایچه باز یا حرام زاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حرام یا تخمیر یا کلب یا این یا میمون  
یا حجام یا این حجام یا میوایر یا نایا یا ناکس یا صحنه یا سخنر گفت تعزیر لازم نیاید مگر آنکه شربت  
یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسب جمیع الفاظ قبایح را دشوار است پس ضابطه که بان حکم  
جمیع الفاظ معلوم شود است که محصن نسبت بزرگتر از آن واجب میکند صدر البس غیر محصن را چون  
بنده و کافر برای سستی درجه آن واجب بکند تعزیر را زیرا که نسبت بزرگتر از اشاعت فاحشه است  
اگر چه در غیر محصن بود پس از تعزیر خالی نباشد و نیز نسبت کردن محصن بفعل اختیاری او که در  
حرام است و در عرف عام چون فاسق و کافور مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را  
بفعل غیر اختیاری او چون حمار که مراد از آن کول است و آن خلقی است نه اختیاری تعزیر لازم  
نشد مگر آنکه بر دی بزرگتر چون علتست عالم یا علی یا صاحب گفته باشد زیرا که اینان اهل عالم  
با امانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار تکلم کنند و با کمال ندارند و نیز نسبت  
کردن اشرف را یا عالم را بفعل اختیاری که در شرح حرام نیست اما در عرف عام است چون حجام و مانند  
تعزیر واجب شود و نسبت کردن آنرا در غیر اشرف تعزیر لازم نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرح  
حرام است و در عرف عام نیست چون بز و بازی و خوانندگی و اعمال دیوان درین زمانه نسبت  
کردن آن علما را صحت تعزیر لازم شود و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این را با معنی الفاظ در ترجمه  
مفضل ذکر کردم اگر بعضی از آنرا خواهی ترجمه کن کتاب الفقه مسئله یکم سفت  
گرفتن بختیغه است و محل آن که شرط سرقه است مال مملوک است که محفوظ باشد  
و نصاب آن ده درم مضروب است و نزد یک عالم شافعی  
ربع دینار است و نزد یک امام مالک است درم است و حکم  
سرقه قطع ید است مسئله چون بختیغه اگر چه پنده  
باشد از مال محفوظی شبهه بقصد نصاب بند و و یکم تب  
بان افسار کنند یا دو گزاده بران گواهی دهند و

و این الفاظ را در  
کتاب الفقه مسئله  
یکم سفت گرفتن  
بختیغه است و محل  
آن که شرط سرقه  
است مال مملوک است  
که محفوظ باشد و  
نصاب آن ده درم  
مضروب است و نزد  
یک عالم شافعی ربع  
دینار است و نزد  
یک امام مالک است  
درم است و حکم  
سرقه قطع ید است  
مسئله چون بختیغه  
اگر چه پنده باشد  
از مال محفوظی  
شبهه بقصد نصاب  
بند و و یکم تب  
بان افسار کنند  
یا دو گزاده بران  
گواهی دهند و

لا اله الا الله  
محمد رسول الله

[illegible]

لویا به محقق و لویلا با سید  
زجاجا فظن یو غنی عالم  
ولوداما دوسه مالک  
بالکمان لا بفر ایا فظ  
ولا نفع بسیرت مال  
بن جهمان زابنه ولاد اول  
بسیرت تین بیت ذی  
درسم حرم ولومال  
غیره دولتی بسیرت  
مال بن بیت غیره

۱۴۲

۱۴۲  
و کذا بستم سن سبب  
محم رضا خان قلا  
یوسف خان ز و بی  
بسم الله الرحمن الرحیم  
از روز چهارم و پنجم  
خاص و کذا بستم  
سید احمد از روز چهارم  
سید احمد از روز چهارم  
از کلمات و قلمه او  
خان احمد از روز چهارم  
از کلمات و قلمه او







[illegible]

۱. بی بی سید علیا  
 ۲. حاج میرزا محمد علی  
 ۳. میرزا محمد علی  
 ۴. میرزا محمد علی  
 ۵. میرزا محمد علی  
 ۶. میرزا محمد علی  
 ۷. میرزا محمد علی  
 ۸. میرزا محمد علی  
 ۹. میرزا محمد علی  
 ۱۰. میرزا محمد علی





مقتول شد و مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قضا و تاوان اختیار  
 و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل مانع شده باشد  
 غیر از کودک و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کرد  
 و ایشان از کشته شدن واجب نشود و اولیا رشتگان در قضا و تاوان محیر هستند و جایز است  
 که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مین دوشهر که با یکدیگر قریب باشند چون کوفه حیره  
 قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیا مقتول را در تاوان و قضا اختیار باشد  
 و اگر خواهند عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف  
 اگر در روز سلاح قتال کردند واجب شود و در شب اگر چه بی سلاح قتال  
 کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر خفگی کشتن دین لازم آید و هر که خفگی کشتن را  
 عادت کرده است او را بکشند مسئله خفگی کشتن مثل کشتن بمقتل است پس نزدیک



مسئله مسلمانی که کفار را از اسلام و جزیه ابا نمودند مسلمانان از خدا و تعالی یاری طلبند و هر چه خواهند با ایشان جنگ کنند چنانکه بفلاح رسد و کفار را از دین و دین خود بکشند و تیراندازند اگر چه کفار مسلمانی را بر سر خود کرده باشند اما در وقت انداختن نیت کفار کنند و در میان کفار را ببرند و کشته با ایشان را تا راج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میسلمانان و کفار عهد شد که امروز جنگ نکنند و ایشان بامن شده اند جایز نیست که امروز با ایشان جنگ کنند زیرا که نقض عهد باشد و آن روانیت اما اگر در عین جنگ خدای کند چنانکه کفار در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جابجایی بر روند تا ایشان را گمان شود که امروز نایده اند و بدان غافل گردند بعد از آن در شب خون ریزند جایز بود زیرا که این خدای در جنگ است و آن منع نیت لقوله علیه السلام محارب و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی نزنند و کفار را مشغول سازند یعنی حقوقی که بر آن محبت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی و بینی بریدن نکنند و آنکه رسول علیه السلام بجهنم کرده بود منوع شده است لقوله علیه السلام لا تغلوا ولا تقذروا ولا تشموا مسئله مسلمانان از کفار غیر مکلف را و شیخ فانی را و نمایان را و جابانه را و زن بکشند مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بحال خود بر قتال می انگیزد یا خداوند را بود و مدبر باشد یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را با پدر خود که کافر است در جنگ متعبد افتاد قتل وی ابتدا نکنند لیکن او را مشغول سازد تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن او را و غیر از کشتن پدر خود متعبد بکشد بدین بود مسئله زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود ببرد مگر آنکه امن بود چنانکه شکر عظیم شد که آنرا خوف هزیمت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است و الغالب المستحق کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار مصلحت بیند جایز است که با ایشان بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیشین باشد یا بگرفتن مال از کفار

وَقَدْ كُنَّا مِنْ أَفْوَاجٍ  
مُتَشَاكِلِينَ أَلَمْ تَكُنْ مِنْ  
أَفْوَاجِهِ أَمْ أَنتَ الْغَائِبُ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

غنیمت را سه حصه کنند یکی بسکینان دهند یکی بر یتیمان رسانند و یکی بساوان دهند و نویسنده  
 رسول علیه السلام که فقراندین حصه بر همه تقسیم و خویش آن رسول علیه السلام که اغنیاء را ندادن است  
 حصه دهند مسئله فکر خداست و قرآن فان الصدقة لله ورسوله ورسوله رسول علیه السلام تقاضا  
 ایشان بدارقاسا قط شده است چنانکه صفتی سابقا گفته است صفتی چیزی است که رسول خدا علیه السلام  
 پیش از غنیمت آنرا برزی خود از غنیمت برگزیدی چون رزقه و شمشیر و جاریه کذا فی الهدایه و نیز یک  
 امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة و السلام را امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حربه  
 چیزی را تجارت آورد و با وی شکر نیست از غنیمت و بی هیچ نتانند و اگر باشد شکر یا اذن  
 امام رفته است خمس بگیرند **فصل در تفصیل تنفیل** دادن زیادتی است بر حصه غنیمت مسئله  
 امام را جایز است که در وقت جنگ با اهل قتل تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی بکشد  
 آنچه با حربی باشد از اموال سلاح و سپه را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جاعلی را از لشکر یا آن که بعد از  
 بر آوردن خمس پنج یا ثلث غنیمت مرثما را باشد زیرا که در خمس حق غنمان نیست کذا فی الهدایه  
 اما چون غنیمت را در دار السلام آوردند تنفیل را نمود زیرا که حق غنمان بدان متعلق شود لیکن خمس  
 را بود زیرا که غنمان را در آن حق نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول است از مرکب  
 و سلاح و جزآن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مقابل را  
 که از اهل سهم بود و مقابل خود را کشته باشد اگر چه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام  
 من قتل قتیلا فلا حقه نسبه و ما این را تنفیل حل می کنم لقوله علیه السلام بحسب بن ابی سلمه  
 لک من سلب قتیلا لا اما طابت به نفس الاک کذا فی الهدایه **باب**  
**استیلا و الکف** مسئله اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند  
 و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتر  
 از دار السلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته  
 بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان غلبه مالک

چگونگی غنیمت را سه حصه کنند یکی بسکینان دهند یکی بر یتیمان رسانند و یکی بساوان دهند و نویسنده رسول علیه السلام که فقراندین حصه بر همه تقسیم و خویش آن رسول علیه السلام که اغنیاء را ندادن است حصه دهند مسئله فکر خداست و قرآن فان الصدقة لله ورسوله ورسوله رسول علیه السلام تقاضا ایشان بدارقاسا قط شده است چنانکه صفتی سابقا گفته است صفتی چیزی است که رسول خدا علیه السلام پیش از غنیمت آنرا برزی خود از غنیمت برگزیدی چون رزقه و شمشیر و جاریه کذا فی الهدایه و نیز یک امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة و السلام را امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حربه چیزی را تجارت آورد و با وی شکر نیست از غنیمت و بی هیچ نتانند و اگر باشد شکر یا اذن امام رفته است خمس بگیرند فصل در تفصیل تنفیل دادن زیادتی است بر حصه غنیمت مسئله امام را جایز است که در وقت جنگ با اهل قتل تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی بکشد آنچه با حربی باشد از اموال سلاح و سپه را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جاعلی را از لشکر یا آن که بعد از بر آوردن خمس پنج یا ثلث غنیمت مرثما را باشد زیرا که در خمس حق غنمان نیست کذا فی الهدایه اما چون غنیمت را در دار السلام آوردند تنفیل را نمود زیرا که حق غنمان بدان متعلق شود لیکن خمس را بود زیرا که غنمان را در آن حق نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول است از مرکب و سلاح و جزآن داخل غنیمت است مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مقابل را که از اهل سهم بود و مقابل خود را کشته باشد اگر چه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام من قتل قتیلا فلا حقه نسبه و ما این را تنفیل حل می کنم لقوله علیه السلام بحسب بن ابی سلمه لک من سلب قتیلا لا اما طابت به نفس الاک کذا فی الهدایه باب استیلا و الکف مسئله اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتر از دار السلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان غلبه مالک

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

[illegible]

از خواجه او خرید بدار حرب بر دزد یک امام بنده آزاد شود و نزد یک صاحبیه آزاد نشود  
دلیل هر دو در ترجمه مذکورست مسئله اگر بنده کافر بی در دار حرب به سلام آورده بدار  
سلام آمد یا لشکر به سلام بران دار فتح یافت آزاد شود **باب المثلث** من مسئله  
اگر مسلمانی بامان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بچان یا بهمال اهل حرب  
تعرض نماید مگر آنکه ملک کفار یعنی رئیس کافران شخصی بعلم او از تاجران بستاند  
یا ملک کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بر بی تعرض نکند دوی چیزی  
از دار حرب گرفته آورد بمک حرام مالک شود زیرا که بر مال مباح بعد از مالک شده است  
پس آنرا تصدق کند مسئله اگر مسلمانی بامان بدار حرب رفت و چیزی را بدست حربی  
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگری چیزی غضب کرد بعد از آن  
چون حربی بامان بدار سلام آمد مسلم با وی حضومت نمود با وی بهلم حضومت کرد قاضی  
سلام در آن حکم نکند زیرا که ما را بر ماستم و ولایه نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی  
بامان آمده پیش قاضی حضومت بردند زیرا که ماستم اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده  
بدار سلام آمدند و حضومت دار حرب پیش قاضی سلام بردند قاضی در حضومت وام  
برایشان حکم کند و در حضومت غضب حکم نکند زیرا که وام بر ضامندی بر دوست بخلاف  
غضب که آن بر ضامندی نیست و در وقت غضب مال معصوم نبود پس بجز غضب  
قاصب گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم بامان بدار حرب رفتند یکی مرد دیگری  
دانشه یا بختراشت در دهنه از مال قتل دیه لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود  
دلیل آن در ترجمه مذکورست مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی مرد دیگری  
نزدیک امام در خطا کفار کلام شود و در عهد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبیه در عهد خطا  
کفارت لازم گردد دلیل هر دو در عو به مذکورست مسئله اگر حربی بامان  
در دار سلام آمد نکند که یکی را بکونت کند و امام را جایزست که کم را بکند

[illegible]

والخروج ارض العرب  
عشر مائة من الف  
الى اقصى بحر بالمسلمين  
من حمرة الى صدم  
وكذا البصرة وكل  
البلد ثم غرقت  
بين القامبين و  
خارجة من بين الف  
الى غرقت طوائف  
السبله او العت  
خبادان وكذا  
غرقت

سواد علم دارن اوستا



[illegible]

اگر حربی در دار السلام آورد و مسلمانان او را بکشتند یا بختا گشت و او بر ثانی او در احراب  
مسلم اند در عهد هیچ لازم نیاید و در خطا برای در شت کفارت لازم شود و نزدیک امام شافعی  
در عهد قصاص واجب شود و در خطا دیت لازم آید مسئله هر که مسلمانان را که وارث ندارد  
یا حربی را که با مان آمده و مسلمان شده است بختا گشت بر عاقله او برای امام دیت لازم  
و اگر دانسته گشته است امام را خیار بود و در آنکه قصاص بگیرد یا دیت ستاند و عفو یا مام  
نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست **باب ارض الوطانی** منطیقه  
عبادت است از عشر و خراج و جزیه مسئله زمین عوب و زمین که اهل آن سلام آورند  
و زمین که آنرا بعد از فتح بغلبه در شکر قسمت نمودند و زمین بصره عشر نیست و سواد عراق و زمین  
که آنرا بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که اهل آن صلح  
نمودند خراجی است چنانکه در ترجمه تفصیل آنرا نوشته ام مسئله چون زمین موت را احیا کرد  
اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک زمین خراجی است خراجی بود که کذا فی حاشیه  
مسئله خراجی که آن را حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر سواد عراق وضع  
کرده است بر هر حریب از عجمت که بر آن آب تواند رسید آنرا کندم و جو یکصد  
و یکدرم است و از رطبه بچند درم و از رز و نخلستان متصل ده درم زیرا که در  
زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر از آن و در نخلستان از آن  
کذا فی الهب دایه و آنچه جز است چون زعفران و بوستان خراج در آن بحسب  
مشقت است چون ثلث یا ربع و جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک  
شصت گز باشد و مذکور است در کتب فقه که گز که پس هفت قبضه  
است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالا سه هفت  
قبضه است و نزدیک اهل حجاب یک گز نیست و چهار انگشت است  
و هر انگشت مشق جو متصل بعرض یکدگر است و در حاشیه طبری می آرد ملاد و در جز

وہابیوں کی طرف سے  
میں نے جو کچھ لکھا ہے  
وہ سب غلط ہے اور  
میں نے اس میں کوئی  
تغییر نہیں کی ہے  
میں نے اس میں کوئی  
تغییر نہیں کی ہے  
میں نے اس میں کوئی  
تغییر نہیں کی ہے

144

۱۱۱

المجلس

مذہب

الحمد لله

10

۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برو یا باز نداد و اگر کشند یا اگر بخینه بدار حرب ملحق شود و قاضی با محقق وی حکم نمود بدین روی از مال  
مال آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بروی موجل باشد مجمل شود  
و مالی که در وقت اسلام کسب کرده است بوار ثانی او بود که مسلم بشوند و آنچه در وقت ارتداد  
جمل نموده است غنیمت شود و نزد یک صاحبیه مال او را مردار ثانی او رست که مسلم اند اگر چه  
وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزد یک امام شافعی مال او غنیمت است اگر چه در وقت  
اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده است از مالی که در  
حالت اسلام کسب کرده است او کشند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته است از مالی که  
در ارتداد کسب کرده است ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود و مذبح او حرام شد  
و پیش از آنکه ایشان عدت زن که از سبب نکاح است طلاق و سبب طلاق وی جایز بود و نیز  
اگر زن او شوهر مرد و معاشرت نشدند و شوهر زن را طلاق داد و بعد از آن هر دو با هم اسلام  
یا در ده ای طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل شده است مسئله شرکت معاوضه مرتد و بیع او  
و شرا او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر اسلام آورد  
نافذ شود و اگر مرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم ملحق وی کرد و همه عقد او را که  
باطل گردد بدانکه نکاح و بیع مرتد با اتفاق باطل شود و طلاق و سبب طلاق او با اتفاق صحیح  
باشد و معاوضه او با اتفاق موقوف بود و دیگر عقود نزد یک امام موقوف باشد و نزد یک  
صاحبیه نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده بدار اسلام  
آمد اگر قاضی بحکم ملحق وی نگردید است ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم شد  
و اگر بعد از حکم قاضی آمده است آنچه مال او نزد دار ثانی او موجود باشد از ایشان انجس میزند  
مسئله اگر زنی مرتد شود و او را حبس کنند و هر روز یک لقمه طعام و یک قط آب بوی رسانند  
تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی در مال خود تصرف کند جایز باشد  
و آنچه از مال باقی ماند مرد و ثوبا است اگر چه در حالت ارتداد کسب کرده باشد و نزد یک امام شافعی او را

اگر مردی از مسلمانان بگریزد و در بلاد کفر بماند و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود

قتل کنند مسلمانی که مرتد فرزندان آورد و مرتد دعوی کرد که از من است نسب آن از مرتد ثابت  
 شود و کثیر که ام ولد او گردد و فرزندان آزاد شود اما اگر کثیر که مسلم است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن  
 او را بدربار حرب فرزندان کور از مال می ارث ستانند زیرا که ولد به تبعیت باید به مسلمان شود و مسلم  
 از مرتد وارث گردد و اگر کثیر که نصرانی است و در کم از شش ماه از وقت ارتداد او فرزندان آورده است  
 فرزندان وارث شود زیرا که چون کثیر که مرتد کافر باشد و ولد و تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر را بر اسلام  
 جبر است تدبیری به سلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است و ارث نگردد و  
 مسلم اگر مرتد با مال خود بدربار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان بر آن دار غالب آمدند  
 مال می غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی لمجوق وی حکم کرد بعد از آن بدربار  
 آمد و مال خود گرفته باز بدربار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار فتح نموده اند مال  
 پیش از تقسیم مرورشه او را است زیرا که بعد از حکم قاضی لمجوق او بدربار حرب وارث او چون  
 مالک قدیم شود پس چنانکه مالک قدیم مال خود را پیش از تقسیم مجانبستاند وی نیز مجانبان  
 بگیرد کذا فی حاشیه ایچا پی مسئله اگر مرتدی بدربار حرب ملحق شد و قاضی بنده او را باین او  
 حکم نمود و این وی را مرکبات ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدربار سلام آمد بدل  
 کتابت ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدربار سلام آمد بدل کتابت و دلار  
 مرکبات مرد را باشد زیرا که این خلیفه پدر بود چون پدر مسلمان شده بدربار سلام آمد  
 این وکیل وی باشد و حق جایز بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن  
 بدربار حرب ملحق شد یا او را بردت کشتند دیته آن در مالی باشد که آزاد در وقت  
 سلام کس کرده بود زیرا که مالی را که در وقت ردت کس کرده است غنیمت شود  
 و نزد کس صاحبیه دیت آن در مال دینی باشد اگر چه آزاد در وقت ردت کس کرده  
 باشد و آنکه دیت بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیت بر عاقل منبیا باشد مگر از برای  
 نصرت و بر مرتد یکس نصرت نکند مسئله اگر شوخی دست مسلمانان را

اگر مردی از مسلمانان بگریزد و در بلاد کفر بماند و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود

اگر مردی از مسلمانان بگریزد و در بلاد کفر بماند و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود و از مسلمانان جدا شود

والستة برید اجدازان ان مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد برد یا بدار حرب  
 ملحق شد و قاضی حکم لحوق وی کرد و اجدازان مسلمان شده بدار سلام آمد بسبب بریدگی برید قاطع  
 از مال خود نصف دتیه را برای وارثان او صنامین شود دلیل آنرا در ترجمه ذکر کردم و اگر بدار حرب  
 ملحق شد همچنان سلام آورد و اجدازان بدو قطع هلاک شد تمام دتیه بر قاطع لازم شود و نزد  
 امام محض نصف دتیه لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب ملحق شد و مالی را  
 یکسبب حاصل نمود اجدازان چون او را گرفتند از سلام ابا آورد پس باز داد او را و اگر کشته  
 مان کتابت مرخواه او را باشد و پنج باقی ماند مروار ثپان او را باشد مسئله اگر زن و شوی  
 هر دو مرتد شده بدار حرب ملحق شدند وزن در دار حرب فرزند آورده آن فرزند ولد دیگر  
 آورد اجدازان مسلمانان بران دار غالب آمدند هر دو ولد غنیمت شود و بر بول جبر لازم آید  
 و بر وایت حسن بر دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد ولد تابع جلد شود و در ظاهر  
 الروایه تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل سلام آورد و روال بود و اگر مرتد شد بر  
 اسلام بروی جبر کنند و قتل وی روا نبود اگر چه از اسلام ابا کند و نزدیک امام شافعی  
 و امام زفر است و وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی  
 رضی الله تعالی عنه در حالت صغر سلام آورد و بنی علیه سلام آنرا جایزد و شست چنانکه  
 افتحار حضرت علی رضی الله تعالی عنه بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است  
 سبقکم علی الاسلام طراً غلاما بلغفت او ان احلم باب البغات مسئله اگر قوی  
 از مسلمانان از اطاعت ابام خارج شدند امام ایشان را با طاعت خود دعوت  
 کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید و اگر از قومی امداد داشته  
 و در جایی با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان استدار  
 بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی استدار بقتل مسلم جایز نیست  
 یا میگویم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه ایشان اتجا بکنند







الایضاً کتاب

[illegible]

المستطوف  
مكانة ولا حواشي ولا  
مؤلفه في صلبه  
القاضي بن محمد  
ماله وبنوه  
فقه مالاي  
كه في وبيع  
ماجان  
بن ماله وبن  
على زو  
وقر في  
ولاد



وہاں سے آکر

والا انما محاطت نماید و آنچه از مال او حقوق زن او آن باشد آنرا بفرستد و فرزندان او را  
و والدین او را وزن او را از مال او نفقه رشتاد در حق بخیر خود مرده است پس از غیر خود وارث  
نشود لیکن حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت تولد منقود نمود سال تمام شود  
تقاضی بموت او حکم کند در ظاهر روایت است که در مدت موت اقران او بموت او حکم نمایند  
زیرا که درین زمان کم است که آدمی نود سال زندگانی نکند مسئله اگر فقید پیش از حکم قاضی  
بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او در حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد  
در مال او از چهار روز تقاضی بموت او حکم کند و مال او را در ورثان او که موجود است تقسیم نماید  
وزن او در عدل بموت نشیند و در حق مال غیر از وقتی که غایب شده است بموت او حکم کند و مالی را  
که برای او موقوف داشته باشد بوار ثمان خداوند آن مال کج در آنوقت بود نذر کند چنانکه زیر معقود  
برادر او بعد از یکروز او دختر خود را وارث گذاشت نصف ترک اول بنظر او بدیند و نصف را حصه زید  
نگاهدارند چون مدت زید منقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بنظر او رسانند کتاب الشکة  
مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک چنانکه دو کس بخردن یا بیعیه یا الصدقة یا بارش  
در چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که در آن تصرف  
کند کذا فی الهمداید دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگری را بگوید تو در این همه تجارت یاد فلان  
تجارت شریک خود باشم وی بگوید قبول نمودم و بر آن هیچکدام از منفعه چیزی معین نباشد زیرا که  
احتمال دارد که زیاده از معین منفعت نشود مسئله شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت  
مفاوضه و آن شرکت دو کس است یا زیاده از آن که در مال شرکت در تصرف و در دین برابر باشند  
پس یابند و یا غیر بالغ مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی  
و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که الکفر کلّه ملّة واحدة و نزدیک نام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه  
روا بود و نزدیک امام مالک امام شافعی شرکت مفاوضه بزرگ روا نبود مسئله در مفاوضه  
هر واحد از شرکار دیگر را وکیل و قلیل باشد پس اگر یکی خرید کند یا بیع را جایز است که از دیگر طلب نماید

[illegible]

واریت احدیها مانع  
است که او در سب  
و بقصد صارت غایب شود  
ان فذ ذبها  
لا یستطیع  
و آن و زت عیضا  
عقار بقیت منام  
تو لایق منام و فقه و لغت  
الایوراجم او الدانی  
افلوکس الی فقه  
محمد و ابوبکر  
ان






بافتن ان ... فایده ... مال ...

اگر بعد از آن مال یکی در سهم و دانی در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل مال نباشد مسئله  
 اگر پیش از آنکه همه شرکیان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد  
 یا مال یکی هلاک گشت عقد شرکت باطل شود و آنچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است  
 از صاحب مال باشد اگر چه از دست دیگری هلاک شود و اگر بعد از خلط است بر همه  
 شرکیان باشد و اگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی را که  
 خریده است از هر دو باشد پس مشتری حصه و از زوی طلب نماید زیرا که هلاک  
 شدن مال او در شرکت تغییر زفته است مسئله اگر یکی از شرکیان با وجود شرکت  
 دیگری او کیل خود کرد باینکه گفت باینکه بابت هر چه دانی بخیر نصف آن از من باشد  
 به خریداری که وی بخیر در میان هر دو مشترک بود پس بحصه موکل از بها جردنی رجوع کند  
 اگر چه مال موکل هلاک شده باشد و اگر هیچ یکی مردگیری را وکیل نکرده است  
 هر که بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخیر و مشتری را بود زیرا که هلاک شدن بیش از  
 خریدن یکی شرکت باطل گردد کما مر مسئله هر که مال را از شرکیان مفاد و ضمه و عین  
 عاجز است که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگارد یا به باری  
 دهد یا اجنبی را برای خریدن و فروختن و بخر آن کیل سازد مسئله مال شرکت در دست  
 هر واحد از شرکیان امانت است پس بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سیوم  
 شرکت صنایع و قبول حمل و آن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده ازان مسئله  
 اگر دو درزی یا درزی و رنگر نیز میان خود با عقد شرکت بستند که هر که از مال مردم  
 قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد هر که او ایشان عمل کند دیگری  
 در اجرت آن شریک شود اگر چه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت سه حصه بود

بافتن ان ... فایده ... مال ...

بافتن ان ... فایده ... مال ...

[illegible]

انفصاح

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

کتابخانه  
۱۹۱

ادب و ادبیات

الاول او الاوقات  
على الضيق

ن ان لم  
يعلم وان اذن  
اعدا

سفره و صفت  
امه لبطا

که فاضله بلاشی

100





مهرت کتاب شرح و تفسیر فارسی سید اول مهرت معنی البحر جلد اول

در شرح باد که مهرت شرح و تفسیر البحر متفق است چرا که در صفحه که مسائل شرح و تفسیر است مطابق آن مسائل بر حاشیه طبعی البحر و شاید که از سهو کاتب چند جا پس پیش شده باشد حاجت مهرت علیحدگی ندارد

۲۴	کتاب الطهارة	۵	فصل در نوافل و فضیله	۷	فصل در غسل
۸	فصل در مویات غسل	۹	فصل در آب متعل	۱۰	فصل در رو باغت
۱۰	فصل فی البیور	۱۱	باب التیمم	۱۵	باب لم یح علی تخفین
۱۶	فصل در مسح چیره	۱۸	باب الحین و التفاس	۲۰	فصل در الوان حین
۲۳	فصل نفاس	۲۴	باب انجاس	۲۴	فصل در تقسیم نجاست و
۲۵	کتاب لصلوة	۲۷	باب الاذان		بیان قدر عفو آن
۲۸	باب شروط لصلوة	۲۹	باب صفة لصلوة	۳۱	فصل فی القراءة
۳۲	فصل در جماعه	۳۳	باب احدث فی لصلوة	۳۵	باب لیل لصلوة و ما یکر فیها
۳۴	فصل در مکروات	۳۷	باب لصلوة الوتر و لنوفل	۳۸	فصل در قیام ماه رمضان
۳۹	فصل کسوف و خسوف	۴۰	باب ادراک الفریضه	۴۲	باب قضاء و عفو است
	و سبقتا	۴۳	باب صلوٰۃ المریض	۴۷	باب سجود و استلاوة
۴۵	باب صلوٰۃ المسافر	۴۶	باب صلوٰۃ الجمعه	۴۷	باب الیمین
۴۸	باب صلوٰۃ الخوف	۴۹	باب انجائز	۵۰	فصل در تکفین میت
۵۰	فصل در نماز جنازه	۵۱	باب شهید	۵۲	باب لصلوة فی الکعبه
۵۲	کتاب الزکوة	۵۲	باب الزکوة الانعام	۵۸	باب الحاشر
۵۹	باب الرکاز	۶۰	باب الزکوة الخارج	۶۱	باب المصارف
۶۱	باب الصدقة لغير	۶۲	کتاب الصوم	۶۴	باب ما یوجب الفساد
۶۸	باب الاعتکاف	۶۸	کتاب الحج	۷۲	باب القرآن و التمتع
۷۵	باب انجائات	۸۰	باب الاحصاء و باب الحج عن غیر	۸۱	فصل هک

۸۱	صیغیات در وجوب	۸۲	کتاب النکاح	۸۳	کتاب المهر
۸۵	باب الولی و الکفوئر	۸۸	فصل در نکاح فضولی	۸۹	باب المهر
۹۳	فصل در نکاح اهل ذمی	۹۴	باب النکاح الرقیق و الکافر	۹۵	باب القسم
۹۸	کتاب الرضلع	۹۹	کتاب الطلاق	۱۰۰	باب الایقاع لطلد
۱۰۳	فصل فی الکنایت	۱۰۴	باب تقویین	۱۰۸	باب تخلف بالطلاق
۱۱۰	باب طلاق المریض	۱۱۱	باب الرجعة	۱۱۴	باب الایلاء
۱۱۵	باب الحنلع	۱۱۸	باب تطهیر	۱۱۹	فصل در کفارات
۱۲۱	باب اللعان	۱۲۲	باب الغنین	۱۲۳	باب العتد
۱۲۷	باب النسب و الحضانة	۱۲۹	فصل در حصانته	۱۳۰	باب النفقة
۱۳۴	کتاب العتاق	۱۳۵	باب العتق لبعض	۱۳۹	باب تخلف بالعتق
۱۴۰	باب الاستیلاء و التدبیر	۱۴۱	فصل فی الاستیلاء	۱۴۲	کتاب الامیان
۱۴۲	باب فی بایکون عینا و لا یکون عینا	۱۴۲	باب الکفارات	۱۴۳	باب یحلف بفعل
۱۴۹	باب تخلف بالقتل	۱۵۳	کتاب الحد	۱۵۴	باب الوطی الذی یوجب الحد
۱۵۵	باب الشهادة الزنا و الرجوع عنها	۱۵۸	باب حد الشرب		لا یوجب الحد
۱۵۸	باب حد القذف	۱۶۰	فصل فی التعزیر	۱۶۱	کتاب السرقة
۱۶۵	باب فی کیفیة القطع	۱۶۷	باب قطع الطريق	۱۶۹	کتاب البهائم
۱۶۱	باب المغنم و لقسمته	۱۷۲	فصل در کیفیة قسمة	۱۷۳	فصل در تقبیل
۱۷۳	باب استیلاء الکفار	۱۷۵	باب المستامن	۱۷۷	باب الارض و الخالیف
۱۷۸	فصل در جزیه	۱۷۹	فصل در معبد الکفار	۱۸۰	فصل در مصرف جزیه و خراج
۱۸۲	باب المرتد	۱۸۳	باب البغات		در جزآن
۱۸۳	باب اللقیط	۱۸۵	باب اللقط	۱۸۷	کتاب الآبق
۱۸۷	کتاب المفقود	۱۸۸	کتاب الشریکة	۱۹۱	فصل در شریکة فاسده
	پست تمام شد	۱۹۲	کتاب الوقف		کار من نظام شد



۱۷۳۰

۲۹۷۵۴۹۱

۷۲۷۲

Dated.....

ت ۱۱ و شرح ۲۹۶۳۶۱

ج ۱ ۴۲۲۳

ت ۱۱ و شرح ۲۹۶۳۶۱

ج ۱ ۴۲۲۳

شرح و قایم فارسی

جلد اول

DATE NO DATE NO